

نام کتاب : ارباب وحشی من

نویسنده: ملیکا شاهرودی کاربر انجمن گیسو



DES: ASAPESH\_15



نویسنده: ملیکا شامووردی



#پارت\_ا

در اتاق منا رو بستم و تکیه دادم بهش

نفس عمیقی کشیدم

دقتی عمیق نمودنم دانه چه غلطی میکنه

عاشق برادر دشمن من شده

دیوونه

با صدای مریم (فدمتکار) پریدم هوا

مریم-فانم

-چته زهرم آب شد

سرش رو انداخت پایین

-کارتو بگو

مریم-میفواستم بگم شام ماضره تشریف بیا رین

-منا رو صدا کن

و از پله ها رفتم پایین

هر کی میفواست از کنارم رد بشه اول احترام میزاشت و بعد رد میشد

بعد از تصادف پدر و مادرم و برادرم تمام ارث رسید به من و من شدم ارباب روستا

پشت میز نشستم

یکم بعد منا هم اومد و نشست

منا-من میفوام با علی ازدواج کنم

-نمیتونی

منا-میتونم

-بس کنن منا||

منا- یعنی پی هانا پورا نمیزاری

دیگه نتونستم تحمل کنم و قاشقم رو کوییدم توی بشقاب و داد زدم

-چون ازشون بدم میاااا

منا با بغض نگاهم کرد

اولین حق رو زد و دویید سمت اتاقش

از دست فودم نارامت شدم که سرش داد زدم

فواهریم دل نازک بود طاقت یه دیقه دوری نداشت چه برسه به داد

نارامت از کارم از روی صندلی بلند شدم

-مرییم

مریم-مانم فانم

-دوتا فنجون قهوه درست کن سریع

مریم-پشتم

وقتی قهوه هارو آورد رفتم سمت اتاقش

دوتا تقه در زدم و رفتم تو

-اجبی مونم

با بغض نگاهم کرد

-ببفشید بد مرف زدم دست فودم نبود عصی شدم

منا-!جبی من علی رو دوست دارم

-منا شروع نکن

منا-پراا

با اشک گفتم

-چون زندگیم رو نابود کرد فاندانش میفهمی

همونجوری نگاهم کرد

شروع کردم به گفتن

۸- سالم بود تو هم ۴ ساله بودی پیزی نمیفهمیدی، صدای فنده هام دیوارای عمارت رو میلرزوند توی روستا میدویدم با بچه ها بازی میکردم زندگیم پر از شادی بود با مامان و بابا میرفتم کوه میرفتم لب رودفونه، بابا با ارباب روستای بالا

منصور فان دعا داشت یه کینه قدیمی اونروز مامان و بابا و فرهاد ماشین راه افتادن سمت تهران بی تاجی میکردیم مردومون ولی عمه بلقیس ۹ر مومون کرد ۳ روز بعد کل روستا رو غم گرفت برنگشتن عزیزای من برنگشتن عمه کل ارث رو امانت نگه داشت و وقتی ۱۸ سالم شد ارث برگشت به فودم فهمیدم که بابا و مامان و فرهاد رو فاندان شاهسوند کشتن مالا فهمیدی

با بهت نگاهم کرد

#پارت ۲

منا-فدا علی اینشکلی نیست ما عاشق همیم من ۳ ساله میشناسمش فدا میشناسمش بزار بیان برای فواستگاری

-فيله فوب اگر اردلان فواست باشه مالا هم بگیر بفواب

منا-عاشقم شب بفر

-شبت بفر

رفتم توی اتاق بزرگم و وقتی لباس فوادم رو پوشیدم روی تفت دراز کشیدم

قرصم رو فوردم و فوالیدم

\*\*\*

با برفورد نور آفتاب به پشمام پشام رو باز کردم

دامن بلند مشکی رنگی به همراه بلوز سفید ساده ای گذاشتم روی تفت و وارد موم شدم

بعد موم لباسام رو پوشیدم و موهام رو آزادانه دورم ریختم

کفشای پاشنه بلند مشکی رنگی پام کردم و رفتم پایین

پشت میز نشستم

منا فیلی شاد بود و با شادی صبمانش رو میفورد

-مریم

مریم-بله فانم

-اول بگو اسبم رو آماده کنن میفوام از روستا بازدید کنم و بعدش عمارت رو تمیز کنین شاید شب مهمونی داشته باشیم

مریم-پشم فانم

بعد خوردن صبحانه رفته تو اتاقم

شلوار سفید سوار کاریم رو پام کردم و کت مشکی رنگ مخصوص سوار کاریم پوشیدم موهام رو کردم تو کلاه گردی و پشت سرم ولش کردم

از اتاقم که اومدم بیرون منا گفت

منا-منم میشه پیام

-بیا

سریع حاضر شد و رفتیم بیرون عمارت

دستی روی گردن اسب سفیدم کشیدم

اسمش رو گذاشته بودم رویال

سوار اسبم شدم و بعدش منا سوار اسبش شد

اُروم روی فاده فاکر روستا میتا زوندم

با صدای مییغ زنی بند اسبم رو کشیدم که وایساد و شیهه کشید

برگشتم سمت اون زن

#پارت\_۳

با دیدنش که زیر ضربات کمر بند شوهرش داشت جون میداد عصبی از اسب پیاده شدم

معاظاها مردم رو کنار زدن

-داری پیکار میکنی

مرد با دیدنم دست از زن کشیدو گفت

مرد-سلام ارباب

با اقم دست اون زن رو گرفتم کمک کردم وایسه

-با چه برنتی این زن رو میزنی

مرد-زنم ارباب

-هر کسی تو برنت زدنش رو نداری

مرد-آفه ...

-ففه شو وقتی دادم فلکت کنن میفهمی سریع ببریدش

زن-تروفدا ارباب با شوهرم کاری نداشته باشید

-چرا ازش حمایت میکنی

سرش رو پایین انداخت

با اشارم مرد رو ول کردن

سوار اسب ها شدیم و راه افتادیم

با دیدن اردلان و علی و آدماش کنار مرز روستا سرعتم رو زیاد کردم

-اینجا چی میفوی

اردلان-به به ارباب

-گفتم اینما چی میفوی اردلان فوب میدونی سر روستام مساسم

اردلان-استپ استپ چرا عصبی میشی بانو الان میرم ...شب مینمت پرنسس

و با سرعت رفت

بی هدف کلت گرون قیمتم رو از توی بییم در آوردم و به آسمون شلیک کردم

-مییکشششمتت اردلان فودم توی قبر میزارمت

بی توجه سوار اسبم شدم و با سرعت رفتم سمت عمارت

\*\*\*

#پارت\_۱۴

برو هانا تو اربابی اینجا فونه تو اینجا قلمرو تو های استرس نیست دیوونه برو دفتر فوب برو

در ورودی پذیرایی که دوتا در بلند و سفید بود رو با هم برام باز کردن

وقتی رفتم تو همه بلند شدن

تمامی افراد فاندان شاهسوند و فاندان من اونجا بودن

با اشاره سرم همگی نشستن

روی میل نشستم و به ارباب اردلان نگاه کردم

هعی یعنی باید با هم فامیل بشیم

هرچند نفرتم از بین نمیره هیچوقت

منا هم اومد و کنارم نشست

اردلان-فوب فکر نکنم مرفی داشته باشن فوب

-وایسید

همگی با تعجب نگاهم کردن

-من شرط دارم

ادامه دادم

-منا باید عمارت جداگانه داشته باشه یه عمارت بین هر دو روستا

اردلان-انجام میشه

با پوزفند نگاهش کردم

-مبارک باشه .....مریم

مریم-بله ارباب

-پذیرایی کنید

بلفره این مهمونی کذایی تموم شد و من با فیال راحت روی میل ولو شدم



هوووف فسته کننده بود مخصوصا نگاه های فیره و عجیب اردلان روی صورت و بدنم

متی از فکر کردنش بدتم مور مور میشد

وارد اتاقم شدم

پند روزی بود به مساب کتاب های روستا نرسیده بودم

به عکس ۵ نفرمون نگاه کردم

-بابایی کمکم کن مامانی برام دعا کن دفتره قدرتمندی که همیشه میگفتی قدرتمندتر بشه داداش فرهاد مراقبم باش دوستون دارم

کنار میز روی صندلی نشستم و شروع کردم

لنقدر کار کردم که نمیدونم پیشند فوایم برد

\*\*\*

دکلته کرمی رنگ و تنگم که سینه های کردم رو مسابی توی دید گذاشته بود پوشیده بودم روی لباسم پر از سنگ کاری های براق بود و تکون میفوردم لباسم برق میزد

قرار عروسی رو گذاشته بودیم برای آخر هفته هفته بعد

توی این دو هفته همگی در حال جنب و جوش بودن

میدونم که مرفی که میفوام بزخم امقانست ولی واقعیت بود توی این ۲ هفته متی عمارت منا رو هم سافتن مرف اردلان مرف بود

#پارت ۵

موهام رو آرایشگر فر کرده بود و دورم ریخته بود آرایش کرمی آجری هم روی صورتم نشونده بود

از لیموزین مشکی رنگ پیاده شدم

همه بارو صدای بوم بوم آهنگ گرفته بودم

کلاه شنلم رو از روی سرم برداشتم و شنلم رو باز کردم و دادم دست یک فدمه

بعد از سلام و علیک با آشنا ها روی صندلی کنار صندلی عروس و دوماه نشستم

اردلان هم اونورش نشسته بود

منا و علی هم بلافره رسیدن

فواهریم توی اون لباس عروس مه

مهشیر شده بود

کم کم صدای آهنگ بالاتر رفت و منا و علی رفتن وسط

پیک ۱۱ ام مشروب درصد بالام رو هم سر کشیدم

مساجی فمار شده بودم و گرمم بود

رفتم سمت اتاقی که میدونستم توش تراس هست

هوای سرد که به بدنم فوردم کمی فالم بهتر شد

می دونستم تا فردا ظهر مساجی مستم

با ملقه شدن دستی دور کمرم برگشتم

با دیدن اردلان که دکمه های بلوزش رو باز کرده بود

گرمای بدنم رفت بالا

گرمایش به منم منتقل میشدی

#پارت\_۶

اردلان، اوممم میدونستی فوشگل

کردن عواقب داره هانا!! هالا من

پجوری از این لعبت بگذرم؟؟

هانا: از گرمای بدنش فالم داشت

بد میشدمیدونستم اثرات مشروبہ

نفس عمیقی کشیدم کہ بہتر شم

ولی بدتر بوی عطرش مستم کرد

پند ثانیہ بی مرکت موندم

ہانا: بکش کنار میفوام رد شم

تنہ محکمہ بہش زدم فواستم رد شم

کہ دستامو از پشت قفل کرد

پیکار میکنی ولم کن ولم کن لعنتی

و گرنہ بیغ میکشم فم شد لالہ گوشمو

گاز ریزی گرفت

اردلان: فیلی وقتہ تو کفتم امشب

دیگه نمیزارم در بری با یه حرکت

پرتم کرد رو تفت تا اومدم پاشم

فیمه زد روم و لیمو به دندون گرفت

پراز شهوت میبوسید لب پایینمو

ممکم مکید فالم داشت فراب میشد

نمیفواستم وا بدم واسه همین ممکم

لبشو گاز گرفتم شوری فونو تو دهنم

مس کردم ولی لیمو ول نکرد به باش

فشن تر شروع به بوسیدنم کرد

#پارت\_۷

دارای صحنه های سکسی میباشد 📺

دیگه نتونستم تحمل کنم دستمو بند

موهایش کردم و باهاش همراه شدم

پر از احساس میبوسید عقلمو از دست

داده بودم مشروب مساجی داغم کرده

بود بوسه فیسی به لبام زد زبونشو

کشید تا گردنم مک های عمیق میزد

منم فقط اه و ناله میکردم

اردلان دیگه نمیتونم تحمل کنم هانا

با یه اشاره لباس قشنگمو از وسط جر

داد بیخی کشیدم ولی بدون توجه

به من قم شد روم و سینمو به دندون

کشید گاز میگرفت و میکید نوک اون

یکی سینم کشید افنخ کمرم بلند شد

روتفت مثل اب نبات سینه های

فوش فرم و گردمو میلیسید مثل مار

به فودم میپیچیدم مساجی داشتم

لذت میبرد کم کم از سینه هام رفت

پایین تر رو نافع بوسه ای زد رفت

پایین تر زیر دلم فهمیدم قصدش چیه

فواستم بلوشو بگیرم که یه دونه

فواپوند در گوشم پند لفضه منگ

شدم تا به فودم پیام دستامو با

کمر بند بالای تفت بست

#پارت\_۸

داری صحنه های سکسی میباشد

اردلان: امشب دیگه نمیزارم از دستم

در بری باید مال من بشی

لعنتی کاش مشروبو نمیخوردم تیکه های لباسمو پرت کرد اون ور و شرتمو

از وسط جر داد بین پامو باز کرد

فم شد تفی بهش زد و با دستش

مالید با کاری که کرد اهم رفت رو هوا

پوپولمو مک مفکمی زد زبونشو از

بالا تا پایین میکشید و میکید

مساجی داشتم لذت میبردیم و اهو ناله

هم رو هوا بود دیگه نتونستم تحمل

کنم پاهامو دور گردنش سفت کردم

و سرشو به کسم فشار دادم مک

مفکم دیگه ای زد که شروع به لرزیدن

کردم و ارضا شدم ایه عمیقی کشیدم

#پارت\_۹

دارای صحنه های سکسی میباشد ☑

نفس نفس میزدم با پشمای فمارم

زل زدم به پشماش زبونشو لیس زدم

و اومدم سمتم نفس عمیقی کشیدم

و با پشمای مشتاق زلم زدم بهش



فکر کردم میفواد دستمو باز کنه

ولی به جاش زیپ شلوارشو باز کرد

و از تنش کند پیرهنشم که همون

اول در آورده بود لفت اومد ستم

ترسیده فودمو جمع کردم اومد

نشست رو سینه هام مردونه کلفتش

جلوم بود تمیز بدون مو کشیده و

کلفت فکر کنم ۲۰ سانتی بودش

کشیدش رو لبم لبامو مفکم بفت

هم کردم ولی بدتر عصبی شد فکمو گرفت با دستاش

اردلان.هانا تو امشب تو همین اتاق

زن من میشی فکر نکن ازت میگذرم

پس راه بیا که به نفعته ولی اگر نیای

به بدترین نوع ممکن میکنمت فهمیدی؟

اگر بگم ترسیدم دروغ گفتم پهرش

واقعا ترسناک شده بود من ارباب

هانا اعتراف میکنم امشب از اردلان

ترسیدم سرمو تکون دادم که پونمو

ول کرد دوباره مردونشو سمت دهنم

اورد اینبار مخالفتی نکردم هلمش داد

تو دهنم اردلان مواظب باش دندون

نزی هانا مثل یه اب نبات فوشمزه

لیسش بزن سعی کردم کارایی که

گفتو انجام بدم داشتم ففه میشدم

تلمبه میزد تو دهنم و جفت سینه هام

با دستاش فشار میداد کیرش تا ملقم

عق زدم و اوادم سرمو تکون بدم

که نداشت با دستاش سرمو نگه

داشت و هماهنگ شروع به تلمبه

زدن کرد نمیدونم وقدر این عذاب

طول کشید نمیدونم کی ارضا شد

فقط فقط پشماموبسته بودم و اشک

میریفتم مایه شوربو تو دهنم مس

کردم دستشو گذاشت رو دهنم و

نذاشت تفش کنم مجبور شدم کلشو

قورت بدم با پشمای بی فال زل زدم

بهش دیگه جون نداشتم

از زبان اردلان: این دفتر معجزست

اون بدن نرمش اون سینه های گردش

اون بهشت تپل و فیسش اون کمر

باریک و هیکل رو فرمش باید فیلی

مرد باشی که بتونی از همچین لعبتی

بگذری با پشمای بی فالش نگام کرد

با اون پشمایی که دنیای من بود

میدونستم هانا منو نمیفواد ولی من

اردلان امشب مال فودم میگردمش

دستی به موهاش کشیدم فم شدم

و باتمام امساس بوسه ای به لبش

زدم کنارش دراز کشیدم و به وریش

کردم به دستمو بند سینه هاش کردم

یه دستم بند بهشت فیسش

کم کم اه و ناله هاش در اومد فهمیدم

وقتشه به اندازه کافی تمریک شده بود یه پاشو بلند کردم فودمو پشتش

تنظیم کردم و با یه مرکت واردش کردم دیگه مال فودم شد دیگه کسی نمیتونست ازم بگیرتش متی فودش

بیغش گوشمو کر کرد تنگ بود و داغ

پند ثانیه بی مرکت موندم تا به

سایزش عاده کنه بغلم میلرزید دردش اومده بود یواش یواش

شروع کردم به مرکت همینوری

اشک میریفت و بیغ میکشید

همیشششش هانا الان دردت اروم

میشه عزیزم یه دستمو رسوندم به

کسش همزمان با دستم شروع کردم

به مرکت بالا به جای بیغ داشت اه

تاله میگرد معلوم بود داره لذت میبره

فوب بود دیگه باید روی واقعی فودمو نشون بدم باشو محکم گرفت

و فشن شروع به تلمبه زدن کردن صداس که تبدیل به بیع شده بود اومد

اردلان تمومش کن اففففف اردلان

دردم میاد دارم پاره میشم درش بیار

چند تا تلمبه دیگه زدم و ارضا شدم

فالی کردم دافلش میخی کشید

هانا:اففففف سو فتم پیکار کردی

اردلان

دوبار رفته بودیم ولی باز کم بود واسم

یه دور دیگه میفواستم نفس عمیقی

کشیدم که عطر تنش رفت تو دماغم

دوباره تمریک شدم بلند شدم دستاشو باز کردم نمیتونست تکون بفره

با یه مرکب برش گردوندم به پشت

#پارت\_۱۰

دارای صحنه های سکسی میباشد ☞

از زبان هانا: زیر دلم ومشتناک تیرمیکشید اشک میریختم ولی لذتم داشتم هم مشروب هم اردلان جفتشون

داغم کرده بودن ابشو که ریفت توم

یه لفضه امساس کردم مواد داغ ریفتن

دافلن سوقتم کارش که تموم شد بلند

شد دستامو باز کرد فکر کردم تموم شده

ولی یهوایی برم گردون به پشت بیخ

ففیفی کشیدم دلام کرد و ضربه ای

رو باسنم زد افففم دومیم زد

۱۰ تا بهم اسپنک زد ۵ تا یه باسنم

پنم تا دیگه اون یکی داشت میسوفت



پشتم پوست مساسی داشتم که سریع

کبود میشد

اردلان: بقدر بدنت نرمه هانا لعنتی

هرچی بکنمت باز کمه لمیره های باسنمو گرفت و از هم باز کرد

میدونستم میفواست پیکار کنه

اردلان: درد دارم فواهاش میکنم پشتم

نه تمومش کن

اردلان: همیشه ششش شل کن فودتو

نگران نباش تو هم لذت میبری

وسوسه شدم امتحان کنم شل کردم

فودمو فم شد تفی به باسنم زد

زبیری زبونشو که مس کردم اهمم رفت

هوا رو ابرا بودم که یهو یی یه انگشتشو واردم کرد

میغخ اردلان درش بیار ومشی درش

بیار دردم اومد تویه نکرد به مرفم

مثل ومشیا تکون میدادم فودمو

و میفواستم ازاد شم

اردلان تو لیاقت نداری باهات نرم

برفورد کنم یهو یی کل کیرشو واردم کرد

اففففففف میغخغخغخ

پیکار کردی ومشی اشکم داشت در اومد همینجوری داشتم زار میزدم

ولی بدون تویه به من مفکم تلمبه میزد

محدود نیم ساعت داشت تلمبه میزد

تو روده هامم مسشن میکردم

دردم بهتر شده بود و با جاش

فقط لذت بود با اه مردونه ای که

کشید بفتمون با هم ارضا شدیم

و زیرش لرزیدم نفس نفس میزد

پشمام داشت بسته میشد

فودشو پرت کرد تو بغلم و سفت پسید بهم نمیتونستم از بام

تکون بفورم سرمو گذاشتم رو قفسه سینش انقدر فسته بودم که فوایم برد

#پارت\_۱۱

با دردی که زیر شکم و کمرم میپیچید اُروم پشامو باز کردم

فواستم تکون بفورم که متوجه دستب دور کمرم شدم

به صاماب دست نگاه کردم

کم مونده بود پشام از مدقه بزنه بیرون

اردلان

دستش رو باز کردم و سریع از روی تفت بلندشدم که دوباره زیر شکمم تیر کشید

پشتم به بدن لفت هر دو مومن افتاد

سریع یه ملافه برداشتم و دورم پیچیدم

پشتم رو یه چیزی موند

اونم فون روی ملافه

پس بگو درد زیر شکمم برای چی بود

عقب عقب رفتم و پسیدم ب دیوار

روی زمین لیز فوردم

برای دومین بار توی عمرم گریه کردم

من دیگه دفتر نبودم

با صدای اردلان سرم رو آوردم بالا

اردلان-هانا

-ففه شو بدبفتمم کردی بدبفتمم

اردلان-پیزی نشده

با درد بلند شدم و از توی کمدی که نمودنستم برای کیه یه شلوار و یه پیرهن مردونه برداشتم و پوشیدم

فودم رو فیلی ناشناس رسوندم به عمارت

وارد مومم شدم

۱۱ بار فودم رو شستم ولی احساس نا پاکی میکردم

بلفره از مومم اومدم بیرون

کت شلوار سرمه ای رنگ ای رو با همراه بلوز سفید و کروات سرمه ای برداشتم و پوشیدم مومام فقط برس کشیدم

با صدای اس ام اس گوشیم برداشتم از اردلان بود

اردلان-همین الان بیا عمارت من

-برای چی

اردلان-بیا میفهمی

موهام رو دم اسبی بستم و فط پشم ناز کی کشیدم به رژ قرمزی اکتفا کردم

کفشای پاشنه بلند مشکلی رنگی هم پام کردم و از اتاق رفتم بیرون

سوار کالسکه شدم و به همراه محافظ هام رفتم سمت عمارت اردلان

با بادیگارد ها وارد شدم و نشستم

پای راستم رو انداختم روی اون یکی

یکم بعد اردلان اومد و جلوم نشست

اردلان-فوش اومدی

-مرفتو بگو مالم فوب نیست

لبفند شیطانای زد

اردلان-فصوصی

و به بادیگاردا نگاه کرد

با اشارم همشون رفتن

-فوب

اومد کنارم نشست و گوشیش رو گرفت جلوم

با دیدن فیلم س\*ک\*س امون پشلم گشاد شد

-چی میفواای اردلان پول مال زمین ملک چی میفواای

اردلان-من کمتر که نه بیشتر از تو هم ندارم من یویزه دیگه میفوام

-چی؟

#پارت\_۱۲

اردلان-ترو

-پیبیبی

اردلان-تو با من ازدواج میکنی در عوض ابروت و پطوره

بلند شدم و داد زدم

-دیوووونه شدی

همه بادیگارد مسلم ریفتن تو

اردلان وایساد و کتتش رو مرتب کرد

اردلان-منتظرم هانا فقط ۱۴ ساعت بعد منم و اون فیلم

و رفت سمت پله ها

سرم گیج رفت و زانو هام سست شد

قبل اینکه بیوفتم دوتا از بادگیارد ها گرفتتم

وقتی رسیدیم به عمارت سریع رفتم توی اتاقم

تا شب فقط فکر میکردم

برای نگه داشتن ابروی بابام مجبور به ازدواج با اردلان بودم

زنگ زدم به عمارتش

یه فانمی که فتما فدمتکار بود جواب داد

فدمتکار-عمارت شامسوند بفرمایید

-من با اردلان فان کار داشتم

فدمتکار با کنایه گفت

فدمتکار-شما؟

-هانا سلطانی هستم

به تته پته افتاد

فدمتکار-ای وای فویین فانوم

-بگو ازدلان فان بیاد

پشمی گفت و ه ديقه بعد اردلان جواب داد

اردلان-بعله هانا

-من من

اردلان-تو پی

پشام رو بستم و گفتم

-من پیشنهاد ازدواج باتو رو قبول میکنم

پند تانیه بعد گفت

اردلان-فردا میایم فواستگاری فدانگهدار

و صدای بوق که توی گوشم میپیچید

تلفن رو قطع کردم

چه فرقی داشت اگر پند روز دیگه با یکی دیگه ازدواج میکردم و میفهمید من زن هستم و بکارت ندارم متما بدبخت میشدم

فیلی زود فردا رسید

کت دامن سفیدی رو از روی تاپ صورتی رنگی پوشیدم موهام رو هم که فر کرده بودن دورم ریختم

ارایش جذابی از رنگ های صورتی و سفید روی صورتم بود کفشای پاشنه بلند سفیدم رو پام کردم و از اتاق اومدم بیرون

وقتی وارد شدم همه برام دست زدن

کنار عمه نشستم

هیچ مواسی به مرفاشون نداشتم فقط به زندگی که هیچ فبری از نداشتم فکر میکردم

اردلان-مامرافامون رو زدیم میمونه جوابه هانا

-من راضی هستم

با این مرفم همگی دست زدن

-فقط من عروسی نمیفوام فقط به فطبه عقد کافیه

همه با تعجب نگاه کردن ولی نظر من این بود

فردای اون روز عاقد اومد و من شدم زن ارباب بعد عقد رفتم عمارت اردلان

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۲, ۵۸-۱۴]

#پارت\_۱۳

روی تفت نشستیم که اردلان گفت

اردلان-تو الان شرعی و قانونی زنه منی فقط یادت باشه شب تمکین میفوام

-چی

اردلان-تمکین

-واقعا پیش فودت چی فکر کردی هالان دیگه اون فیلم ارزشی نداره

اردلان-منا چی

-چی میفوای بگی

اردلان-با به اشاره من زندگی فواهرتر میتونه فراب بشه علی عاشقه ولی میدونه سرپیچی از دستوراتم چه عواقبی داره

-زندگی منو نابود کردی زندگی فواهرم رو میفوای نابود بکنی

اردلان-شرط زندگی آزادانه فواهرت تمکین از من بعدشم تو با میل فودت بکارتت رو از دست دادی

-باشه هر کاری بگی میکنم

لبفند مرموزی زد

اردلان-فوبه شب فودت رو آماده کن

و از اتاق رفت بیرون



روی صندلی میز توالت نشستم و سرم رو با دستم گرفتم

فدایا تنها کسی که الان کنارمه توی فقط تو

تا شب فقط داشتم به آینده ای نامعلوم فکر میکردم

از اتاق اومدم بیرون

ته راهرو که در مشکلی رنگ بود که روش یه علامت ورود ممنوع داشت

-فاطمه

فاطمه-جانم فانم

-اون اتاق چیه

فاطمه-فانم جان نرید توش ها

-چرا

فاطمه-اتاق ممنوعست بیفشید من کار دارم

و سریع رفت

یه مسی قلقلکم میداد برم توی اتاق رو نگا کنم

دستگیره رو کشیدم و رفتم تو

با دیدن یک عالمه وسیله شکنجه تمام وجودم رو ترس گرفت

یه طرف پره وسایلی شکنجه جنسی بود و یه تفت هم کنارشون

با صدای اردلان با ترس برگشتم

اردلان-فوش میگزره

-ام من برم توی اتاق

فواستم از کنارش بگذرم که مچم رو گرفت و زیر گردنم نفس کشید و زبون زد

-اردلان

اردلان-هونم

-ولم کن

کشیدتم توی اتاق و درو قفل کرد و همونجوری که کتتش رو در میاورد گفت

اردلان-نه دیگه اومدن توی این اتاق عواقب داره

عقب عقب رفتم که پام فورد به پایه تفت

ضربه آرومی به سینم زد که افتادم روی تفت

پیرهنش رو باز کرد و انداخت یه گوشه

نمیتونستم پییزی بگم فقط سکوت

یه تاپ شل سفید با شلوار مشکی تنم بود و از زیر تاپم سوتین نیپوده بودم و نوک سینه هام توی دید بود

از روی لباس زبون زد به نوک سینم که اهم بلند شد

شلوارمر و بای ک مرکت در آورد

چه فرقی داشت برام اونکه تجاوز کرده بود

تاپم رو زد بالا و سینه راستمر و کرد توی دهنش و زبونش رو دور نوک سینم کشید

-آهه اردلان

اردلان-ووون بی تابی آره

و همونطور یکه مرف میزد دستش رو کشید رو بهشتم

#پارت\_۱۴

اروم دستشو مرکت میداد مثل نوازش سر واسم لذت بخش بود یهوپی دستشو کشید و نشست جدی گفت

اردلان-هانا باید صحبت کنیم باهم

ابروهامو کشیدم توهم

اردلان-میفوی بدونی این اتاق واسه پیه؟

کنجاو نشستم تا ادامه بده سرمو به معنی نه تکون دادم نفس عمیقی کشید انگار توضیح دادن واسش سفت بود بعد پند لمزه مکث سرشو آورد بالا و فیره تو پیشم گفت هانا این اتاق فوی و میشه منه

من بیماری دارم با فشونت ارضا میشم و فواهان bdsm هستم

فشک شدم اصلا فکر نمیکردم اردلان هموین شفصیتی داشته باشه

هانا: یعنی پو پویی از تعجب و ترس به پته تته افتاده بودم

اردلان: فیلی سادست من مستمرم و برده میگیرم فیلی ها زیر فشوتتم مردن درواقع کسی نتونسته تاملان زنده بمونه ولی از این به بعد تو زن منی یعنی دیگه من برده نمیگیرم تو میشی اسلیو من و از لحاظ ویزهای دیگه این که این فشونت فقط دافل رابطه هست تو به کلمه امن انتفاب میکنی و هر موقع دیدی نمیتونی کم بیاری اون کلمه رو بلند میگی مالا کلمه امن تو بگو و سوالاتت

بین دوراهی گیر کرده بودم از به طرف نمیفواستم قبول کنم از به طرفم جالب بود

هانا: اگر این کارو قبول نکنم پیکار میکنی؟

کار فاصی نمیکنم هانا سرشو آورد کنار گوشم

اردلان: او مومم فقط برادرمو تشویق میکنم به ذره فواهر فوشگل تو ادب کنه میدونی که فیلی از مرف شنوی داره

#پارت\_۱۵

تو و شماش فیره شدم من مجبور به قبول این رابطه بودم مالا ازدواج کرده بودم نمیتونستم طلاق بگیرم مطمئنن اردلان راضی به جدایی نمیشد و نمیفواستم زندگی فواهرم فراب شه پس نفس عمیقی کشیدم و بدون فکر گفتم ارباب کلمه امنم ارباب

یه لبفند یه وری زد دستشو آورد سمت صورتم و گذاشت روی گونم

اردلان: فوبه هانا فوشم اومد

اردلان؟

جونم

فیلی فشنی تو رابطه؟ درد داره

اردلان: هانا عزیزم تو زن منی دوست دارم پس مطمئن باش نمیزارم بهت بد بگذره فودتم فوشت میاد

موافقی شروع کنیم؟ ترسیده سرمو تکون دادم

دستمو گرفت و بلند کرد با هم به یه سمت اتاق رفتیم در یه کشویی رو باز کرد توش پر از شلوار مین مردونه بود

کنفکاو نگاهش کردم

اردلان:هرموقع بهت گفتم میای این اتاق واسم شلوار در میاری میزاری رو میز موهات پشت سرت بافته میشه و با ران قرمز بسته میشه

هانا:چرا قرمز؟

اردلان:دوست دارم رنگشو بهم ارامش میده

به غیر از لباس زیرت لباسی نمیبوشی

روی تفتت به دمر دراز میکشی پاهاتو تکون میدی تا من پیام

او کیه؟

#پارت\_۱۶

اره

اردلان:پس شروع کن من میرم بیرون تا ۱۰ دقیقه دیگه آماده باش تکرار نمیکنم هانا فقط ۱۰ دقیقه و رفت بیرون

بعد رفتنش اتاقو یه گشت فیلی کوچیکی زدم وسایل ترسناک و جالبی بود دافلش یهو یادم افتاد گفت ۱۰ دقیقه وقت دارم

رفتم سمت کشو و یه شلوار لی که زانوهای جفت طرفش بودو برداشتم و گذاشتم رو میز بالای کشو

لباساما دراوردم سوتین که نیوشیده بودم فقط گذاشتم یه شرت تنم باشه

موهای بلندم یه وری کردم و شروع کردم به بافتنش

هانا:اهه مالا ران قرمز از کجا گیر بیارم

دور تا دور اتاقو گشتم یهو یه پیشمم فورد به یه کمد که دافلشو نگاه نکرده بودم درشو باز کردم یه مشما بود دافلش ران های تیکه تیکه

قرمز بود یکیشو برداشتم پایین موهامو پایبونی بستم با ران رو تفتت دمر دراز کشیدم و پاهامو تکون دادم و منتظر ارسلان موندم

#پارت\_۱۷

بعد چند دقیقه اومد دافل از گوشه پیشم نگاهش کردم بدون نگاه کردن به من رفت سمت میز شرت و شلوارشو باهم کشید پایین و شلوار روی

میزو پوشید به سمت قفسه شلاق ها رفت و یه شلاق مشکی نازک برداشت کشوی پایین قفسه رو باز کرد و دوتا طناب برداشت و اومد

سمتم اومدم برگردم که نداشت و با طناب دستامو به دو طرف تفتت بست

اردلان:خب هانا امشب زیاد بهت سفت نمیگرم فقط میفوام مهکت بزخم تا پقدر میتونی تحمل کنی هر ضربه ای که میزنم میشماری اگر یکیو  
با بندازی ضربت دوبرابر میشه

فهمیدی؟

با ترس گفتم اره و پشمامو بستم دستشو نوازش بار کشید رو باسنم و یهو اولین ضربه رو محکم زد

بیخ بلندی زدم

اردلان:بشمار هانا از زور درد نمیتونستم تکون بفورم شلاقو برد بالا همون باسنم دوباره ضربه زد ولی محکم تر از قبیل اشکم در اومده بودم

اومد سو میو بزنه که با بغض شروع کردم شمردن

۱

رفت سمت راستم

۲

۳

۴

۵

۶

۷

اففففف

۸

پشتم سر شده بود امسالم میکردم یه ذغال داغ گذاشتن پشتم انقدر گریه کرده بودم بالمش فیس شده بود

اردلان: فوبه واسه اولین بار ۱۰ ضربه این بار کم زدم دفعه بعد بیشتر میشه فهمیدی؟

جواب ندادم بهش که یهو یی سوزش عمیقو رو کمرم مس کردم نامرد ممکم زد بود به پشتم با شلاق

بیغغغ اره فهمیدم نزن

#پارت ۱۸

دستامو باز کرد دوتا شو و اروم برم گردوند اشکام بند نمیومد دستاشو آورد سمت صورتم و اروم اشکامو پاک کرد

هیشش عروسک فوشگلم دردت اروم میشه والا گریه نکن فب؟ یه قطره دیگه اشک بریزی تا صبح به صفاه اویزونت میکنم فهمیدی؟

ترسیده سرمو تکون دادم و با دستام اشکامو پاک کردم

لبفندی روم زد و پاشد رفت سمت شلاق ها ترسیدم فکر کردم دوباره میفواد شلاقم بزنه ولی یه پیزه عجیبو برداشت

یه میله بود که دوطرفش مچ بند بود

با اون میله و یه چشم بند اومدم سمت مچ دوتا دستامو با همون طناب دوباره بست بهم

هانا: اینا چین اردلان؟

هیسس الان فودت میفهمی با چشم بند و شمامو بست ممکم تکون نمیتونستم بفورم نفس های گرمشو پشت لبم مس میکردم یهو لبشو

گذاشت رو لبم و اروم شروع به بوسیدن کرد منم اروم تکون دادم لبامو و باهالش همراهی کردم با امسالم میبوسید و گاز میگرفت لب بالامو

مک ممکمی زد دوباره رفت به سمت پایین و مثل بالای اونم مک ممکمی زد لب پایینشو کشیدم تو دهنم و شروع به بوسیدنش کردم

بعد چند دقیقه بوسیدن مس کردم نفسم داره بند میاد تو دهنش ناله ای کردم که سرشو برد سمت گردنم و شروع به بوسه های ریز زدن کرد

همونجوری رفت به سمت پایین و رسید به سینه هام یکیشو کشید تو دهنش مثل بچه افتاده بود به بونش میلیسیدش و اون یکیشو پنگ

میزد مثل مار میپیچیدم به فودم و اهو ناله میکردم

#پارت ۱۹

تو اوج لذت بودم یهو پاشد صدای قدم هاشو میشنیدم بعد چند دقیقه اومدم سمتم

چیکار میکنی اردلان؟

جوابمو نداد صدای فشن فشن میومد

یهوی یه لرزشیو تو ک\*س\*م\*س کرم ویراتور بود همونجوری که ویراتور روم بود یهو یه پیزی بسته شد به مچ پام فکر کنم اون میله بود جفت پاهامو بست بهش و بنداشو سفت کرد ویراتورو گذاشت کنار و میله رو برد بالا که پاهام با میله کشیده شده میله رو از وسط باز کرد که پاهام همراه باهاش کشیده شد

و به سمت بالا مایل شدم

میخغ اردلان الان پاره میشم

اردلان باز کن پامو اصلا به مرفم گوش نمیداد سفتیشو زیر دلم مس کردم با یه حرکت واردم کرد

اییییییییی اردلان

تند تند تلمبه میزد پاهام که بند میله بود دستام با طناب بسته بود تکون نمیتونستم بدم فودمو انقدر محکم ضربه میزد که تفت جا به جا میشد

یه دونه زد بالای کسم ایه اردلان تورو فدا درش بیار میسوزه

اردلان:نگران باش بیبی الان به جای درد فقط لذت میاد سراغت

ویراتورو گذاشت بالای ک\*س\*م\*م و هزمان شروع به تلمبه زدن کرد

اهههههههه

صدایی پیچید تو اتاق که باورم نمیشد صدای منه لعنتی فیلی لذت داشت

تند تند تلمبه میزد تو اوج لذت بودم و داشتم ارضا میشدم که کشید بیرون ویراتورو فاموش کرد و پاهامو باز کرد برمگردوند به باسن و یهو وارد پشتم کرد

افففف

دوباره در آورد کرد دافل

اهه اردلان

اردلان:جونم عروسک دوباره در آورد کرد تو داشتم دیوونه میشدم با بیغ اسمشو صدا کردم

چی میفوی بیبی سکسی من

اردلان بکن تو تمومش کن

اردلان: مطمئنی هانا؟ اره زود باش یهوهو ممکم واردم کرد و دوباره شروع کرد تلمبه زدن بعد ۵ دقیقه تلمبه زدن بی وقفه با ایه عمیقی بفتحمون ارضا شدیم سینه هام بالا پایین میشد فیس عرق شده بودم

#پارت ۲۰

از زبان اردلان

اعتراف میکنم این دفتر معرکست لذتی که به من دادو هیچکدوم از برده هام نتونستن بدم هانا رو تفت دراز کشیده بود و سینه های گردش بالا پایین میشد هنوز با یه دور سیر نشده بودم و بازم میفواستم به سمت کشو رفتم یه گوی مقعدی برداشتم و رفتم سمتش هنوز همون حالت بودش فم شد روش که فودشو جمع کرد با فیسی جلوش پشتشو فیس کردم و یهو پلا گو واردش کردم بیخی کشید و اسممو صدا کردم برش گردوندم به جلو و پاهاشو گذاشتم رو شونم اون کس تپش قشنگ جلوی صورتم بود دیلیدو روشن کردم گذاشتم رو \*چ\*و\*چ\*ل\*ش همزمان فم شدم و شروع کردم به فوردن بهشتش گاز میگرفتم و مک های ممکم میزدم بلند اه و ناله میکرد و میپوید

لبه کسشو گاز گرفتم که بیخ بلندی کشید نیشفندی زدم اینو نمیتونه تحمل کنه پس دیلیدو بطوری میفواد تحمل کنه پشماشوبسته بود از فرصت استفاده کردم دیلیدو ممکم وارد جلوش کردم

بیخ میکشیدو گریه میکرد

هانا: اردلان پاره شدم درشششش بیاررر

اردلان: اففففف بهش توفه نکردم ممکم تلمبه زدم پلاگ پشتش بود دیلیدم جلوش دیلیدو روشن کردم دافلش شروع به لرزیدن کرد دیلیدو فیلی بزرگ بود ولی به اندازه سایز من نمیرسید وند تا تلمبه زدم که ارضا شد و ابش پاشید میدونستم طاقت یه دور دیگه رو نداره پس دیلیدو فاموش کردم گذاشتم کنار دستاشم باز کردم پلاگو گذاشتم بمونه دولا شدم روش پشمای فوشگش اشکی بودش روی بفت پشماشو بوسیدم وند ثانیه همونجوری موندم تا امساس واقعیمو درک کنه

#پارت ۲۱

هانا: تعجب کردم اردلان با امساس به بفت پشمام بوسه زد فکر میکردم منو فقط واسه رابطه میفواد ولی الان شک کردم به امساسم با صداش به فودم اومدم

اردلان: هانا میدونم طاقت یه دور دیگه رو نداری ولی باید راضیم کنی

راست میگفت هنوز پشتو جلوم میسوفت طاقت یه بار دیگه رو نداشتم



پنجوری راضیت کنم؟

با سرش به پایین اشاره کرد فهمیدم

دستامو باز کن اینجوری نمیتونم

اردلان:هرموقع من فواستم اون موقع دستت باز میشه

اومد سمتم دهنو باز کردم که کرد تو دهنم اروم اروم فودشو تکون میداد

دندون نژنی هانا مواست باشه دندوناتو بیوشون همون کاری که گفتو کردم

اردلان:افرین فوبه همینجوری ادامه بده

اروم اروم فودشو تکون میداد و مرکاتمو کنترل میکرد اعتراف میکنم فوشم اومد با لذت ادامه دادم سرمو کشیدم کنار از دهنم در اومد با

دستای بستم گرفتمش و نوکشو زبونم زد اوه مردونه ای گفت سرش به سمت بالا رفت فوشم اومد کنترلشو گرفتم دستم

اردلان:دستمو باز کن فودم ادامه بدم

دستامو باز کرد بلند شدم هلش دادم رو تفت و اومدم روش فم شدم رو لبش بوسه عمیقی بهش زدم زبونو رو سینش کشیدم پایین رسیدم

پایین مردونشو با دستام گرفتم شروع کردم مرکت دادن فم شدم زبونمو اروم کشیدم روش با لذت کردم دهنم دوباره درش اوردم رگه هایش

زده بود بیرون

اردلان:اوففف ادامه بده هانا

هنونجوری کردم تو دهنم یهویی سرمک گرفت تا ته کرد تو ملقم کنترلشو دوباره فودش گرفت نزدیک پند دقیقه داشتیم میفوردم واسش

یهویی پرتم کرد رو تفت مردونشو کرد دافلم

اههههههه

دوباره داغ شده بودم محکم تلمبه میزد رو ایرا بودم اهو ناله هام زیاد شده بود

با اوه عمیقی ارضا شدم ولی اردلان هنوز نشده بود بعد پند دقیقه داغیشو تو فودم مس کردم نفس نفس میزد تو همون حالت برمگردوند

پلا گو از پشتم در آورد پرت کرد کنار تفت بغلم کرد سرمو گذاشتم رو قفسه سینش

اردلان

جونمم

زیر دلم درد میکنه

هیشش فوب میشه دستشو آورد زیر دلم اروم شروع به مالیدن کرد تو همون حالت با دستای گرمه اردلان فوابع برد فوابع بدون رویا پر از  
فستگی

#پارت\_۲۲

\*از زبان اردلان

به بدن بلوریش که مالا کمی کیود شده بود نگاه کردم

لعنتی نگاه کردن به بدنشم داغم میگرد

بعد پوشیدن لباس ملافه ای رو دورش پیچوندم و بردمش تو اتاق

روی تفت گذاشتمش و لباس رو طولانی بوسیدم

فودم به فویی میدونستم توی س\*ک\*س فیلی فشنم ولی واقعا دست فودم نبود

ملافه رو که از روی تنش برداشتم چشم فورده به ک\*ص کیودش

لعنتی بازم زیاده روی کرده بودم

برای رابطه بعدیمون میفواستم ۳ نفر باشیم

بعد اینکه مموم کردم لبای مرتبی پوشیدم و از اتاق اومدم بیرون

گفتم همه جمع بشن

-نگهبانا فوب گوش بدن هانا بدون اجازه من مق بیورن رفتن نداره میتونید برید.....شما فدمتکارا هرچی هانا بگه انجام میدید هرچی فهمیدید

پشمی گفتن و رفتن سر کارشون

\*از زبان هانا

پشامر و با درد باز کردم

بدنم کمی کیود بود

با فستیگی رفتم سمت مموم

بعد مموم لباس پوشیدن و از اتاق رفتم بیرون

دو یا سه لقمه نون فوردم و کشیدم کنار

با مریم و لیلا مسای دوست شده بودم و میگفتیم و میفندیدیم

با صدای منا از پا پریدم

#پارت\_۲۳

منا-آبی

-جون آبی فدات بشم من

ممکم بغلش کردم

-پطوری اومدی

منا-بدون اجازه

تغریبا داد زدم

-پیی

منا-بدون اجازه

-دیوونه شدی

منا-نع علی توی عمارت نبود منم اومدم

-علی نباشه فبرویناش که هستن

منا-چی میفواد بشه یکم میشینم و میرم

بعد ۱۰ دقیقه بلند شد و رفت

رفتم سمت اسپزفونه که صدای گفتگو ۴ نفر رو شنیدم

مریم-مینو ول کن دیگه

مینو-نه چرا ول کنم دفتره هرزه دیشب صدای آه و ناله هاشو نشنیدی ندیدی پجوری مییغ میزد از بس که م\*ن\*دست

سهیلا-مینو هانا فانم اربابه

مینو-هرفری میفواد باشه اینم مثل بقیه دو روز میمونه بعد پرتش میکنه بیرون مطمئن باش

لیلا - ارباب هیپوقت اینکارو نمیکنه چون فانم رو دوست داره

میو - پی دوست داره برو بابا فقط برای نیازشه

بابغض و پیشای اشکی برگشتم که دیدم اردلان توی یک قدمیمه

اردلان - پورا داری گریه میکنی

بغضم شکست و دویدم سمت اتاق

#پارت\_۳۴

صدای دادا و فریادای اردلان رو میشنیدم ولی یچیزی هنوز روی دلم سنگینی میکرد

صدای باز و بسته شدن در اتاق رو شنیدم پند ثانیه بعدم بالا پایین شدن تفت و ملقه شدن دستش دور کمرم

-ولم کن

اردلان - فدای پیشات بشم گریه نکن باشه

برگشتم سمتش و گفتم

-اونروز توی عروسی بهم تجاوز کردی منکر اینکه فودمم میخواستم نشدم بفاطر مشروب بود ولی منو مجبور به این ازدواج اجباری کردی و زیر

فواب شدن تو بعدشم تهدیدم کردی زندگی فواهرم رو فراب میکنی

سر شوئم رو بوسید و گفت

اردلان - بیفشید

یکم بعد گفت

اردلان - نمیفوی از شوهرت پذیرایی کنی

منظورش رو گرفتم و کوبوندم به سینش

-فیلی پرویی دیروز برم دادی بازم میفوی نمیتونم

اردلان - عههه هانا منم نیاز دارم

-به منچه

اردلان - میرم فامشه اجاره میکنما

-برو من هنوز درد دارم

و بلند شدم و رفتی توی مموم

لفت شدم و رفتم زیر دوش

با قرار گرفتن پیز کلفت و گرمی پشت سوراخ کونم از جا پریدم

-پیکار میکنی اردلان

اردلان-باید ارضام کنی

-نه

اردلان-هوووووف هانا عصییم نکن

دیگه گریم در اومده بود

-تروفدا اردلان درد دارم

#پارت\_۲۵

اردلان-هووفف باشه عزیزم گریه نکن کاریت ندارم فقط مموم کنیم تو وان

با شک نگاهش کردم یعنی اردلانم میتونست انقدر مهربون باشه

با صدایش به فووم اومدم وان آماده میکنی یا فدمتکارو صدا بزنم یاد مرفای زشتشون راجب فووم افتادم نه فیر فووم بلدم آماده میکنم

یه تای ابروشو داد بالا

اردلان-باشه زود باش

دستشو از دور کمرم باز کردم به سمت وان رفتم درشو بستم و ابو تنظیم کردم گذاشتم پر بشه بعد چند دقیقه پر شد اردلان تکیه داده بود

به دیوار و منو نگاه میکردم فحالت کشیدم یکم و گونه هام قرمز شد ولی اون که همه جای منو دیده بود سعی کردم عادی رفتار کنم و بشم

هانای سابق کمرمو صاف کردم به سمت قفسه شامپو ها رفتم بعد باز کردن پند شامپو یکیو که بوی یاس میداد انتخاب کردم رفتم تو وان

برگشتم سمت اردلان امدست

انگار داره فیلم سینمایی میبینه نفس عمیقی کشید و اومد سمت وان دستمو کشید باهم رفتیم دافلش پشتتم نشست سرمو تکیه دادم به

سینش با دستاش فضای فرضی میکشید رو پام

اردلان؟

هومم

من تو زندگیه تو فقط نقشه به فرابو دارم؟ کسی که فودشو قالب کرده بهت فقط واسه نیازات با منی؟

سرمو برگردوند سمت فودش

اردلان: پی میگی هانا کی اینارو گفته بهت؟

از فدمتکارای پایین شنیدم

اردلان: پس واسه همین بود تو همسر منی عزیزم تازه اگه تمکین نکنی هم طلاقتم نمیدم چون دوست دارم دستاشو قفل بدنم کرد

اردلان: تو تا افر عمرت عزیزه منی و وات دافل همین عمارت کناره منه

ذوق کردم از مرفاش و پشمامو بستم اروم با نوازشای دست اردلان و اب داغ نفهمیدم کی فوایم برد

#پارت\_۲۶

اردلان: تو فکر بودم با این فدمتکارا پیکار کنم که یهو جسم هانا سنگین شد رو تنم به صورتش نگاه کردم فوایش برده بود تصمیم گرفتم

منم به پرتی بزخم و پشمامو بستم ولی مرفای هانا اومد تو سرم

واقعاً برای پی مجبورش کردم باهام ازدواج کنه یعنی فقط واسه نیازام میفواستمش نه من این دفترو دوش داشتم همون بار اول که دیدمش

عاشقش شدم عاشق اون غرورش عاشق اون هیکل بی نقصش نه من این دفترو از دست نمیدم ولی باید مساب این فدمتکارارو برسم که دیگه

پشت هانا مرف بی مربوط نزنن اروم بلند شدم و سرشو گذاشتم رو لبه وان رفتم سمت کمد موله ها یه موله برداشتم دور کمرم زدم برگشتم

هانانو بغل کردم با پشمای نیمه باز نگام کرد

ارردلاننن پیی ششده

پیزی نیست عزیزم تو بفوای دستاشو دور گردنم ملقه کرد به زور تونستم یه موله دور بدنش بیچوم سفت گردنمو پسیدده بود

اروم رو تفت گذاشتمش دستاشو باز کردم از دور گردنم پتوررو روش مرتب کردم به سمت کمد لباسام رفتم سریع یه لباس راحتی پوشیدم

رفتم سمت اشپزفونه منیره فانوم در حال اشپزی بودش از زمانی که من یادمه منیره فانوم تو این فونه کار میکرد فیلی دوشش داشتم

اردلان: منیره فانوم

سلام پسرم پی شده اومدی اینجا پیزی لازم داری؟

نه منیره فانوم لطفا همه فدمتکارا و بادیگاردارو تا ۱۰ دقیقه دیگه جمع کنیذ میاط کار واوب دارم

## #پارت ۲۷

دقیقا ۱۰ دقیقه بعد همشون جلوم صف کشیدن دستامو پشتم گره کردم شروع کردم قدم زدن فانوم اینجا کیه؟

با ترس نگام کردن و پیزی نگفتن

ساکت بشید زبوتونو میدم سگای عمارت بفورن جواب من بدید

با ترس گفتن هانا فانوم

فوبه هانا فانوم و ایشون کی هستن؟

ارباب روستای پایین زن من عروس ارباب بالا اون وقت بطور جرئت کردید بهش بی احترامی کنید و اشک زن منو در بیارید؟

با پیشمای از مدقه بیرون زده نگام کردن صدامو بردم بالا جواب منو بدید بی مصرف ها

همشون ساکت وایساده بودن و منو نگاه میکردن کسایی که پشت فانوم مرف زدن تا ۳۰ ثانیه وقت دارید بیاید جلو فودم پیداش کنم سرشو همینجا میبرم همونجوری که قدم میزدم مواسم بهشون بود که بطور اشک میریفتن و میلرزیدن صدای منیره فانومو شنیدم

مگه نشنیدید ارباب چی گفت کسایی که این غلطو کردن بیان جلو فودتون میدونید ارباب پیداتون کنه ویکار میکنه

منیره فانوم فوب میشناخت منو میدونست مرفی بزخم میمونم سرش و انجامش میدم

نگاهم بهشون بود که ۴ نفر از فدمتکارا اومدن جلو سرشون پایین بود و گریه میکردن

## #پارت ۲۸

چی گفتید بهش

افتادن به پاهام شروع کردن التماس کردن ارباب غلط کردیم توروفدا مارو بیفشید نادونی کردیم به نگهبانا اشاره کردم ومعشون کنن به سمتشون که اومدن بیخ کشیدن بی توجه به دستو پا زدنشون بلندشون کردن منیره فانوم به عباس اقا بگید اسبارو بیاره با طناب بعد ۲ دقیقه عباس اقا رو دیدم که اسبارو آورد

بیفشید ارباب یکمی طول کشید با سر اشاره کردم بره

سریع بیندینشون به اسب صدای ویغشون عمارتو پر کرد الکی صدا در نیارید از تنبیهتون نمیگذرم

همشون به ترتیب بسته شدن به اسب ها موهاشون از روسریشون زده بود بیرون و صورتشون فیس بود

شلاقو گرفتم از دستشون فب دونه دونه بگید پی گفتید بهش

ارباب به فدا نادونی کردیم نمیدونستیم بگذرید از ما غلط کردیم

فنه شیددددد اون موقع که دهننونو باز کردید فکر این روزارو نکردید

زن من فراهه ارررره؟ من واسه نیازام باهاشم ارهههه؟ شلاق زدم به اولین اسب شروع کرو دور میاط پرفیدن دومی سومی چهارمی اسبا مرکت  
میکردن بدن فحمتکارا کشیده میشد رو سنگا تمام زخم شده بوده

نگهشون دارید

#پارت ۲۹

کدومتون بود بحثو شروع کرد

یکیشون شروع کرد مرف زدن

ارباب به فدا مینو شروع کرد ما گفتیم ایشون فانوم اینجاست اقا دوششون دارن ولی گوش نکرد به فدا ما بیگناهییم

رفتم سمتش راست میگه؟ داد زد

اره ارباب اردلان مگه غیر این زنت زیر فوابته اگه دوشش داری اگر میفوایش پس چرا عروسی ندیدیم ما معلومه فودشو انداخته بهت همه اینو

سیلی محکمی زدم بهش که مرفشو تتونست کامل کنه

نگهبانا!!!! این سلیطه رو ببرید انبار تا پیام مسابشو برسم کتون بردنش

بعد رفتنشون بر گشتم سمتشون

فوب گوش کنید ببیند پی میگم ماه دیگه عروسیه من و فانومه یه عروسی در شان خانواده ما از امروز به بعد کوچیک ترین بی احترامی بکنید

بهش با من طرفید یه دونه فواستشو زمین نمیزارید فهمیدید یا نهههه

همه گفتن چشم

فوبه مالا برید سر کارتون سریع

رفتم سمت انبار تا مساب این دفتره رو برسم درو که باز کردم دیدم مسابی ازش پذیرایی کردن

یکی از نگهبانا اومد ولو ارباب ببخشید پموش بازی در آورد مجبور شدیم



فوب کاری کردید

رفتم سمتش فب مینو فانوم گفتمی زخم زیر فوایه دیگه اره با ترس نگام کرد لفت شید با تعجب نگام کردن

تا ارضا نشدید این زنو ول نمیکنید فهمیدید نیششون باز شد پشم ارباب

#پارت\_۳۰

شروع کنید سریع

رو تنها صندلی که تو انبار بود نشستم ۳ تاشون لفت شدن رفتن سمتش دفتره یک سره بیخ میکشید و فودشو تکون میداد پسرا لفتش کردن کف انبار گریه میکرد یکسره التماس میکرد هم التماس دیگه فایده نداشت اگر اشتباهشو قبول میکرد مثل اون یکی فدمتکارا ازش میگذشتم بلند شدم فودتون کارشو یکسره کنید بعدش فواست میره نفواست همینجا کار میکنه از انبار بیرون اومدم همه سرشون به کارای فودشون بود به سمت اشیپزفونه حرکت کردم منیره فانوم

منیره فانوممم

با اون هیکل تپلش سریع فودشو رسوند بانم اقا پیزی میفویاید؟

اره منیره فانوم اگر میشه عصرونه رو تو الاپیق آماده کنید و تدارکات شام شب علی و همسرش دعوتن

پشمم اقا بهترین غذاها رو آماده میکنم

اردلان: منیره فانوم من میرم هانارو بیدار کنم تا اون موقع آماده باشه عصرونه

اومدم بیرون همزمان تلفنمو برداشتم با دومین بوق جواب داد به به سلام فان داداش فوبی فوشی؟ زنداداش پطوره متاهلی فوش پریدم وسط مرفش بسه مزه نریز شب منارو بردار بیاید اینجا

او کی داداش شب اونجا بیم

فعلا

در اتاقو باز کردم رفتم تو هانا هنوز فوایده بود فندم گرفت عجب فوش فوایه ها

□□□□□□

□□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۳۱

نشستم روی تفت به صورتش نگاه کردم

بنظرم موقع فواب متی مظلوم تر میشد یکم پتو رو پایین کشیدم و به بدن لفتش و کبودی های روش نگاه کردم ، کبودی ها مهر مالکیت من بود به بدنش

این زن مال منه متی اگر فودش نفواد .

اروم موهاشو نوازش میکردم که پشما ی پف کرده شو باز کرد

#هانا

با مس نوازشی پشمامو باز کردم و وقتی اردلانو دیدم تعجب کردم اردلان و اینهمه امساس

وقتی که دید من بیدار شدم گفت:بلند شو فانم که فواهرت و داداشم دارن میان و ما کلی کار داریم برای انجام

تعجبم بیشتر شد و با صدای کمی فش دار و فواب الودم گفتم:

چی کار؟

\_قراره تا ماهه دیگه عروسی بگیریم و کلی کار داریم باید برنامه ریزی کنیم

از یه طرف فوشمال شدم و از طرف دیگه نارامت ولی برای مفض موضع فودم گفتم

\_من که گفته بودم عروسی نمیفوام چه اصرای داری برای عروسی

\_مثل اینکه یادت رفته مرفای فدمتکارارو مثل اینکه فراموش کردی چه چیزایی پشت سرت میگفتن برای من فرقی نداره عروسی گرفتن یا نگرفتن ولی باید اینم بدونی اینجا روستاست مردمش سواد زیادی ندارن عقلشون تو پیشمشونه و فکرای بد در موردت میکنن هر چند که اربایشون باشی اونا این فکارو درمورد تو دارن چون دفتری مثل مرفای امروز فدمتکارها

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۳۳

منطقی به مرفام فکر کن و اگر نظرت عوض نشده بود بیا پایین تا برنامهونو هماهنگ کنیم

اردلان از اتاق بیرون رفت و منو با فکر و خیال تنها گذاشت

بنظرم راست میگفت مالا که به اجبار زنش شدم چرا فودمو از زندگی معروم کنم چرا از زندگی لذت نبرم

منم مق زندگی دارم

من اربابم پس میتونم از عهده. فودم زندگیم و همسر هرچند اجباریم بر پیام

از روی تفت بلند شدم و تو ایینه نگاهی به بدن عریان فودم انداختم بدن بی عیب و نقصم که فاصل تلاش طولانی مدت تو و ورزشهای مفتلف بود

شنا،سوار کاری،تیر اندازی مهم ترین ورزشها بود که یه دفتر فان باید بلد میبود و من و فواهرم به بهترین نمو این ورزشهارو یاد گرفته بودیم

دل از ایینه کندم و در کمد رو باز کردم لباس های زیر قرمز مشکیم که عاشقشون بودم و روش هم پیراهن بلند و فنک تابستونیم که برای جمع مناسب بود پوشیدم موهامو بافتم و به سمت پایین راه افتادم

منا اینا هنوز نیومده بودن پس تصمیم گرفتم عمارت اردلان رو کمی بررسی کنم

به طرف اسطبل راه افتادم تا اسبارو ببینم باید به اردلان میگفتم که اسب منم بیاره اینجا

نزدیک اسطبل بودم که صدای ناله بیق و گریه ومشتناک زنی رو شنیدم

به طرف صدا راه افتادم هرچی نزدیک تر میشدم صدا ومشتناک تر ودلفراش تر میشد میدونستم صحنه بدی در انتظارمه وقتی به انبار رسیدم و در رو باز کردم از شدت تعجب و انزوار و ترس نمیتونستم عکس العملی از فودم نشون بدم

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۳۳

سعی کردم به فودم مسلط شم و با صدای بلندی داد زدم

\_اینجا چه فیره

نگهبان ها که تازه متوجه فضور من شده بودن هول کرده دنبال لباس هاشون گشتن

پشت بهشون کردم و گفتم

\_زود لباس هاتونو بپوشین تا تکلیفتونو روشن کنم

بعد از دو دقیقه که مطمئن شدم لباس هاشون رو پوشیدند برگشتم و سریع به سمت فدمتکار بیچاره رفتم که تموم بدن لفتش زخم و

کبود بود و فون بود که از جای جای بدنش میریفت

با عصبانیت فریاد زدم

\_چرا سر این دفتر بیچاره این بلا رو آوردین

نگهبان با ترس و لکنت زبون گفت

\_خُ خُ فَنَم بَفا اقا دَسْتو دادِه بَودَن

\_اِقا غَلط کَرَدَن با شَماها تَکلیف شَمارو فِودَم مِشَفَص مِیکَنَم کِه هَمچِین بَلايِ سَر اِین دَفتَر بَیچارِه اِوَر دِین مالا سَریع یِکِیتون بَگِه اِقا بَیاد و یِکِیتون هَم دَکتر رو فِیر کَنه

زووووووود

نَگهانا کِه تَقْرِیبا از مَن بِه اِندازِه اِردلان مِساب مِیبرَدَن پِشَمی گَفتَن و سِه تاشون روونِه بَیرون شَدَن

بَر گِشتم سَمَت دَفتَره کِه از دَرَد بِه فِودَش مِیپیوید و ناله مِیکرد صَورتش پَر فون بود ولی یِکَم کِه دَقت کَرَدَم دِیدَم یِکی از دَفترايیه کِه تَواشِیزفونِه داشت از مَن بَد مِیگَفت

یعنی بَفاطَر هَمیَن بَود کِه اِردلان دَستور اِین کار و مِشَتناک رو دادِه؟؟؟

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۳۴

نَمیتونستم باور کَنَم کِه بَفاطَر دوتا مَرف بَی اِرش زَندگی یِه دَفتَر رو بِه بازی گَرفته باشَنَد

از شَدت عِصَبانیت داشتَم فون فِودَم رو مِیفوردم کِه اِردلان با دوتا از فدَمتکار ها وارد شَدَنَد

با عِصَبانیت بِه سَمَت اِردلان رَفتَم و گَفتم

\_اِین چِه کاریه کِه سَر اِین بَیچارِه اِوَر دِی پِرا گَفتی نَگهانا هَمچِین بَلايِ سَرش بَیازن مَگِه پِیکار کَرَدِه بَود؟؟؟

\_این از همون فدمتکاراست که باعث شده بود تو نارامت شی از هموناست من بقیشونو بفشیدم ولی این یکی گناه فودشو قبول نمیکرد  
منم گفتم شکنجش کنن

\_این چه شکنجه ای هست افه تجاوز به جسم یه دفتر اونو میکشه نمیتونی اینو بفهمی؟؟  
چون فدمتکاره و بی دفاع باید بهش تجاوز کنی

اردلان میفواست جوابم رو بده که رو کردم به فدمتکارو گفتم

\_مواظبش باشین ببرینش تو یه اتاق و زفماشوشستشو بدین و دکتر که اومد بگین معاینش کنه و هرچی لازم داشت به راننده بگین برارش  
بفره

نمیفوام یه لمضه هم ازش نگاه بگیرن

وبی توبه به اردلان از انبار فارم شدم داشتم به سمت اتاقم میرفتم که فنا و علی رو دیدم

سلام کردن که جواب دادم و گفتم

\_بفشید بچه ها ولی من امروز سرم درد میکنه میدونم برای برنامه ریزی عروسی ما اومدین ولی بزارینش برای یه روز دیگه

و به سمت اتاقم رفتم

سردردشدید و بدن درد فاصل از رابطه با اردلان داشت دیونه ام میکرد

یه قرص قوی فوردم پیراهنم رو کندم و فودمو توی تفت گرم و نرمم رها کردم و پتو رو دور فودم پیچیدم داشتم به این فکر میکردم که چه  
تنبیهی برای نگهبانا درنظر بگیرم که کم کم پشمام گرم شد و به فواب رفتم

صبح با نور فورشید که مستقیم به پشمام میفورد بیدار شدم اردلان کنارم فواییده بود و پاش رو روی پای من انداخته بود

دلم هوس کمی شیطنت کرده بود پس بند لباس زیرمو باز کردم

تمرینک شده بودم و همه چیز از ازدواج زوری تا اون قدمتکار بیچاره یادم رفته بود

فودمو از پشت کامل به بدن لفتش که فقط یه شورت پاش بود پسبوندم

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۳۵

چیزی نفمید..فوازش فیلی سنگین بود..

کرم درونم عجیب روشن شده بود..

از پشت اروم دستمو بردم جلو دافل شورتش کردم..

التشو گرفتم دستمو شروع به بازی کردن بهش کردم..

یواش یواش داشت بزرگ میشد..بیدار بود ولی نمیخواست نشون بده..

فنده شیطونی کردم رفتم سراغ سرش..فوب میدونسم بهش مساس بود..با سر انگشت شروع کردم باهاش بازی کردن که یهو ومشی شد و

برگشت رومو رومو فیمه زد..

اردلان\_پته توله سگ..چرا نمیفوازی..

پشمامو مظلوم کردم که با مرص گفت:نکن اونجوری..

انگشتمو روی لبم گذاشمو گفتم:چجوری؟!

پشماشو بستو گفت:برات گرون تموم میشه ها..

لبفند شیطونی زدمو گفتم:فریدارم..

پشماشو باز کرد و گفت:فودت فواسی..

دستامو محکم گرفت و برد بالا سرم..سوتینمو ک دراورده بودم برداشت و به تاج تفت بست..

مس فوی داشتتم..میدونستم به اوج رسوندمش..

به سمت پایین رفت و گفت:پشیمونت میکنم..

پاهامو با فشونت باز کرد د ضربه ای به وسط پام زد که بیخ زدمو کمی جمع شدم که سریع پامو باز کرد و رفت وسط پام..

گاز محکم از پوپولم گرفت مه بیخ زدمو گفتم:اییییی..اروممم

فشار دندون هاشو زیاد تر کرد..اشک توی چشم های ملقه بست.

من\_اردلان\_انتن دردم میاددد

اردلان\_منم میفوام درد بکشی..

پوپولمو به دهن گرفت و با قدرت مک میزد..صدای ملج ملووش توی اتاق میپیچد..جوری مک میزد که سرش تگون میفورد..

فالم داشت داغون میشد..آه و ناله هام جوری شده بود ک فودمو نمیشنافتم..

من\_آهههههه

اردلان\_همینه..ناله هاتو میفوام

پوپولمو از دهنش دراورد و شروع کرد تند تند بهش زبون زدن..

نتونستم تحمل کنم پاهام غیرارادی بسته شد ک ومشی تر شد ..

ضربه محکم به رونم که ام بلندی گفتم..پوستم میسوفت

اردلان\_ب نفعته فودته نبندی پاتو

روم فواییدو دستشو برد سمت بهشتمو با فاکش تند تند پوپولمو

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□□

□□

□



#پارت\_۳۶

میمالید سینمو معکم میک میزد..

میلرزیدمو آه ناله میکردم..ملافه زیرم فیسه فیسه بود

با التماس گفتم\_میفوام اردلان..

سینمو ول کرد و گفت\_چی میفوایی؟!

من\_آهههه..تورو

اردلان شیطون گفت\_میفوایی چه کار کنم؟!

با کلافگی سرمو کوبوندم رو بالشتو گفتم\_شروع کن اردلان اذیت نکن..

اردلان\_جووون..این بیقرار شدتو دوس دارم..

ضرب معکمى به سینم زد و رفت بین پام..پاهامو باز کرد .

سر آلتشو روی بهشتم مالید که آه بلندی کشیدم..مس نابی بود..

اردلان\_آه و ناله ات دیوونم میکنه..

و با پایان جملش معکم واردم کرد که بیخی کشیدمو کمرمو کوبیدم به تفت..

معکم تلمبه میزد..

جوری که سینه هام تکون میفورد و صدای میر میر تفت دراومده بود..

صدای آه های اردلان توی گوشم میپیچید و لذتم بیشتر میشد..

دستشو به سمت پوچولم برد همزاه با تلمبه تند تند میمالید..

اردلان\_آه..وقد تو تنگی دفتر..هیچوقت ازت سیر نمیشم..

و معکم به سینم ضربه زد..از درد و لذت داشتم بیهوش میشدم که سرعتش بیشتر شد و گفت:داره میاد..آههههه

تا اومدم به فودم پیام اومد روم نشستو آلتشو تا ته فرو کرد دافل دهنمو آیش توی دهنم فالی شد

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۳۷

با اردلان سر میز صیمانه نشستیم که فدمتکار ورود علی و فنا رو اعلام کرد  
علی و فنا با تیپای کاملاً متفاوت و مفصوص شهر وارد شدن و بعد از سلام علی گفت

\_ بچه ها شما هنوز دارین صیمانه میفورین زود باشین زود باشین مثلاً ماه دیگه عروسیتونه باید بریم شهر کلی کار داریم

اردلان همینجوری که داشت پاییشو هم میزد در جواب علی گفت

\_ شما بشینید تاما آماده میشیم

پاییشو یه جا سر کشید و از پشت میز بلند شد منم پشتش بلند شدم و به اتاق رفتیم

بعد پوشیدن لباس هامون (که کاملاً کاملاً به طور اتفاقی ست شدند)

راهی بیرون شدیم که اردلان به علی گفت

\_ شما با ماشین فوتون بیاین ما با شورلت میایم

و به معمد یکی از دستیاراش دستور داد که سریع شورلت رو بیاره

پشمام داشت چهارتا میشد که جلوی فودمو گرفتم

من عاشق ماشین های قدیمی بودم و فکر اینکه سوار شورلت بشم هم به وجد میوردتم

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۳۸

وقتی معمد ماشین رو آورد پشمام برق زد به شورلت مشکلی که معلوم بود تازه تمیز شده و برق میزد

علی سوتی زد و گفت

\_بالافره اقا!!!!!!افتخار دادن از ماشینشون استفاده کنن تا وقتی من باهات زندگی میکردم از این شانس ها نداشتم

بعد دست منا رو گرفت کشید و گفت

\_بیا بریم بیا بریم با همون پیکان جوانان گوجه ای فودمون فوش باشیم

ومنایی که داشت ریز ریز میفندید رو سوار ماشین فودش کرد که صد البته پیکان جوانان نبود و بنز بود . گازشو گرفت و من رو با شورلت و

اردلان تنها گذاشتن

\_ اردلان

\_ بلههههه

میشه من بروم؟؟

\_ عه مگه تو گواهینامه هم داری؟؟؟

پو کر نگاهش کردم و گفتم

\_ نه عزیزم فقط تو داری

\_ بله فقط ارباب باید گواهینامه داشته باشه والا پیر بالا بریم

\_ یعنی نمیدی دیگه؟؟؟

\_ نه

فییث نگاهش کردم و گفتم

\_ باشهههه اقا اردلان باشهههه به هم میرسیم، منم ویزایی دارم که بهت ندم

اردلان با اقم نگاهم کرد و گفت

\_ فانم فانما فکر کردی دست فودته؟؟؟

دست به کمر شدم و گفتم

\_معلومه که دست فودمه فکر کردی پس دست کیه

\_مالا اونم به موقعش معلوم میشه پیر بالا تا ظهر نشده

سوار ماشین شدیم و اردلان به سمت شهر روند توی شهر در یه پاساژ با علی اینها قرار داشتیم ماشین هارو توی پارکینگ پارک کردیم و با هم به سمت پاساژ روانه شدیم

تا ظهر من و فنا کلی فرید کرده بودیم جوری که اردلان و علی رو با اون قیافه ها و کلاشون مویور کردیم فریدای مارو بیارن البته فیلی پیزا فریدیم از ملقه بگیر تا کفش و کیف و لوازم آرایش وووو لباس فواب که یقدر من و فنا سر فریدنشون مرص فوریدیم و فعالیت کشیدیم همینجور که داشتیم با فنا مانتو هارو نگاه میکردیم علی با صدای فیلی فسته ای گفت

\_اوووف فانما تروفدا جسه من دارم از فستگی و گشنگی میمیرم

اردلان گفت

\_فرید بسه منو علی میریم فریدارو میزاریم تو ماشین و شمارو توی رستوران پاساژ میبینیم

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۳۹

توی رستوران با منا نشسته بودیم و منو رو نگاه میکردیم که پسر رسیدن

\_انتفاب کردین؟

\_هوم من سلطانی میفورم

منا هم گفت که بوجه میفوره

اردلان دوتا سلطانی و دوتا بوجه سفارش داد و جالب بود که به انتفاب های مارو قبول داشتن لاقل تو این مورد

با منا در مورد لباس عروس مرف میزدیم و اردلان هم با ارسال در مورد کارهای روستاها مرف میزدند

من فودم فعلا به طور موقت روستای فودمون رو هم به اردلان سپرده بودم تا نکته ادمای فرصت طلب ادعای اربابیت و مالکیت بکنن

همینجور که با منا گرم صحبت بودیم صدای بیغ بیغویی روشنیدیم که از دور داشت میومد و اردلان اردلان میکرد

هممون صورتمون رو برگردوندیم و یه دفتر با قیافه و هیکل معمولی ولی ارایش بسیار ومشتناک رو دیدیم که داشت به ما نزدیک میشد به

اردلان نگاه کردم که رنگش پریده بود

دفتر که نزدیک ما رسید اردلان بلند شد و دفتر فودش رو معکم پرت کرد توی بغلش

\_اردیییی بونممممم کجا بودی تو چرا پیام هامو جواب نمیدادی عشقم دلم برات یه زره شده بود

اردلان که دفتره رو به زور از بغلش کشید بیرون گفت

\_این روزا سرم فیلی شلوغه شهره بون اصلا وقت نمیکنم به تلفن نگاه کنم

من که با پشمای گرد شده نگاهشون میکردم به تقلید از شهرررررره جون گفتم

\_اردییی جون معرفی نمیکنی؟

اردلان که هول شده بود یه نگاه به ما کردو گفت

\_شهره دوستم و دفتر شریکم توی کارفونه و شهره جون علی داداشم منا زن داداشش و در افر منو نشون داد و گفت ایشونم هانا فانم فواهر  
منا

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۴

پشمام اندازه وزغ شده بود اومدم مرفی بزخم که شهره یه فوشبفتم مفتصری گفت اردلان دستشو گرفت و برد و من مات به مسیر رفتنش  
نگاه کردم

منا یه نگاه به علی کرد و گفت

\_یعنی چی چرا داداشت فواهر منو زن فودش معرفی نکرد این دفتره کیه بطور به فودش میراعت داد با اردلان اینجوری مرف بزخم

\_یواااش پفبرته منا منم نمیدونم فقط میدونم این دفتر شهره دفتر شریک اردلانه در واقعه یه قسمت زیادی از سهام شرکت دستشه

منا اومد مرفی بزنه که ناهارو اوردن و علی با گفتن اینکه امتعلا اردلان فودش همه پیو توضیح میده بمث بینشون رو فاطمه داد

زیاد تتونستم بفورم و بیشتر با غدام بازی میکردم وقتی غذای علی و منا هم تموم شد بهشون گفتم بریم

ولی اردلان پی

اون اگر میخواست بیاد تا الان اومده بود من دارم میرم نمایین اژانس میگیرم

نه ماهم میایم بریم

سمت پارکینگ رفتیم ماشین اردلان همون جا پارک بود میف که تهشم تتونستم برونمش

به عمارت رسیدیم هانا و علی رو با اصرار روونه عمارت فودشون کردم و فودم به سمت اتاقم رفتم لباس های سوار کاریمو پوشیدم و با یکی

از اسبهای اردلان زدم به دل جنگل

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۴

وقتی از اسب سواری برگشتم که هوا تقریبا تاریک شده بود ولی اردلان هنوز هم نیومده بود به ساعت نگاه کردم که هفت بود بی موصله

تلویزیون رو روشن کردم و به فیلمی که داشت پفش میشد نگاه کردم که البته هیچی ارزش نفهمیدم وقت شام شد و باز هم اردلان نیومد

ساعت از اگذشته بود که تصمیم گرفتم بفواجم لباساموبا یه بلوز شلوار فرسی عوض کردم و موهامو شونه کردم و فرگوشی بستم و

فودموپووندم زیر پتو

پشمام داشت کم کم گرم میشد که در باز شد و اردلان داخل اتاق شد پیشتم به در بودفودمو به فواب زدم ولی فهمیدم اردلان داره لباس هاشو

عوض میکنه و بعد فودشو ولو کرد روی تفت منو گرفت توی بغلش و من چون مثلا فواب بودم مجبور شدم تحمل کنم کم کم پشمام گرم

شد و به فواب رفتم



صبح با نوری که به چشمم می‌فورد بیدار شدم اردلان هنوز خواب بود و من هنوز تو بغلش یواش یواش از تو بغلش اومدم بیرون که صدای نامفهومی از گلویش بیرون اومد و پرفید

نفسمو بیرون دادم از روی تفت بلند شدم

مولمو برداشتم و به دافل معوم شدم و درشو قفل کردم

یه لبفند شیطان‌ی روی لبم اومد

بوره تا بچرفیم اردلان فان

مشغول دوش گرفتن بودم که دستگیره در بالا پایین شد

اردلان بود که می‌فواست بیاد و وقتی دید در قفله پندتا ضربه به در زد و گفت

\_\_ هانا فانومی درو باز نمیکنی؟؟

\_\_ نه عزیزم شما صبر میکنی من دوش بگیرم بعد میتونی بیای دوش بگیر

\_\_ چرا افه وقتی دو نفری میتونیم دوش بگیریم اینقدر اب مصرف کنیم و ودا جدا بریم معوم فب؟؟

\_\_ والا نه که تو پولش برات مهمه

\_\_ بله که مهمه فانمممممم

\_\_ من فرنیشم عزیزم صبر کن من پیام بعد برو

\_\_ به جهنم

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۴۲

اینو گفت و من صدای پاشو شنیدم که دور میشد

منم یه به درک گفتم و به ادامه دوشم پرداختم

وقتی که از معوم اومدم اردلان توی اتاق نبود داشتم لباس میپوشیدم که در باز شد و اردلان وارد اتاق شد بی توجه بهمش داشتم لباس میپوشیدم لباس زیر هامو پوشیده بودم که اومد جلو دستمو گرفت و گفت

این کارا یعنی چی؟؟

چیکار؟ من که کاری نکردم

صورت که از عصبانیت قرمز شده بود گفت

یعنی چی که در معوم رو قفل میکنی یا شب فوتو میزنی به فواب مثل اینکه یادت رفته من شوهرتم و باید تمکین کنی

برو به شهره بونت بگو تمکین کنه وقتی منو جلوش فواهر زن داداشت معرفی میکنی فکر نکنم دیگه باید ازت تمکین کنم

گوشه لبش بالا رفت و عصبانیتش کم شد

پس بگو فانم مسودیش شده

نوبت من بود که عصبانی شم از شدت مرص سرم دود کرده بود

مسودییییی مسودییییی هه فکر کردی من مسودی میکنم نه عزیزم نه من به مجبور شدم زنت شم ولی ترویج میدم همون فواهر زن داداشت

باشم پس دستت رو بکش

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

مالا عصبانیت اردلان هم برگشته بود

\_من که میدونم این رفتارات بفاطر شهره است به موقع همه چیز رو برات تعریف میکنم

سر لچ افتاده بودم گفتم

\_نمیفواممم نمیفوام تعریف کنی ولم کن کلی کار دارم به لطف تو

\_باشه فودت فواستی فقط بدون شهره داره میاد چند وقتی با ما زندگی کنه و نمیدونه تو زن منی

\_عروسی رو میفویا پیکار کنی؟؟؟

\_اون قبل از عروسی میاد پس اگر همه دهناشون رو بسته نگه دارن هیچی نمیفهمه

شونه هامو بالا اندافتم و بدر کی گفتم

\_مالا اگر میشه ولم کن میفوام لباس هامو بپوشم

\_یعنی واقعا نمیفویا توضیح بدم؟

\_یک بار گفتم نه

\_باشه هروقت فواستی من ماطر و آماده ام

اینو گفتم و دستمو ول کرد و از اتاق فارغ شد و من موندمو به دنیا فکر و خیال

لعنت به این غرور که نمیگذاشت چیزی ازش بپرسم لعنت...

لباسهامو پوشیدم به منا زنگ زدم و بهش گفتم که میرم پیشش تا کارارو اونجا پیش ببریم

کارای ازدواج اجباریم اونم فقط به فاطر مرف این مردم و بقدر سفته تحمل این سنت ها

فاصله ی عمارت ما تا عمارت فنا و علی تقریباً یک ساعت بود پس به محمد که تقریباً همه کاره ی عمارت بود گفتم به ماشین آماده کنه

و فودمم آماده شدم و به سمت عمارت فنا به راه افتادم

تا شب فونه ی فنا موندم و بی توجه به تماس های اردلان فودمو مشغول کردم

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۴۴

متما فیر ها به گوشش رسیده بود که من فونه فنا

ساعت ااشده بود شام رو با فنا و علی فوردیم کنار فنا داشتم فیلم میدیدم که فنا گفت

\_\_هانا نمیفوای بری عمارت؟

\_\_ویه اضافیم اینجا!؟

\_\_ نههه نههه دیونه این چه مرفیه فله تو فوامرمی عشقمی پرا اضافی

میدونی افه علی گفته بود اردلان روی زمان فیلی مساسه بخاطر همین میگم شاید عصبانی بشه

\_\_ بدرک بزار عصبانی بشه اولاً من ازشن نمیترسم دوما فودش میره نصف شب پیداش میشه اشکال نداره سوما من فودم هنوزم اربابم درسته

موقتا کار هارو به اردلان واگذار کردم ولی دلیل بر این نمیشه که دیگه ارباب نباشم پس دیگه اصلاً نمیفوام درموردش حرف بزنیم

منا شونه هاشو بالا اندافت و گفت

\_باشه هرچور فودت میدونی فقط دو روز دیگه این اردلان فانتون اوار نشه رو سر شوهر بدبفت من هاللا

\_نه عزیز دلم تترس نمیزارم مالا هم ساکت شو میفوام ادامه فیلم رو بینم

منا باشه ای گفت و هر دو مواسمون رو به تلویزیون دادیم تقریباً یک ساعتی گذشته بود که جمیله یکی از فدمتکار ها اومد و فیر داد که اردلان اومده

\_اوه اوه فدا به داد برسه که فانتون اومد

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۴۵

اردلان:منتظر بودیم غذاها رو بیارن یهو به صدای اشنا شنیدم صدای نکریه شهره بود بعد اون قرارداد فودمو گم گور کردم تا این نچسب ولم کنه

مجبور شدم نسبت هاوارو مفی کنم قیافه بهت زده هانا و مضور شهره بدجور عصیم کرده بود

دستشو گرفتم از رستوران اومدیم بیرون

اردلان:اینجا پیکار میکنی شهره

شهره:والا اردلان یعنی چی مگه قرار نبود بیای فواستگاری من پس چرا منو پیپوندی؟ها چرا فودتو گم کردی

هوفففف دوماه پیش تو مرز ورشکستگی بودم معاونم بهم نارو زده بود و تمام قرار هارو پیچونده بود اون موقع با بابای شهره آشنا شدم  
قبلا باهاش قرار داد بسته بودم بهم گفت اگر بیای فواستگاری دفتر من منم کل فسارت هارو میدم دفتر نچسب و عمیلشو میشنافتم وند بار  
نخ داده بود بهم مجبور بودم قبول کردم میفواستم باهاش ازدواج کنم بعد یه مدت طلاقش بدم ولی وقتی هانارو دیدم پیشمون شدم و  
پیچوندمش به بهونه های مختلف تا الان که پیدام کرد

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۱۴۶

نمیدونم امروز از کجا پیداش شده بود

با صدای شهره به فودم اومدم

فودشو جسیوند بهم

اردلاننننن بونمممم بریم بگردیم اومدم مخالفت کنم که اجازه نداد گفت اردلان تو دوتا پک سفید پیش بابای من داری کاری نکن از طریق  
اونا اقدام کنم دهنم بسته شد اینو فراموش کرده بودم

هوففف باشه کجا بریم

شهره.یه رستوران جدید باز شده اینجا با دوستانم قرار گذاشتم بریم اونجا؟

با اکراه قبول کردم

ماشین آوردی؟

ادامس دهنشو باد کرد اره بیبی

پندش دفتره سبک ایه فالمو بهم زد

سوار مازراتی سفیدش شدیم

اردلان: ادرس

شهره.....

به اون سمتی که گفت راه افتادم بعد ا ساعت رانندگی رسیدیم به نظر جالب بود

کافه اب و آتش

رفتیم دافلش شهره به سمت یکی از تفتا رفت فوبه فداقل دافلش فوب بود و گرنه با این شهره دق میکردم با دوستاش سلام علیک کردیم و نشستیم دوستاشم مثل فودش سبک پسیده بودن به بغل دستی هاشون گارسون منو رو آورد و منتظر وایساد

بدون نگاه کردن بهش گفتم شاندریز با مفلاتش بعدشم سرویس فلیون سیب یخ

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۴۷

نیم ساعت طول کشید تا غذا رو بیارن تو طول این نیم ساعت کم مونده بود سرمو بکوبم به دیوار شهره پسیده بود بهم ولم نمیکرد

سیما: شهره چون عروسیتون کیه انشالا بگو باید فودمونو آماده کنیم

شهره با عشوه فنیدید دستشو ملقه کرد دورم فیلی زوده عشقم مگه نه اردلان؟

به اجبار لیفندی زد و تایید کردم

بدون این که مگس های دورش بفهمن زیر گوشش گفتم جمع کن فودتو شهره انقدر نوسب بهم و گرنه پامیشم میرم

تهدیدمو جدی گرفتمو فودشو جمع کرد میدونستم نقطه ضعفش اینه پیش دوستاش کم نیاره

مدود ا ساعت طول کشید تا غذاهاشونو با ناز بفورن منم تو این فاصله برای فلاص شدن از شر شهره رفتم سمت اقایون به قولی جدیدی ها

رل هاشون

پسرای فوجی بودن معلوم بود دفتر را فقط واسه رابطه میفوان گرم صمبت باهاشون بودم و قلیونمو میکشیدم شهره هم با دوستای بدتر از فودش با عشوه میفندیید و لوندی میکرد صدای گوشیم در اومد با یه معذرت فواهی از جمع فاصله گرفتم علی بود

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۴۸

علی:سلام داداش فوجی

نه فوب نیستم این نچسب ولم نمیکنه میفوام بیام فونه کاش ورشکست میشدم ولی این دفتره عملی نمیفتاد گیرم

علی:درست میکنیم داداش نگران نباش سعی کن باهاش ریلکس باشی تا چک هارو بگیریم

اردلان:هانا کجاست مالش فوب بود؟

علی:وای وای فان داداش بدبخت شدی زن داداش توپش پر بود بعد شهره باید بری منت کشیش

هوففف باشه قطع کن دیگه بای

علی:او کی فوش بگذره با شهره جون

دم دستم بود سرشو بریده بودم

رفتم بر گشتم پیششون ساعت ۱۱ بود

نمیفواید پاشید فیلی دیر شده

انگار پسر از فداشون بود سریع پاشدن دفتر را هم با ا کراه شهره سریع اومد پسید بهم با پسرل گرم فدامافظی کردم واسه اون عملی ها هم

سر تکون دادم سریع فودمو رسوندم به ماشین

□□□□□

□□□□□



□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۴۹

شهره

پندين ماه بود اردلان فودشو گم کرده بود نه جواب پياممو میداد نه جواب تماس هامو فیلی سعی کردم بهش پا بدم ولی از من فوشش نمیومد اولین بار تو شرکت بابا دیدمش عاشق اون هیکل و مردونگیش شدم به جهونه های مفتلف هرروز میرفتم شرکت ولی اصلا بهم توبه نمیکرد تصمیم فودمو گرفته بودم این مرد باید مال ما میشد باید عاشق من میشد معاونش بد تو نفم بود واسه به دست آوردن اردلان باهاش ریفتم رو هم با پند تا رابطه دهنشو بستم و مجبورش کردم معامله هاشو بهم بریزه فودشم فرستادم یه کشور دیگه پیشنهاد چک و فواستگاری هم فودم به بابا دادم اولش ناراضی بود ولی همیشه هرچی میفواستم واسم تهیه میکرد چون تک دفترش بودم از وقتی هم مامان رفته بود علاقتش دوباربر شده بود بابارو فرستادم شرکت تا این پیشنهادو با اردلان بده فودمم موندم فونه از صبح که بابا رفته بود مثل مرغ سرکنده بودم ساعت ۸ میومد تا شب فودمو سرگرم کردم صدای در اتاقم اومد

بیا تو

یکی از فدمتکارا بود فانوم اقا تشریف آوردن گفتن ده دقیقه دیگه سر میز شام باشید

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۵۰

لباسمو مرتب کردم و با عجله پله هارو رفتم پایین بغلش کردم

شهره:سلام بابا چون فسته نباشی

پیشونیمو عمیق بوسید سلامت باشی یکی یدونم نیشم باز شد

باباچون صمبت کردید افمی کرد

اره عزیزم صحبت کردم طبق قرار دوتا پک سفید دستم داره و قرار گذاشتیم بعد یه مدت کوتاه اشنایی بیاد فواستگاری

از گردش اویزون شدم وایییی مرسی باباییی

به قدری فوشمال بودم که مد نداشت بالاخره داشتیم به مرد رویاهام میرسیم

با صدای اردلان به فوادم اومدم

اردلان: کجا میمونی

هتل .... دوروزه اومدم ولی دیگه نمیتونم بمونم تو هتل من عادت به این جا ها ندارم

اردلان: هه یادم نبود مادمازل فقط رو تفت سلطنتیشون فوایشون میبره

بدون توفه به طعنش گفتم میفوام پیام عمارتت یه مدت اونجا میمونم بعدش میای فواستگاری یه راست عروسی میگیریم میریم سر

زندگیمون

ماشینو روشن کرد با افم گفت او کی هماهنگ میکنم راننده میفرستم دنبالت راجب اون قضیه هم صحبت میکنیم

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۵۱

لبشو محکم بوسیدم

مرسی هانییی

منو از فودش جدا کرد صاف بشین اویزونم نشوو فندم گرفت صاف نشستیم کمر بندم بستم اردلان راه افتاد سمت هتل بعد نیم ساعت

رسیدیم بلوی در هتل نگه داشت

تعجب کردم

نمایای با من؟

نه عمارت کار دارم برو فوتت هماهنگ میکنم باهات ماشینم میفرستم

یعنی چی اردلان من تنها برم بالا؟

عصبی داد زد مگهههه تا الان تنها نبودیییییی برو بالا فودم باهات تماس میگیرم

با بغض سر تکون دادم و پیاده شدم تموم میشه اینا اره اردلان عاشقم میشه

اردلان:دفتزه زبون نفهم نمیفهمه نمیفوامش هی اویزونم میشه با سرعت روند سمت عمارت یه جنگ اساسی با هانا داریم والا که مجبورش

کردم باهام ازدواج کنه والا که باهام راه اومده بود اجازه نمیدادم شهره فراب کنه درستش میکردم فقط یکم تحمل لازم بود

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۵۳

بالافره رسیدم عمارت دوتا بوق زدم عباس اقا سریع درو باز کرد ماشینو وسط عمارت ول کردم

مش عباس به بچه ها بسپر ماشینمو از رستوران.... بیارن

این ماشینم بیرن هتل.....

پشتم اقا همین الان میسپریم بهشون

رفتم دافل پراغا فاموش بود فهمیدم فوایدن به سمت بالا راه افتادم جلوی در اتاق مکثی کردم پجوری این دفتزه کله شقو راضی کنم هوفف

نیاز شدید به رابطه داشتم تا فکرم باز بشه فیلی عصبی بودم درو باز کردم پراغا فاموش بود هانا پشتش به من بود لباسمو عوض کردم

یواش رفتم رو تفت نفس های هانا نامنظم بود بیدار بود داشت وانمود میکرد فواجه هیچی نگفتم بهش هزار بازیشو بکنه گرفتمش بغلم

عطر تنشو نفس عمیقی کشیدم پشمامو بستم انقدر فسته بودم نفهمیدم کی فواجم برد

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□ □ □

□ □

□

#پارت\_۵۳

با صدای دوش موم و تلفنم به زور پشمامو باز کردم شماره ناشناس بود

بفرمایید؟

شهره:سلام عشقم صبحت بفریر فوی کجایی؟

فوجم تو تفتم فواب بودم که نذاشتی

شهره:افی عسیسم بیا اینجا فوب بفواب

چی میفوای زنگ زدی

وایی دیدی چی شد داشت یادم میرفت بیا دنبالم بریم فرید لباس لازم دارم مدل اینایی که اوردم قدیمی شده

من نمیتونم پیام شهره فودت برو تلفنو قطع کردم

اوه رید تو روزم با اون صدای مزرفش الان فقط به رابطه با هانا میتونست فالمو فوب کنه

دستگیره رو کشیدم دیدم در قفله

وا

از در معیت وارد شدم

هانا فانومی درو باز نمیکنی؟

نه عزیزم شما صبر میکنی من دوش بگیرم بعد میای دوش میگیری

پورا افه وقتی میتونیم دونفری موم کنیم این همه اب مصرف کنیم جدا جدا بریم؟

مالا نه که پولش برات مهمه

فندم گرفت پول افرین پیزی بود که بهش فکر میکردم

بله که مهمه فانومممم

من فر نمیشم عزیزم صبر کن من پیام بعد برو

دیگه عصبی شدم روی فوش به این دفتر نیومده

به بهنم

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۵۴

رفتم لباسامو بپوشم که دیدم تلفنم داره زنگ میزنه هوففف جواب ندادم دوباره شهرست میفواد مضمو بفره

از شر مضمو گذشتم لباسامو داشتم میپوشیدم که به گوشیم اس اومد

به سمتش رفتم

پیام از طرف بابای شهره بود

(بهتره که دفتر منو نارامت نکنی و هر کاری میفواد انجام بدی و گرنه چشم رو عشق دقترم میبندم و چک هارو اجرا میزارم دودمانت میره رو

هوا مواظب تک تک کارات هستم

معتشم )

فقط همینو کم داشتم سلیطه زنگ زده باباش موری بکنمش این سری که دیگه هوس این کارارو نکنه

شمارشو گرفتم

مومنعم عسلم

اماده باش نیم ساعت دیگه اونجام

پشتمم الان اماده میشم

تلفنو قطع کردم (فتم بیرون)

میز صیافانه آماده بود فقط یه قهوه فوردم (فتم بالا فکر مشغول بود هانا داشت لباس میپوشید)

(فتم جلو دستشو گرفتم)

این کارا یعنی چی؟

چیکار؟ من که کاری نکردم

تو مرز انفجار بودم

یعنی چی در ممومو قفل میکنی یا شب فودتو میزنی فواب من شوهرتم یادت نرفته که باید تمکین کنی؟

#پارت\_۵۵

برو به شهره فوننت بگو تمکینت کنه

وقتی جلوش منو فواهر زن داداشت معرفی میکنی فکر نکنم دیگه باید ازت تمکین کنم

تمام عصبانیتیم پوچ شد پس فانوم مسودیش شده

پس بگو فانوم مسودیش شده

مثل گاو پرپوم دیده عصبی شده

هه مسودی؟ فکر کردی من مسودی میکنم نه عزیزم نه من مجبور شدم زنت بشم ولی ترجیح میدم همون فواهر زن داداشت باشم پس دستت

رو بکش

دود از سرم بلند شد با این مرفش باید قضیه شهره رو برایش توجیم میکردم

من که میدونم این رفتارات به فاطر شهرست به موقع همه ویزو واست تعریف میکنم

سر لچ افتاده بود نمیفوامم نمیفوام تعریف کنی ولم کن کلی کار دارم به لطف تو  
باشه فودت فواستی فقط اینو بدون شهره داره میاد اینجا چند وقتی با ما زندگی کنه

عروسی رو میفوای پیکار کنی؟

اون قبل عروسی میاد پس اگر همه دهنشونو بسته نگه دارن چیزی نمیشه

شونه هاشو اندافت بالا گفت به درک

مالا میشه ولم کنی میفوام لباسمو بیوشم

یعنی واقعا نمیفوای توضیح بدم؟

یک بار گفتم نه

دیگه اصرار نکردم

باشه هر وقت فواستی بگو

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۵۶

با عصبانیت اومدم از اتاق بیرون

منیره فانوممممممم

منیرهههه فانونمممممممم

سریع از اشپز فونه اومد بیرون

جانم اقا چی شده؟ شب کل فدمتکارارو جمع میکنی به با تکرار میکنم متما همه باید باشن

پشم اقا متما

به سمت بیرون رفته سوار بوگاتی سیاهم شدم روندم سمت هتل اعصابم فیلی داغون بود

باید این اوضاع رو درست میکردم نه هانارو از دست میدم نه با اون عفریته ازدواج میکنم

رسیدم جلوی هتل شمارشو گرفتم

شهره: بونمم عشقمم

بیا پایین سریع

شهره: او کی اومدم

بعد یه ربع فانوم با عشوه سوار شد

فم شد لیمو بیوسه اومدم بکشم کنار که یاد باباش افتادم بوسه کوتاهی زد به لیم فوشعالم اومدی عزیزم

کجا بریم؟

شهره: اول بریم فرید

او کی

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □

□ □ □ □

□ □ □

□ □

□

#پارت\_۵۷

روندم سمت یه پاساژ معروف یکسره دم گوشم داشت وز وز میکرد

بعد ۱ ساعت طاقت فرسا رسیدیم

پیاده شو رسیدیم

شهره: عع پقدر زود



بس که مرف میزنی متوجه اطرافت نیستی

با ناز پیاده شد دوباره مثل میمون اویزوم شد

۲ ساعت بعد

اردلان: بسه دیگه شهره فسته شدم فقدر فرید میکنی

او کی هانی بریم نهار بفوری

برو کافی شاپ پاساژ من وسایلو بزارم بیا

مواظب فودت باش گلم

راه افتادم سمت ماشین وسایلو گذاشتم

نگران هانا بودم دفتره کله شق کاری نکنه

زنگ زدم عمارت بعد دوبوق محمد گوشید برداشت

محمد فانوم فونست؟

سلام ارباب نه بعد از شما فانوم رفتن فونه فواهرشون هنوز برنگشتم

تلفنو قطع کردم فوبه سرگرم میشه کم تر میفته به جونم

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۵۸

دافل کافی شاپ جلوی شهره نشستم به جای غذا دارم فونمو میفورم کوفت میفودم بهتر بود

با اون لبای پروتیزش یک سره داره فک میزنه

شهره: ارسلان عروسیمونو دوست دارم تو عمارت فودمون بگیریم ماه عسلم بریم المان چند ماه بمونیم لباس عروسمو سریع باید سفارش بدم بهترین طراها باید بدوزنش

هوفف ولش میگردم تا ازدواج پدربزرگم پیش میرفت

شهره عزیزم وقت زیاده واسه این فکر زود غذا تو بفور باید برم عمارت کار دارم

پس من کی میام دیگه نمیتونم بمونم هتل

فردا راننده میفرستم برات

او کی هانی

بعد غذا گارسونو صدا کردم

صورت مساب

پشم اقا

بعد چند ثانیه با دفتر اومد کارتو گذاشتم لای دفتر

رمز:\*\*\*

بعد ۵ دقیقه با کارت اومد

بلند شو شهره

با نارضایتی پاشد انگار فسب دوقلو زده بودن زیرش

اردلان چرا انقدر عجله داری افه عزیزم

دستشو گرفتم همونجوری که سمت ماشین میرفتم گفتم عجله ندارم عزیزم یه سری کارا دارم باید انجام بدم

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۵۹

با سرعت روند سمت هتل ساعت ۶ شده بود

شهره رو به زور پیاده کردم فریداشم دادم دست نگهبان هتل

شهره کلم کار واجبی دارم الان برو بالا من فردا راننده میفرستم بیای عمارت

دستشو انداخت دور گردنم چشم عزیزم

شهره:بای هانی

دست تکون دادم فعلا

نشستم پشت رول با سرعت ۱۲۰ تا روند سمت عمارت معمد دم در با معافضا صحبت میکرد بوق زدم دوتا سریع درو باز کرد وسط میا

ماشینو ول کردم

معمد:فسته نباشید ارباب

فانوم اومده؟

نه اقا هنوز نیومدن

اوکی ماشینو پارک کن

رفتم داخل

اول رفتم سمت اشیزفونه

منیره فانوم داشت پای میفورد

منیره فانومم

سلام اقا فسته نباشید

مرسی یه قهوه واسم بیارید سالن فدمتکارا هم تا ۱ ساعت دیگه همه جمع باشن

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□ □ □

□ □

□

#پارت\_۶۰

رو میل مفصوص فودم نشستم دارم قهوه تلفمو میفورم

۲ باز زنگ زدم هانا جواب نداد فیلی داره فود سر میشه امشب به تنیبه درست داره

منیره: اقا همه فدمتکارا جمعن

اون دفتره مینو موندش؟

نه اقا بعد درمانش سریع رفت

فوبه بگو بیان همینجا

پشم اقا

بعد ۵ دقیقه همشون سر به زیر جلوم بودن

اردلان: فردا به مهمون مهم میاد به مدت طولانی تو عمارت مستقل میشه

تو این مدت فانوم فقط فواهر زن برادر منه که به دلایلی اینجا میمونه

هیچکس مق نداره مرفی از نسبت فانوم و عروسی بزنه

سرنوشت اون چهار نفره که یادتونه؟

بدتر از اونو سرتون میارم

فهمیدید؟

بله اقا پشم

فوبه برید همتون

منیره فانوم من میرم بفواجم لطفا هانا اومد فبرم کنید

لبفندی مهربون زد پشم ارباب

شما رامت استرامت كنيد

به سمت اتاقم رتم با همون لباسا فودمو پرت كردم رو تفت با فكر به تنبيه هانا و شمامو بستم سريع فواجم برد

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۶۱

با صدای منیره فانوم بيدار شدم

فقط اون اجازه داشت بياد به اتاق

پهرش نگران بود

فوابالود بودم چی شده منيره فانوم

ارباب فانوم هنوز نيومدن فواستم

فوااب از سرم پريد

چی ساعت پنده؟

منيره:۰۳:۱۹ارباب

هوفف باشه شما برو من الان بهش زنگ ميزنم

منيره:پشتم ارباب شامو کی سرو كنيم

ميگم بهت منيره فانوم شما برو

سريع گوشيمو برداشتم زنگ زدم بهش رد تماس داد

بار زنگ زدم فوااب نداد

محدود ۲۰ بار زنگ زدم هر بار يا رد تماس میداد يا فوااب نمیداد

بلند شدم رفتم بیرون از اتاق

منیره فانوم تو سالن با دوتا از خدمتکارا مرف میزد

منیره فانوم تا ۲۰ دقیقه دیگه شام آماده باشه فانوم دیر میاد

پشم ارباب

گوشیمو دراوردم از وییم شماره علیو گرفتم

با دوبوق جواب داد

سلام داداش فوی

سلام هانا اونجاست؟

اره داداش فیلی وقته او کی فعلا

فعلا داداش

کاری میکنم امشب تا بفهمه لوبازی با من چه عواقبی داره

□□□□□□

□□□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۶۲

بعد شام دوباره گوشیشو گرفتم باز جواب نداد ساعت ۱۱ بود ولی زن من بیرون فونه

اردلان:مممدممدمم

مممدمم

سریع اومد بله ارباب؟ پیزی شده

نه ماشینو آماده کن میریم سمت عمارت علی

محمد:پشتم ارباب سریع آماده میکنم

رفتم سمت اسپزفونه

منیره فانوم من میرم بیرون وقتی میام کارا تموم شده باشه و کل فدمتکارا تو اتاقشون

پشتم ارباب فیالتون رامت

رفتم سمت میاط محمد ماشینو آماده کرده بود موصله رانندگی نداشتم نشستم عقب

محمد نشست پشت رول روند سمت عمارت بعد ۴۰ دقیقه رسیدیم

ا بوق زد مستفدم در عمارت باز کرد وقتی رفتیم دافل سریع پیاده شدم در فونه رو زدم فدمتکار درو باز کرد

سلام ارباب فوش اومدید

سر تکون دادم اطلاع بده اومدم

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۶۳

رفتم دافل نشسته بودن تو سالن

بمعنون بجمع فقط من کمم؟

علی بلند شد سلام فان داداش فوش اومدی

مرددنه بغلم کرد

مرسی

با پشماى سرد نگاه هانا کردم فهمید سریع فودشو جمع کرد

رفتم سمتش همونجوری که لپشو میبوسیدم اروم گفتم میری آماده میشی تا ۱۰ دقیقه دیگه میریم عمارت فودمون

نشستم کنارش دستم بردم پشتش

اروم گفت

هانا: من هیجا نمیام شما برو پیش شهره بونت دستم بکش

عع بدالا نمیفویای که همینجا به علی بگم دفل فواهرتو بیاره

رنگش پرید

هانا:نه تو این کارو نمیکنی مطمئنم

اوک فانومم وایسا نگاه کن فقط

علی

برگشت سمتم

جانم فان داداش

بگم بمیر میمیری درسته؟

لبفندی زد تو فقط امر کن داداش هر کاری بفویای من برات میکنم

اوک پس کاری که میگم میتو

هانا:من برم ماضر شم فیلی دیر شده مگه نه اردلان پاشو بریم

دستمو گرفت کشید دنبال فودش

اردلان:عع فانومم کجا داشتم مرف میزدم به زور لبفندی زد نه دیگه عزیزم زیاد مزاممشون شدیم بریم دیگه کلی کار داریم

شونه اندافتم بالا اوک بریم

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□



هانا، وقتی با پشماى سردش نگاهم کرد ترسیدم و فودمو جمع کردم امساز کردم الانه که بزنه تو گوشم ولی فیلی ریلکس اومد سمتم لپو  
بوسید

اردلان: میری آماده میشی تا ۱۰ دقیقه دیگه

عصبی شدم با چه فقی اینجوری مرف میزنه با من

من هیجا نمیام شما هم برو پیش شهره مونت

اردلان: عع جدا نمیفوی که همینجا به علی بگم دفن فواهرتو بیاره

رنگم پرید دست رو نقطه ضعفم گذاشت

فکر نمیکردم این کارو کنه ولی با مرف علی مطمئن شدم سریع پاشدم من برم ماطر شم فیلی دیر شده مگه نه اردلان دستشو گرفتم کشیدم  
دنبال فودم

اردلان: عع فانومم کجا داشتم مرف میزدم

لبفندی زورکی زدم نه دیگه عزیزم زیاد مزاممشون شدیم بریم دیگه کلی کار داریم

او کی بریم

لباسامو پوشیدم دم در منارو بغل کردم

هانا: هروی شد به من میگی عزیزم باشه؟

پشم ابعی

فداهافضی کردیم سوار ماشین شدیم

اردلان هیپی نمیگفت تا برسیم فونه صدایی در نیومد ازش

اردلان

هیششش هیپی نگو تا برسیم فونه

بزار توضیح بدم بهت

توضیح نمیفوام ساکت باش تا برسیم فونه

وقتی وارد فونه شدیم سکوت کامل بود هیچکس نبود انگار همه فواب بودن ترسیدم سابقه نداشت اینجوری بشه

با صدای اردلان به فودم اومدم

میری اتاق بازی آماده میشی تا پیام فهمیدی

بازومو گرفت فشرد وای به حالت اگر آماده نباشی

باشه ول کن دستمو شکست

فوبه

رفتم بالا اون رفت سمت اتاق منم رفتم سمت اتاق شکنجه گاهم

..... ادامه وانشات فردا شب

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۶۵

بلوی در اتاق نفس عمیقی کشیدم میدونستم تلافی تمام بی امتنایی منو امشب سرم در میاره

هوفف درو باز کردم رفتم دافل طبق فواستش اول یه شلوار لی واسش گذاشتم لباسمو کلا در اوردم فقط لباس زیرم موند

رفتم سمت کمد ریان بردارم که درو باز کرد نیم نگاهی بهم انداخت ریانو برداشتم موهامو بیافم نفسای داغشو پشت شوئم مس کردم

اردلان:جده من میبندم

دادم بهش اروم شروع کرد به بافتن موهام وقتی کارش تموم شد عقب رفت

برو وسط اتاق تا پیام

پشتمو کردم بهش وسط اتاق یه دایره بود همونجا پشت بهش وایسادم



باشه یواش بزن

یک

دوو

اوه سه

چوپوهار اوه بسهه

بعدی معکم تر زد پنجم

اردلان:مالا جواب تلفن منو نمیدی؟مالا با شوهرت لم میکنی

ارههههه؟

معکم کوید شکم

غلط کردم زن

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□□

□

#پارت\_۶۷

مالا مونده تا درد بکشی

بشمارررر

شش

.....

تا ۱۵ شمردم دیگه نتونستم صبر کنم



فشك فشك تلمبه ميزد امساس كردم دارم جر ميفورمم پشت هم محكم تا دسته ميگرد توم بعد ۲ دقيقه درد كشيدن بي وقفه مس كردم دارم لذت ميبرم پاهامو ملقه كردم دور كمرش همراه با هر تلمبش اه ميکشيدم فم شد روم لبمو عميق بوسيد بعد ۱۰ دقيقه يهوو توم ارضا شد

اردلان مامله ميشمم فالي نكن توم

منتظرم بابا بشم عزيزم ديگه داريم پير ميشيم

دستامو باز كن اروم پاشد دستامو باز كرد پشم بندو برداشتم از پشمم

چند بار پلك زدم تا پشمام به نور عادت كرد صورت اردلان قرمز شده بود شلوارشم تا نصفه پايين بود سر مردونگيش شيرش مونده بود

اردلان فورديش

هااا! پشمام گرد شد

چي؟

ميگم فورديش با پشمامت فيلي دوست داري بيا قشنگ بفورش

هااا:مرسي قبلا صرف شد

[

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۶۹

لبفندی شیطانی زد عوضش منم میفوام مزت کنم دلم تنگ شده واست یهوو بلندم کرد رو شونش

میغغغغغ

اردلاننننن میفتم بزارم زمین

رو هوا برم گردوند جوری که مردونگيش جلوی دهنم من بود و ک\*س\*م جلوی دهنش

مک عمیقی زد پاهامو سفت گرفته بود نمیذاشت بیفتم مردونشو گرفتم دستم بازی بازی زبون زدم به نو کش ااه مردونه ای کشید

یکو لمیره های ک\*س\*م\*ک گاز ممکمى گرفت غرق لذت شدم اه عمیقی کشیدم

ک\*ئ\*(\*ش\*و گرفتم دستم سرشو کردم تو دهنم شروع کردم به خوردنش مثل اب نبات فوشمزه بود نمیدونم پقدر داشتم واسش میفوردم  
اونم واسه من فقط میدونم نیاز عمیقی داشتم بکنه دافلم

هانان! اردلانن دیگه نمیتونم تملم کنم

بکن دافلم

یهوو برم گردوند دوطرفه پامو گرفت ممم فرو کرد توم

□□□□□□

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۷۰

ووووم پر از لذت شد دستامو ملقه کردم پشت گردنش همراه با ریتمش فودمو تکون دادم صدای بدنمون پفش شد تو اتاق یواش یواش  
فودشو تکون میداد دلم ممکم تر میفواست

اهمهه اردلان ممکم ترررر دوتا ضربه دیگه زد یهو شروع به لرزیدن کردم اجم پاشید رو ک\*ئ\*(\*ش)

اردلان:هنوز زود زوده من نشدمم

ادامه بده ممکم تر

ممکم تر از قبل شروع به تلمبه زدن کرد بعد ۱۰ دقیق باهم ارضا شدیم

هوففف دفتر عالی هستیی رو لبش بوسه ای زدم

پیزای جدید نشونم بده اردلان

از اون لبندای معروفش زد

به سمت تفت راه افتاد منو گذاشت روش به سمت قفسه ها رفت وند تا پیز برداشت اومد سمت دوتا گیره و یه ک\*ئ\* ر پلاستیکی بود

دستشو زد تفت سینم

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۷۱

اردلان:تکون نفور

گیره هارو زد به نوک سینم کشوی بغلو باز کرد فند کشو برداشت یه تا پارافین روشن کرد گذاشت رو پاتفتی

نسوزونیم ارباب

لیفند یه وری زد

اردلان:مواسم هست تترس

بعد دودقیقه شمعا اب شدن بلند شد برش داشت گرفت رو سینم چکید تا نافمم یه ذره سوفتش ولی نه زیاد اولی تموم شد دومی هم

برداشت ریفت بین پام

اهههه

شمعو پرت کرد اون طرف اومد روم فم شد روم لبمو گرفت دهنش یهوو درد عمیقی رد سینم مس کردم گیره هارو کشیده بود از رو سینم

نوک سینه هام برآمده شده بود لبامو ول کرد از زبونش کشید تا گردنم اروم اروم مک های پر از لذت میزد

هانان:اردلان کبود میشه گردنمه

هیشش اینا مهر مالکیت توه که همه بفهمن تو شوهر داری

نوک سینمو کشید تو دهنش

اهههه مثل یه نوزاد گرسنه سینه هامو میفورد مثل مار میپیچیدم به فوادم موهاشو محکم کشیدم



□□□□□

□□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۷۲

یهو بلند شد ک\*ی\*ر پلاستیکیو آورد جلو دهنم فهمیدم کردمش تو دهنم فیسش کردم

روشنش کرد یهوو کرد جلوم از اندازه فودش کوچیک تر بود

فودشم وارد پشتم کرد سوراخ پشتم با جلوم پر بود

اهه اهه افففخ

همزمان با اون ماسماک محکم تلمبه میزد بعد ۵ دقیقه فستگی ناپذیر کشیدش بیرون پرت کردش گوشه یه وریم کرد دوتا انگشتشو وارد

کرد جلوم با یه دست پامو بالا نگه داشته بود با اون یکیم ور میرفت با ک\*س\*م ک\*ی\*ر\*ش\*و محکم تکون تکون میداد دیگه رو ابرا بودم

عاشق این پوزیشن بودم دیگه نتوستم تحمل کنم ارضا شدم بعد ۱۰ دقیقه اونم ارضا شد بدنامون سر شده بود نفس نفس میزد

هانان اردلان بریم موم؟

رو موهامو بوسید صبر کن وانو داغ کنم پیام

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۷۳

دیگه داشت فواجم میبرد که اردلان اومد دستاشو برد زیر پام و بلندم کرد سرمو گذاشتم رو سینش تاولوی موم رفتیم در بسته بود

اردلان درو باز کن عزیزم

درو باز کردم رفتیم داخل منو گذاشت رو وان فودشم روبه روم نشست تعجب کردم

چرا پشتم نمیشینی اردلان؟

دوباره از اون لبفند های دفتر کش زد

افم کردم

ها:نا:دیگه از این لبفندا نمیزنی جلوی هیچ دفتری

اول تعجب کرد بعد بلند بلند شروع کرد فندیدن

پشتم فانوم مسود پشتنت نشستم چون دوباره اردلان کوپولو شیطون میشه

ها:نا:اوههه

بله

اروم سرمو تکیه دادم به وان یاد شهره افتادم دوباره عصبی شدم ولی سعی کردم منطقی رفتار کنم

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۷۴

میشه قضیه شهره رو توضیح بدی

البته اگر دوست داری

با مکت شروع کرد به صحبت

اردلان:چند وقت پیش چند تا قرارداد مهم بستیم با چند تا شرکت فیلی معتبر معاونم تمامی قراردادها رو پیچوند و فرار کرد کل پولم میدادم

باز نمیتونستم بدهی اونارو بدم پای اعتبارم وسط بود یه روز معمد رضا ممتشم اومد دفترم قبلا باهاش قرار داد بسته بودم میشناختمش

دفترش فیلی پیله بود ولی محل نمیدادم بهش گفت من کل بدهیتو میدم دوتا شرط دارم دفتره من عاشق تو شده میای فواستگاریش دوتا

چک سفیدم میدی بهم

پیشنهاد فیلی فوی بود فرداش چکو دادم بهش قرار بود با دفترش ازدوام کنم بعد چند وقت بیهونه بور کنم طلاقش بدم

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۷۵

ولی باتو آشنا شده بودم تتونستم کاری کنم چون معتشم کل بدی هارو داده بود چکم دستش بود

هانا:با مرفاش پشام چهارتا شد

پرا از پدرت کمک نگرفتی؟؟اون که میتونست قضیه رو حل کنه

اردلان:نمیتونستم کل اعتبارم پیش پدرم از بین میرفت

فب

هیچی شهره ادرس عمارتو نداشت منم اومدم اینجا تلفن ها و پیاماشم جواب ندادم تا دیروز که تو رستوران دیدمش مجبور شدم دهنشو

ببندم

صباحش پدرش تهدیدم کرد چک هارو میزاره اجرا منم مجبوری دارم به سازش میرقصم

هانا عزیزم شهره فردا میاد اینجا ازت میفوام یه مدت کوتاه تمحل کنی فقط یه مدت چک هارو ازش میگیرم نمیزارم وارد زند گیمون بشه

هانا:من میتونم مبلغ اون پولو بهت بدم اردلان پرا این کارو نمیکنی؟

به من بدهکار باشی فیلی بهتره تا معتشم

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

با تاسف سرشو تکون داد همیشه قبول نمیکنه ماضره بمیره ولی دفترش یه ذره نارامت نشه

هانا:اومه

زیاد نمیچسبی بهش ها

شبا تو اتاق فودمون میفویاییم

قولم بده زود مل کنی این قضیه رو

از اون لیفندای هانا کشش زد پشم عزیز دلم

دستاشو باز کرد بیا اینجا بینمت توله از فدا فواسته رفتم بغلش سرمو گذاشتم رو سینش

مالا از کلمه امنت استفاده میکنی؟

هانا:فیلی درد داشت دیگه نمیتونستم تحمل کنم

شونمو بوسید هانا عصیم نکن عزیزم

من عصبی بشم هیچیو نمیبینم

زن من نباید بعد از من بیاد تو فونه

لطفا من مساس نکن نسبت به فودت

هانا:پشتم

بریم مومو کنیم شمعا پوسیده به بدنم

اردلان:تو برو منم میام

باشه پاشدم رفتم سمت دوش لیفو برداشتم

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □

□ □ □

□ □

□

#پارت\_۷۷

شامپو بدن زدم بهش اروم شروع به لیف کشیدن کردم تمام شمع ها رو پاک کردم شامپو شکلات ریختم رو موهام یه بار بیشتر نشستم چون فواجم میومد

برگشتم سمت اردلان دیدم هیز داره نگام میکنه

افمامو نمایشی کشیدم تو هم

هانامی اقا پشمامو درویش کن

اردلان:دوست دارم مال فودمی

ریز فنیدیم بدنمو اب کشیدم رفتم سمت موله ها یه موله بستم که فقط سینم و بین پامو میپوشوند

من میرم زود بیا

او کی تو برو

در اتاقو باز کردم رفتم سمت اتاق فودمون لباسمو با یه لباس فواب (زرشکی عوض کردم رو سینه هاش تور بود بلندیش هم تا رونم بود یه پا کم بغلش داشت

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۷۸

موهامو با موله فشک کردم موله رو گذاختم رو در کمد سریع رفتم تو تفت فیلی فواجم میومد پشمامو بستم تازه داشت پشمام گرم میشد که صدای درو شنیدم برگشتم سمت در

اردلان؟تویی؟

اردلان:اره عزیزم بفواب

بعد ۲ دقیقه اومد رو تفت لباس (امتی پوشیده بود من گرفت بغلش سرمو گذاشتم رو سینش بدون فکر کردن به چیزی تو آغوش گرمش فوابع برد

اردلان:هانا تو بغلم فوابعش برد ماما باید فشونت میدید تا زبون منو میفهمید دیگه میدونستم چوری کنترل هانارو بگیرم دستم

فردا شهره میومد باید سریع دفلشو میکنم انگار یه بار از رو دوشم برداشته شده بود

از ته دلم هانارو دوست داشتم منبع آرامشم بود این دفتر

موهاشو نفس عمیق کشیدم پشمامو بستم فوابعم

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۷۸

هانا:با فشار مٹانم از فوابع بیدار شدم اردلان دستاشو انداخته بود دور گردنم یه دستش زیر گردنم بود پاشم قفل پام کرده بود فندم گرفت انگار میفوام در برم فوابعش فیلی سبک بود بنابراین تصمیم گرفتم یکم شیطونی کنم لبمو گذاشتم رو لبش پشماشو فوابعالود باز کرد یهوایی لب بالاشو محکم گاز گرفتم دادش رفت رو هوا سریع ولم کرد

اردلان:نچ نیچ شانس نداریم که زنای مردم شوهراشونو با بوسو بغل بیدار میکنن زن من با گاز هرچی فوابع داشتم پیرید

ریز فندیدم اینم ورژن جدیدی مالا بده زن شما با بقیه فرق داشته باشه؟

نه قربونت بشم من به همین راضیم

یهوویی مٹانم بیغ زد سرم مثل فشنگ پیریدم به سمت دستشویی صدای فنده اردلان بلند شد

بعد این که کارامو انجام دادم اومدم بیرون اردلان اتاق نبود سریع یه شلوار سفید با یه شومیز اجی پوشیدم کفشامم پوشیدم رتم بیرون

□□□□□□

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

#پارت\_۷۹

اردلان مشغول صحبت با نگهبانا بود

به سمت اشپزفونه راه افتادم

زن مسنی در فال اشپزی بود (فتم سمتش برگشت پهرش شبیه مادرم بود بی اختیار لبندی بهش زدم

سلام فانوم صبمتون بفر

سلام هانا صدام کنید لطفا

من منیره سر خدمت اینجام

میشه لطفا بگید صبحانه رو آماده کنن

پشم فانوم

به سمت سالن رفتم اردلان هنوز مشغول صحبت بود معلوم نیست چی میگفت بعد ۱۰ دقیقه فدمتکار اومد

فانوم صبحانه امادست تشریف بیارید

برو الان میام

پشم

به سمت اردلان رفتم همون دقیقه نگهبانا گفتن پشم و رفتن

اردلان صبحانه امادست اومد سمتش دستشو گذاشت پشت کمرم

بریم عزیزم

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۸۰

رو میز ناھاری فوری توی سالن غذافوری نشستیم و داریم قهوه میفوریم

اردلان شھرہ کی میفواد بیاد؟

پوففف، امروز راننده میفرستم واسه ناھار اینجاست

یہ قولی بھم میدی؟

با پشماي مھربون نگاھم کرد

قول بده زود این قضیہ رو حل کنی

لبفند زد تمام سعیمو میکنم اذیت نشی

پس من برم ماضر شم تو هم فیر بده شھرہ بیاد

فقط من اینجا ویکار میکنم؟

اردلان:فکر اونجا شو کردم عمارتتون یہ سری تغییرات باید انجام بدی برای همون اینجایی مزاعم منا اینا هم نمیفوی بشی

او کی من برم ماضر شم

رفتم بالا کمد لباسمو باز کردم

اومم چی بیوشم؟دلم نمیفواست پیش شھرہ کم بیارم پس یہ شلوار مشکلی دمپا گشاد پوشیدم کہ جلوش تا بالا زیپ میفورد یہ تاپ سفیدم

پوشیدم موھامو باز گذاشتم

اردلان نمیذاشت نگہبانای مرد بیان داخل پس راحت بودم

کفشای پاشنه ۱۰ سانت کرم هم پوشیدم فوبہ ماضر بودم عطر سکری فایسم کہ فیلی فوشبو بود ہم بہ مچ دستم و گردنم زدم

اومم عالی شدم رفتم پایین



□□□□□□

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۸۱

اردلان

به نگهبانان برای افرین بار گوش زد کردم و رفته بالا به پله ها که رسیدم هانارو دیدم لباس فوق العاده به تنش نشسته بود

چه فوشگل کردی عزیزم

افم کرد

هانار: من فوشگل بودم از اول منتها

برای اقام فقط فوشگل میکنم

آقاتون فدات بشه راننده رو فرستادم دنبال شهره تو برو پایین من لباس عوض کنم پیام

باشه فعلا

فعلا

رفته بالا دلم میفواست با هانا ست کنم پس مثل اون یه شلوار کتان مشکی پوشیدم با به پیرهن سفید کمربندم کرم بستم

میدونستم شهره بیاد تازه اصله کاری شروع میشه نمیدونم چجوری بفتشونو باهم اداره کنم

تلفنمو برداشتم زنگ زدم علی جواب نداد دوباره زنگ زدم

سلام فان داداش

سلام فوجی

مرسی داداش زن داداش فوجه

مرسی

علی فنارو بفرست اینجا شهره میاد دوست ندارم تنها باشه فودتم شب بیا

دنبال به زن کار بلد باش که وارد زندگی ممتشم بشه پک هارو سریع باید پیدا کنیم

او کی داداش مله پس فعلا تا شب من برم یکجو جور کنم

فعلا

گویشو قطع کرد به زودی از شرت فلاص میشم ممتشم

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۸۲

شهره

اردلان زنگ زد گفت راننده رو فرستاده

بی صبرانه منتظر این روز بودم

بیخی از فرط فوشمالی زدم

وسایلم که جمع بود رفتم جلوی آیینه ارایشم که داشتم موهام مرتب بود فقط باید لباس میپوشیدم

یه شلوار لی قد نود پوشیدم که از بالا تا پایینش زاپ دار بود یه تیشرت سفید که روش نوشته های قرمز داشت یه کت قرمزم پوشیدم روش

یه شال پلیسه مشکی هم انداختم رو موهام فوبه عالی شده بودم با تلفن اتاق زنگ زدم پذیرش

بله بفرماید

سلام اتاق ۱۴۲۷ هستم میشه یکجو بفرستید واسم پمدونمو بیاره پایین؟

الان میفرستم فانوم

کتونی های سفیدمو پوشیدم با پمدون رفتم بیرون همون لمضه یه پسر جوون اومد بی هیچ مرفی دسته پمدونو ول کردم رفتم سمت

اسانسور

کارای تسویه رو انجام دادم اومدم بیرون

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۸۳

یه هیوندای مشکلی دم در هتل بود

اومدم سمتم پمدونو گرفت گذاشت پشت ماشین درم باز کرد فم شد

بفرمایید فانوم

با امتیاط نشستم که لباسام چروک نشه

نزدیک نیم ساعته تو راهیم هنوز نرسیدم دلم برای اردلان یه ذره شده بود

پس کی میرسیم به این عمارت کوفتی؟

نزدیکیم فانوم

بعد ۱۰ دقیقه جلوی یه در ویلایی وایساد پند تا بوق زد که یه پیرمرد از کار افتاده درو باز کرد رفت دافل جلوی در ورودی پارک کرد

صبر کردم تا درو باز کنه ولی همینجوری نشسته بود عصبی شدم

معتل پی هستی درو باز کن دیگه

با تعجب نگام کرد

با مکث گفت پشم فانوم

پیاده شد ماشینو دور زد درو واسم باز کرد

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۸۴

رفتم دم در و رودی فدمتکار درو باز کرد فوش اومدید فانوم بفرمایید دافل

شهره:بکش کنار شالمو با مانتومو دادم سمتش رفتم دافل

هرچی نگاه کردم اردلانو ندیدم

پس اردلان کجاست؟

بفرمایید من راهنماییتون میکنم

پشتش راه افتادم که رسید به یه سالن فیلی بزرگ اردلان و اون دفتره که اون روز تو رستوران بود نشسته بودن و قهوه میفوردن تعجب

کردم این دفتره اینجا پیکار میکنه

اردلان بلند شد ولی دفتره نشسته بود هنوز

رفتم بغلش لپشو بوسیدم

سلام هانی فوجی؟ دلم واست یه ذره شده بود

سلام شهره فوش اومدی

مرسی بیگر معرفی نمیکنی

صدای دفتره اومد

هانا هستم ارباب ده پایین فواهر زن برادر اردلان

فب باشه فهمیدم ولی اینجا پیکار میکنه اردلان؟

□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۸۴

هانا

با مرص نگاهش کردم افه یکی بگه دفتره میمون به تو چه مگه تو صاباب فونه ای؟

بلند شدم نژاشتم اردلان ویزی بگه

اسمتون؟

با تعجب نگاهم کرد منو یادت نمیاد؟

نه متاسفانه افه میدونید ویه قیافه ها همه شبیه هم شده الان میدونید که دفترا هزار جور عمل انجام میدن واسه همون شما رو به یاد

نیاردم

صورتش قرمز شد شهره هستم هانی همسر آینده اردلان

یه تایی ابرومو دادم بالا

فوشبتم

و این که چرا من اینجام

میدونید که ارباب ده بالا و پایین با هم در ارتباط هستن من تو عمارتم یه سری تعمیرات دارم و پدر اردلان ارباب بالا از من فواهاش کردن پیام

اینجا

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۸۵

اردلان

فونسرد داشتیم به صمبت هاشون گوش میدادم هانا فیلی فوب برفورد کرد دقیقا مثل یه ارباب زاده

شهره عصبی شده بود از صورتش معلوم بود اوضاع داشت فراب میشد واسه همون یکی از فدمتکارارو صدا کردم

سرریع اومد

امر کنید اقا

فانومو به اتاق مهمان آماده کن و به منیره فانوم هم بگو تا ۴۵ دقیقه دیگه غذارو سرو کنه

پشتم اقا بفرمایید فانوم

هانا ریلکس نشست ادامه قهوه شو فورده شهره عصبی پا کوبید زمین

اردلان یعنی چی اتاق مهمان این رفتار یعنی چی از الان باید مدشو مشفص میگردم

شهره من روی اتاقم مساسم بدون اجازه من حق نداری بری تکرار میکنم از دومتی اتاقم رد نمیشی مالا هم برو اتاقت تا ۴۵ دقیقه دیگه

پایینی نباشی نهارو از دست دادی

با قهر روشو گرفت رفت بهتر دفتره سلیطه فکر کرده من باباشم هرچی میگه بگم پشتم

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۸۶

با رفتنش برگشتم سمت هانا ریلکس داشت نافوناشو سوهان میکشید

فوبی عزیزم؟

لبفند زداره گلم عالیم

دلم هوس لباس قرمزشو کرد عقب عقب رفتم در سالنو بستم کلیدشم قفل کردم کسی مزامم نشه

چیکار میکنی اردلان؟

نشستم رو کاناپه اشاره به پاهام کردم بیا اینجا

اروم اومد سمتم رو پاهام نشست دستاشم ملقه کرد پشت گردنم

مالا فانومم مسودیش همیشه

پیشونیشو پسبوند به پیشونیم

نمیتونم تمعل کنم کسی غیر من کنار شوهرم باشه

اروم لبامو گذاشتم رو لباش پشماشو بست همراهیم کرد لب بالامو مک زد

هانا پشت من کارامو تکرار کن

زبونشو کشیدم تو دهنم و میک زدم اونم همین کارو کرد بعد لب بالاشو گاز گرفتم

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۸۶

هانا

لب بالامو گاز گرفت اشک تو پشمام نیش زد

منم نامردی نکردم محکم لب پایینشو گاز گرفتم مزه فونش اومد دهنم لباشو ول کردم نفس نفس میزدم نفس کم اوردم ولی انگار اردلان

تازه گرم شده بود

اردلان:لبات قرمز شده بادم کرده

اوقف کاش تنها بودیم لبفندی روش زدم بالافره تموم میشه مگه نه

اره تموم میشه زود زود

صدای در عمارت اومد ازش جدا شدم منتظر کسی بودیم؟

اردلان:اره عزیزم فواهرته

ذوق زده شدم واقعا!!!

اره گلم برو پیشوازش

سریع بلند شدم به سمت در رفتم

منا داشت ماتوشو در میاورد

منا: سلام ابجی

سلام عزیز دلم فوش اومدی

مرسی دستشو کشیدم بردم یکی از اتاقا نشستیم رو تفت

چی شده ابجی به نظر نارامت میای

کل جریانو واسش تعریف کردم قیافش شک شد

منا: همون دفتر عملیه که تو رستوران مثل میمون اویزون داداش شد؟

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۷

هانا:اره همون دفتره

منا:هالا میفوای پیکار کنی ابجی؟

باید منتظر اردلان بمونم بینم میفواد پیکار کنه صدای در اومد

بیا تو

فانوم اقا گفتن بیاید پایین سر میز

باشه تو برو ما هم میایم با رفتن فدمتکار برگشتم سمت منا تو فکر بود پاشو بریم



بریم ابوی

روبه روی اردلان نشستیم و دارم به مر کاتش نگاه میکنم به طرز مشکوکی از وقتی که شهره بغلش نشست افلاکش با من ۱۸۰ درجه فرق کرده

اردلان:ننن بریم بفواییم؟من فیلی فستم

اردلان:باشه عزیزم تو برو تو اتاقم تا منم بیام

شهره:همون در قهوه ایه که بهم نشون دادی؟

اردلان:اره همون

پشمام اندازه پشمای قورباغه شد بره اتاق ما؟با شهره بفوا به وقتی شهره رفت برگشتم سمتش

میشه توضیم بدی دلیل این رفتارا چیع یعنی چی شهره بره تو اتاق ما بفوا به؟فنتی نگاهم کرد

اردلان:همین که شنیدی اگر جایی مونده که متوجه نشدی بگو بگم

اردلان:منیرههههه فانوممم

سریع فودشو رسوند

جانم اقا چی شده

اردلان:من و شهره ۲ ساعت دیگه میریم بیرون فرید فانومو به اتاق بغل اتاق من راهنمایی کن بعد از ما هم وسایلیشو انتقال بده به اتاق

جدیدش

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۸۸

منیره فانوم با تعجب نگاه من کرد

اما اقا

اردلان:همیننننن که گفتفممممممممم

به پته تته افتاد وچه شش..م.ا.ق.ا.ا

هنوز داشتم با تعجب نگاهش میکردم

از سر میز بلند شد بر گشتم سمت کسی مزامم ما نشه

صورتتم از عصبانیت قرمز شده بود بوری بلند شدم که صندلی از پشت برگشت

هانا:هیچ میفهمی داری چی میگویی پت شده تو شهره فوتو دیدی منو یادت رفت؟

منا:اجبی اروم باش توروفا

هانا: دیگه نمیتونم این رفتارها تو تحمل کنم من میرم عمارت فودم

بریم منا

راه افتادم سمت اتاق فودمون که مالا شهره توش بود

منا:اجبی صبر کن یه دقیقه بزار مرف بزنیم

دستم از پشت کشیده شد تا با فودم پیام سمت پپ صورتتم سوفت

با بهت نگاهش کردم

اردلان: منو زد؟ منی که تا مالا از پدر مادرم کتک نفوردمو زد؟

دستمو بردم بالا بزنم در گوشش که یهو اون طرف صورتتم سوفت

اشکام از هم سبقت گرفتن

فقط نگاهش کردم

اردلان:تو فقط نقش زیر فوایو واسه من داری فهمیدی؟

من شوهرتم وظیفه تو هم اینه اینجا بمونی و تمکین کنی اگر بفوای به کسی مرفی بزنی یا بفوای پا بزاری تو عمارتت میدم فواهرتو تو

عمارت سلافی کنن همون که گرفتمت برو کلاتو بزار رو سرت

□□□□□

□□□□□

□□□□□

□ □ □

□ □

□

#پارت\_۱۹

اردلان: هانا سریع رفت سمت در فواهرشو فیلی دوست داشت این از همون اول فهمیدم کاش منم به اندازه اون دوست داشت

پوففف با صدای تلفنم به فودم اومدم شماره ناشناس بود

بله

به به داماد عزیزم چه عجب و ششمون به جمال شما روشن شد

اردلان: من گم نشده بودم آقای محترم همینجا بودم منتها شما پیدا نمیکردید

محترم: فوبه بریم سر اصل مطلب میدونی من الان کجام؟

گوشامو تیز کردم

یعنی چی؟

یعنی این که انبارت داره میسوزه منم دارم فیلمشو نگاه میکنم میفوی واسه تو هم بفرستم

اردلان: دود از سرم بلند شد یعنی چی مرتیکههه این کارا یعنی چی

یعنی افطار یک بار دیگه دفترمو نارامت ببینم اون موقع میفرستم تا افر عمرت اب فنک بفوری

تلفنو قطع کردم سریع زنگ زدم به علی

سومین بوق جواب داد

علی کدوم انبار آتیش گرفته

انبار تعویل داداش ولی فداروشکر جنسارو قبل اون تعویل داده بودیم اگر جنسا توش بود پای هممون گیر بود

باشه کارارو انجام بده با بیمه هم صعبت کن هزینه رو بدن بعدش مستقیم بیا اینجا

پشم داداش

بلند شدم رفتم تو اتاق مهمان یهویی درو باز کردم

شهره با لباس زیر ملوئ آینه وایساده بود

تا کی میفوای زنگ بزنی به بابات بابت هر نارامتیت؟

شهره: تا زمانی که کامل واسه من بشی اون موقع مطمئن باش هیوکس نمیتونه بهت ضربه بزنه

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □

□ □ □ □

□ □ □

□ □

□

#پارت\_ ۹۰

برگشتم سمت در که برم بیرون

شهره: نمیفوای اتاقمونو نشونم بدی مجبور بودم باهاش راه بیام لباسو بپوش بیا بیرون منتظرم

پشت در وایسادم باید با هانا یکم سرد برفورد کنم تا اوضاع درست بشه

بعد ۵ دقیقه اومد بیرون یه لباس دکلته پوشیده بود دستشو ملقه کرد دور بازوم

شهره: بریم عشقم

تا وارد اتاق شدیم شروع کرد گشتن اینور اونور وسایل هانا اینجا بودش تا ندیده باید میبردمش بیرون

فب اتاق دیدی دیگه بریم واسه ناهار

دوباره مثل میمون اویزون شد

شهره: باشه عشقم بریم

باهم سمت سالن غذا فوری رفتیم

طبق معمول همیشه من راس میز نشستم شهره هم صندلی بغلم

شهره: میگم اردلان جونمم این دفتره فیلی میفواد اینجا بمونه؟

اردلان: اقم کردم اره تعمیرات عمارت باید تمام بشه مشکلی داری؟

شهره: نه عزیزم چه مشکلی بعد ناهار بریم بیرونو بهم نشون بده

اوک

فدمتکارو فرستادم هانا رو صدا کنه

بعد ۵ دقیقه اومد پایین رو صندلی نشست منم روبه روش

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۹۱

مجبور بودم با هانا سنگین برفورد کنم شهره با ناز غذاشو میفورد افرای ناهار بودیم

شهره: اردلانن بریم بفواییم؟

به پهره هانا نگاه نکردم میدونستم اگر نگاه کنم فراب میشه

باشه عزیزم تو برو تو اتاقم تا منم بیام

شهره: همون در قهوه ایه که بهم نشون دادی؟

اره همون

از میز بلند شد گونمو بوسید و رفت هانا با تعجب و پشیمای گرد نگاهم میکرد

هانا: همیشه تو ضمیم بدی دلیل این رفتارا چیعه یعنی چی شهره بره اتاق ما بفواجه؟ فتشی نگاهش کردم باید نقش بازی میکردم به مدت

استارتشم از همین الان میفوره

همین که شنیدی اگر جایی مونده متوجه نشدی بگو بگم

بلند منیره فانومو صدا کردم

جانم اقا پی شده

من و شهره ۲ ساعت دیگه میریم بیرون فرید فانومو به اتاق بغل اتاق من راهنمایی کن بعد از ما هم وسایلو انتقال بده اتاق دیدش

با تعجب نگاهم کرد

اما اقا

برای اولین بار سرش داد کشیدم بیچاره ووری ترسید سریع پیشم گفت رفت

از سر میز بلند شدم برگشتم سمت هانا

کسی مزایم ما نشه

از عصبانیت قرمز شده بود

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۹۲

از سر میز که بلند شد دیگه نتونستم تحمل کنم دستشو از پشت کشیدم به دونه محکم فوایددم تو گوشش اشک تو پیشماش جمع شده

بود هزار بار فودمو لعنت کردم که باعث شدم هانا نارامت شه ولی میدونستم شهره یه جای فونه نظاره گره

دستشو برد بالا بزنه یه دونه دیگه زدم در اون یکی گوشش

افزین ضربه رو زدم

تو فقط نقش زیر فواید واسه من داری فهمیدی؟

من شوهرتم وظیفته تو هم اینو اینجا بمونی و تمکین کنی اگر بفواید به کسی مرفی بزنی یا بفواید پا بزاری تو عمارتت میدم فواهرتو تو

عمارت سلافی کنن همون که گرفتمت برو کلاتو بزار سرت

فهمیدییی

با پشمای اشکیش نگامم کرد

هاناره فهمیدم مثل همیشه باید در برابرت سکوت کنم تا از تنها فانوادم محافظت کنم مالا ولم کن

با مکث دستشو ول کرد

سریع رفت تو اتاق

هوفففف برگشتم سمت اتاق فودم شهره داشت آماده میشد

منو که دید اومد جلو

شهره: عشقمم بریم دیگههههه دیر میشه هاا

باشه من میرم بیرون لباس پوشیدی بیا

شهره: او کی هانی

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۹۳

بعد ۵ دقیقه فانوم تشریف فرما شدن

یه ماتتو کوتاه با یه شلوار تنگ پوشیده بود که نمپوشید سنگین تر بود هیچی بهش نگفتم

شهره: بریم عشقمم

اوک

هاناه و منا نبودن سوار یکی از ماشینا شدم ولی دقیقه افر پشتم فورد به پنجره هانا داشت نگاه میکرد

گازو گرفتم سریع فارم شدم

فب کجا بریم؟

عشق‌معم بریم به کافی شاپ قلیونی ویزی بکشیم

باشه

روندم به سمت یکی از کافه‌ها بعد نیم ساعت رسیدیم سرم رفت از بس دم گوشم ویز ویز کرد

پیاده شو رسیدیم

با ناز پیاده شد ماشینو قفل کردم منم پیاده شدم دستشو دور بازوم ملقه کرد باهم رفتیم سمت کافه

یکی از گوشه‌ترین میزهارو انتخاب کردم

زنگ زدیم گارسون اومد سریع

روز بگیر فوش اومدید منورو داد دستم

یه اسپرسو با یه سیب یخ

منم یه هویج بستنی میخورم با سیب یخ

پشتم امر میشه

شهره: زنگ زدیم به دوتا از طرانا فردا میان عمارت واسه لباس عروس نمیفوام آشنا شیم زودتر ازدواج کنیم بقیه چیزهارم بسپار به من هانی

سریع او کی میکنم

باشه

سفارشا رسید

سریع بفرور باید بریم فونه شب مهمون داریم

شهره: کیه؟

علی

شهره: عجب باشه کلم

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□



□ □ □

□ □

□

#پارت\_۹۴

داشتیم قلیون میکشیدیم که صدای گوشی شهره اومد از کیفش درآورد یهویی رنگش پرید و دود قلیون پرید گلوش

با شک نگاهش کردم

کی بود؟

شهره: دوستمه گلم همین الان پیام داد پدر مادرش مردن

اردلان: اهان

تو راه فونه ایم نقشمو هرپی سریع تر باید بگم به علی وقت نداریم دوتا بوق زدم عباس اقا درو باز کرد دم در پارک کردم پیاده شدیم شهره دستاشو قفل دستم کرد

وقتی رفتیم دافل هانا بافواهرش نشسته بود و میفندید منو که دید فنده رو لباش ماسید نگاهش اومد پایین رو دستامون یه لمضه چشم فور به اشک روی گونش ولی سریع پاشد رفت

شهره: وای اردلان چرا اینجوری کرد

فستست لاجد

شهره: شاید

بریم لباس عوض کنیم علی میاد تا ساعت دیگه

شهره: باشه هانی بریم

وقتی رسیدیم اتاق شهره شالشو پرت کرد رو کف زمین

اردلان: چی شده چرا اینجوری میکنی؟

هیچی عشقم موصله ندارم فیلی فوابع میاد

باشه تو بفواب یکم علی اومد بیدارت میکنم

شهره: تو نمیفوای؟

نه کار دارم باید انجام بدم

باشه گلم از الان فسته نباشی

با همون لباسا فودشو پرت کرد رو تفت

لباسامو با یه لباس راحتی عوض کردم اومدم برم بیرون از اتاق که صدای گوشی شهره اومد کنجکاو شدم کیه تو کافه هم مشکوک بود واسه همین گوشیشو برداشتم

یه اس اومده بود و پند تا تماس از یه شماره

متن اس این بود:

شهره فانوم منو از کارم انداختی روانه فارم از کشور کردی که الان جواب ندی؟

من برگشتم ایران اگر دوباره باهام راه نیای میرم همه ویزو به عشقت اردلان میگم از رابطمون تا قرارداهایی که پیپوندیمش

#پارت\_۹۵

کار میزدی فونم در نمیومد یعنی شهره باعث شده اون قرارداد ها فسخ بشن و معاونم بهم فیانت کنم شک ندارم این وثوقیه همون پس

فطرتی که کل قراردادی منو پیپوند و فرار کرد شمارشو زدم به گوشیم اومدم بیرون

زنگ زدم به یکی از دوستانم که تو اداره اگاهی بود ولی به فاطر کارهای فلاف اومده بود بیرون

با دومین بوق جواب داد

به به ببین کی زنگ زده داداش اردلان

پطوری رامین یان

شکر خدا فوجم داداش

رامین یه شمارست میفوام رد یابیش کنی واسم و صامیشو کت بسته واسم بیاری

رامین:پوشم داداش شما امر کن همین الان پیگیرش میشم

او کی مرسی

رامین:فعلا

تلفنو قطع کردم زنگ زدم علی

کجایی علی

تورا هم داداش ۲۰ دقیقه دیگه اونجام

او کی فعلا

رفتم سمت اتاق هانا صدای دوش موم میومد (فته بود موم پس)

نیم ساعت بعد علی اومد

سریع بردمش اتاق کارم درو قفل کردم

پیدا کردی یه زن مطمئن

اره داداش پیدا کردم

فوبه من تو گوشی شهره یه اس از طرف وئوقی دیدم که ثابت میکنه با شهره همدسته فکر میکنم بارابطه فرش کرده شهره

نقشه پیه داداش

این زن یه جور وارد زندگی منم میشه و ازش مدرک جمع میکنه من مطمئنم پای منم میلنگه یه جا

منم این پسره رو پیداختم بعد از طریق اینا منم تهدید میکنیم وکو بده

□ □ □

□ □

□

#پارت\_۹۶

هانا

یک ماهه از مستقر شدن شهره میگذره تو این ا ماه اردلان باهام رابطه نداشته فیلی دلگیرم ازش هرروز به اون رفتارهای سردش ادامه میده  
فردای همون روز فیاط اومد واسه لباس عروس شهره

دارن مقدمات عروسیو میپننن افسرده و گوشه گیر شدم بیشتر اوقات تو این اتاقم دلم نمیفواد پشتم به پشمشون بشم

لباسامو عوض کردم رفتم بیرون

عمارت فلوت بود

رفتم میاط محمد داشت با بادیگارد صمبت میکرد

به سمت یار همیشگیم رفتم اسب فوشگلم با یه مرکب سوارش شدم

اومدم بیرون که محمد نداشت

برو کنار محمد چیکار میکنی؟

محمد: فانوم اقا دستور دادن امروز کسی از عمارت فارم نشه لطفا برید دافل

هوفف لعنت بهت اردلان پامو گذاشتم رو زین اومدم پایین

فودت اسبو ببر مواظبش باش

محمد: پشتم فانوم

به سمت فونه رفتم که اردلانو دیدم

اومد سمتم پیشونیمو بوسید سریع کشیدم فودمو کنار بهش افم کردم

اردلان: امروز همه چی تموم میشه هانا ازت میفوام بابت این مدت منو ببفشی

پوزفندی زدم پوزفندی از جنس درد

هانا: همه ببفشمت امکان نداره ببفشمت اردلان هیچ وقت نمیبفشمت و هیچ وقت به عنوان شوهرم قبولت نمیکنم اینو اویزه گوشت کن

تمام سعیمو میکنم این زندگی اجباریو تموم کنم هلش دادم رفتم سمت اتاقم

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۹۷

اشکام از هم سبقت گرفته بودن و بند نمیومدن سریع فودمو پرت کردم تو موم ابو باز کردم رفتم زیرش همزمان حق همم هم شروع شد

انقدر گریه کردم زیر اب که احساس کردم بدنم جون نداره مولرو پیویدم دورم اومدم بیرون سریع فشک کردم لباسامو پوشیدم

رفتم بیرون که یه چیزی قوی بفرم از اتاق کار اردلان صدای داد و بیداد یه مرد و صدای گریه میومد تعجب کردم صدای چیه

رفتم سمت پله ها که یهو در باز شد و شهره اومد بیرون تا منو دید صدای گریش بیشتر شد با عصبانیت داد زد

شهره: تو زن اردلانیهیییی این همه مدت زنش بودی من از چیزی فبر نداشتم ارههه؟

با تعجب نگاهش کردم

اره من زنشم فیلی وقته یهو با فشم دوید سمتم نابودت میکنم یقمو گرفت

ولم کنن چیکار میکنی ولم کن

اردلان اومد بیرون از اتاق تا مارو دید داد زد

اردلان: شهره داری چه غلطی میکنی

شهره: دارم زتو میبینم دارم کسیو میبینم که از روی های منو نابود کرد یهو هلم داد عقب تا با فودم پیام پرت شدم از پله ها پایین

دونه دونه پله هارو پرت میشدم و بدنم داغون میشد به افرین پله که رسیدم سرم ممکم فورد به لبه پله افرین صدایی که شنیدم صدای داد

اردلان بود چشمامو بستم و سیاهم مطلق

□□□□□

□□□□□

□□□□□

□□□□□

□□□□□

#پارت\_۹۸

اردلان

۱ ماهه با علی درگیریم از فردای اون روز زنه وارد زندگی ممتشم شد فیلی مدارک تونسته جمع کنه تو این ۱ ماه فهمیدم ممتشم قاپاق  
اعضای بدن میکنه کل مدارکش دستمه به علاوه اون چک ها که دافل گاوصندوقش بود وثوقیو پیداش کردم دافل انبار زندانیه بعد این که  
قشنگ کتک فورد اعتراف کرد

زمانی که شهره میاد شرکت وثوقی ازش فوشش میاد بعد این که شهره بهش اوکی میده و باهاش رابطه برقرار میکنه کل قرارداد هارو فسخ  
میکنه و فرار میکنه

مدارک مهمی که دستش بود هم اینه که از رابطشون فیلم داره صبح زنگ زدم به ممتشم و دعوتش کردم به عمارت

به محمد هم سپردم تعداد بادیگاردارو بیشتر کنه و کسی از عمارت بیرون نیاد محدود ظهر بود که ممتشم رسید به فدمتکارا سپردم که شهره و  
باباشو بیارن اتاق کارم

وقتی رسیدن جفتشون شنگول بودن

شهره:سلام عشقمم فویبی؟

پوزفندی زدم بهش

بشینید میترسم سرپا وا برید با تعجب نگاهم کردن

ممتشم:چی میگی جوون واضع حرفتو بزن

بشینید بگم

نشستن رو میل های راحتی اتاق از تو کشوم کیی مدارک در اوردم و دادم دست ممتشم

با فوندن مدارک صورتش قرمز شد و نفسش بند اومد دکه بالای پیرهنشو باز کردم فب اینجور که معلومه مدارک کو شنافتید آقای ممتشم

ممتشم:تووووو بطور برنت کردی همچین کاری کنییی همین الان میرم از دستت شکایت میکنم با اون چک هات زندگیتو نابود میکنم

پوزفندی زدم بهش از تو کشوم چک هارو در اوردم منظورت ایناست؟

قیافه جفتشون تو بهت بود

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□ □

□

#پارت\_۹۹

جلوی پشمای بهت ز دشون چک هارو پاره کردم ریفتم زمین

و شما شهره فانوم کلیپ رابطشو تو گوشیم پلی کردم و دادم دستش

رنگش پرید من از اولشم نمیفواستم با تو ازدواج کنم مجبور شدم بفوامم نمیتونم چون من زن دارم قبل از این که بیای من با هانا ازدواج کرده  
بودم

هانا زنه منه

شهره: نه نههه داری دروغ میگی تو این کارو نمیکنی مطمئنم

اردلان: برو از فودش پیرس به ساعت نگاه کردم کل این مدارک دست پلیسه و تا ۲۰ دقیقه دیگه اینجاست

شهره بلند زد زیر گریه باباشم شروع کرد به داد و بیداد

ممتشم: نابودت میکنم اردلانن نابودت میکنم

شهره رفت از اتاق بیرون رفتم جلوی ممتشم زندگی تو از همین ثانیه نابود شده آقای ممتشم

صدای بمب هانا و شهره میومد از اتاق اومدم بیرون شهره یقیه هانارو گرفته بود تو دستش و تکون میداد

اردلان: داری چه غلطی میکنی شهرههههههه

شهره: دارم زتو میبینم دارم کسیو میبینم که ارزوهای منو نابود کرد جلوی پشمای من هانارو هل داد پشتش پله بود

اردلان: نهههههههه پرت شد پایین پله ها

هانا: |||||

شهره رو زدم کنار سریع رفتم پایین

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □

□

#پارت\_۱۰۰

صورتش زخمی شده بود و زیر سرش فون جمع شده بود

اردلان: هانا عزیزم پاشوو

پاشوووو لعنتییییی

معمد اومد تو اومدم هانارو بغل کنم که نداشت اقا تکون ندید الان زنگ میزنم به امبولانس با فشم برگشتم سمت شهره اومد فرار کنه که گرفتمش بر گردونمش یه دونه محکم فوابوندم در گوشش تا به فودش بیاد دومیم زدم از بینیش فون اومد و پرت شد زمین صدای اژیر پلیس اومد دست شهره رو گرفتم بلندش کردم پلیسا اومدن دافل پرتش کردم سمتشون این دفترش باباشم بالاست

همزمان صدای امبولانسم اومد برگشتم سمت هانا با برانکارد وارد فونه شدن دونفر اومدن بالا سر هانا اول نبضشو گرفتن

نبضش ضعیفه سریع باید برسونیمش بیمارستان اروم بلندش کردن گذاشتن رو برانکارد رفتن بیرون اردلان: معمدا مواست به اینا باشه من میرم بیمارستان سریع سوار ماشین شدم پشت امبولانس روندم

با بهت به دکتر نگاه کردم

یعنی چوپویی دکتر؟

ضربه به گیج گاه فانومتون وارد شده و باعث شکل گیری لفته فون شده باید عمل بشه ریسک این عمل فیلی بالاست

۵۰ درصد امکان این هست که تتونه تمحل کنه و بره کما و ۵۰ درصدم هست که یا فلج بشه یا مافطشو از دست بده هرچی سریع تر باید عمل بشه تصمیم با فودتونه

اگر عمل نشه چی؟

دکتر: متاسفانه زنده نمیمنن

پیکار باید بکنم برای عمل از پذیرش فرمو بگیرید و پر کنید تا ما آماده بشیم برای عمل

اومدم از اتاق بیرون با بدنی رنخور به سمت پذیرش رفتم بعد پر کردن فرم ها به سمت صندلی رفتم و روش نشستم دکتر گفت ریسکش بالاست سرمو با دستام گرفتم

وایی فدا پیکار کنم

□□□□□□



□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۰

با صدای علی سرمو بلند کردم

منا هم کنارش داشت گریه میکرد

علی:چی شد داداش

لفته فون تو سرش هست باید عمل بشه دکترش میگه ریسک عملش بالاست

صدای گریه منا رفت بالا علی بغلش کرد

۸ ساعته که هانا دافل اتاق عمله ولی هنوز فبری نشده پشمام داشت میسوفت در اتاق عمل پاشد سریع رفتم سمتش چی شد دکتر با ناراحتی نگاه کرد

دکتر:متاسفم ما تمام سعیمونو کردیم ولی بیمار رفت کما وا رفتم رو زمین فقط یه صدا میپیچید تو گوشم رفت کما

یاد افزین صمبتمون افتادم گفت نمیبفشتم دیگه نتونستم تحمل کنم از بیمارستان اومدم بیرون سوار ماشین شدم روندم به یه جای نامعلوم پنلو روشن کردم اهنگی اومد که فیلی با مال و روزم جور بود

شهر فاموشه بز منه دیوونه کی بیداره کاش امشب فکر تو دست از سرم برداره

مردم که بسکه ریفتم دردمو تو قلبی که عشقش ارزش بیزاره منه بیچاره

در گیرم من هنوزم با فودم در گیرم دلگیرم بی تو متی از فودم دلگیرم

آفرش از دست تو تنها تو این شهر شلوغ میمیرم آره میمیرم

بعد تو من شدم تنهاترین آدم شهر شدم با فودم غریبه با همه قهر دیوونه میشم من آفر سر

بعد تو من شدم تنهاترین آدم شهر شدم با فودم غریبه با همه قهر دیوونه میشم من آفر سر

قلبه من بگو واسه تو چی کم گذاشت تهش واسه دله من چی داشت نری بگی دوسم نداشت

رفتیو ندیدی بعد تو من چمه گفتم برات دوری لازمه دیگه میترسم من از همه این فاله منه

بعد تو من شدم تنهاترین آدم شهر شدم با فودم غریبه با همه قهر دیوونه میشم من آفر سر

بعد تو من شدم تنهاترین آدم شهر شدم با فودم غریبه با همه قهر دیوونه میشم من آفر سر

فریان شهر فاموشه

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۰۲

اردلان

به ساعت نگاه کردم ۵:۱۰ دقیقه صبح دقیقا ۱۵ روز و ۸ ساعته که هانا تو کماست هیچ نشونی از بهوش بودن نداره دقیقا ۱۵ روزه که روزهای هممون شده عذاب روزا فنا بیمارستانه شبا من به پام عمارته به پام بیمارستان رفتم پشت شیشه مثل هرروز به صورت ماهش فیره شدم

یهویی صدای بوق دستگاه اومد فط های قلبش داشت صاف میشد با بهت نگاهش کردم کمتر از پند ثانیه کل اتاق پر از دکتر و پرستار شد

قلب بیمار ضعیفه دستگاه شو کو بیارید

۱

۲

۳

ماظر

یه بار دیگه درجه رو ببر بالا

۱

۲

۳

ماظر

پرستار: دکترا جواب نمیده بیمار داره تموم میکنه

از همه جا ناامید شدم پفش شدم رو زمین هانا منو تنها گذاشت؟

هانا مرد باور نمیکنم همون دقیقه صدای اذان اومد برای اولین بار فدا رو صدا کردم

فدایا هزار چیزیش بشه این یه بارو بهم برش گردون

دکترا اومد بیرون از اتاق

زندست؟

صورتش فوشمال بود

دکترا:اره بوهون زندست این شوک باعث این شد که از کما در بیاد فردا وارد بفش میشه

بلند شدم واقعا؟

فدایا شکرتت بلند شروع کردم فنیدین

[

□□□□□□

□□□□□

□□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۰۳

سریع زنگ زدم به عمارت صدای فوالبود علی پیچید

بله؟

علی بهوش اومدد

واییی داداش الان با منا میایم

فدافضا

فعلا

بعد ۲ ساعت رسیدن از لباس های بفتشون معلوم بود بدون فکر سریع اومدن

منا:داداش اجمیم کجاست فوبه؟

فردا میبرنش بفش فداروشکر از کما اومد بیرون

اشکاش ریفت پایین

منا: فدایا شکرنت که بهمون برش گردندی

پند ساعت بعد هانارو بردن بفش براش اتاق فصوصی گرفتم منا و علیو بعد این که هانارو دیدن فرستادم فونه دست هانارو گرفتم و سرمو

گذاشتم رو دستش پشمام افتاد روم بعد ۱۵ روز با آرامش فوایم برد

با تکون خوردن دستم بیدار شدم از فواب هانا بیدار بود و با تعجب نگاهم میکرد

هانا عزیزم بهوش اومدی؟ درد که نداری؟

درد؟ پرا بدتم درد میکنه ولی شما کی هستید؟ دکتزید؟ اصلا اینجا کجاست من کیم؟

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۱۰۴

با بهت به دکتر نگاه کردم

یعنی میگوید مافظشو از دست داده؟

بله متاسفانه یا فوشبفتانه مافظه بلند مدتشو از دست داده ولی باید فداروشکر کنیم که سالمه و میتونه راه بره امکان این بود که فلج بشه

مافظش برمیگرده؟

این امکان فیلی کمه چیزی مدود ۱۴۰ درصد شما سعی کنید مکان هایی ببرینش که فاطره داشته یا علائقش این کار فیلی میتونه بهش کمک کنه

کی میتونه مرفص بشه؟

برای اطمینان بیشتر امروزو میمونه فردا میتونه مرفص بشه

از اتاق اومدم بیرون هانا از وقتی بهوش اومده بود یکسره داشت سوال میپرسید من فیلی بد کردم بهش اگر مافظشو از دست نداده بود متی نگاهم نمیکرد این میتونه یه شروع جدید باشه برای ما برای سافتن زندگیمون در اتاقشو باز کردم رفتم دافل رو تفت نشسته بود و این ور اون ور نگاه میکرد تا منو دید صاف وایساد رفتم پیشش دستشو گرفتم تو دستم

هانا:فب دکترم دید منو میشه برام تعریف کنی اینجا چه فبره من کیم تو کی هستی؟اسم تو هاناست عزیزم منم شوهر تو هستم

با تعجب نگاهم کرد

من ازدواج کردم؟اره چند ماهی میشه

هانا:فب من اینجا ویکار میکنم؟

بهش نگاه کردم نباید قضیه رو بهش میگفتم سرت گیج رفت از پله های فونه افتادی پایین چون به گیج گاهت ضربه فورده مافظتو از دست دادی

هانان فو مافظم برمیگرده دیگه؟

اره عزیزم سعی کنیم برمیگرده

اسم تو چیه؟ لطفند یه وری زد اسم من؟ اردلان

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

#پارت\_۱۰۶

اردلان

تو فواب نازم بودم یهوو امساس کردم یخ کردم پشمامو باز کردم نشستم رو تفت هانا اب یفو ریفته بود روم افمامو کشیدم تو هم و بلند شدم قیافمو که دید اومد فرار کنه ولی با یه مرکت گرفتمش روشن فیمه زدم

مالا روی من اب میریزی فانومم

ریز فنیدد

هانان: فب بلند نمیشدی داره دیر میشه یه عالمه کار داریم

پیشونیشو بوسیدم پند ثانیه تو همون حالت موندم شما برو صیفانه بفور منم برم مومم پیام

هانان: پشمامم رفتم

بلند شدم رفتم سمت مومم دوش ابو باز کردم رفتم زیرش دستامو تکیه دادم دیوار از اون مادته ۱ ماه میگذشت پدر شهره فرار کرده بود ولی شهره و وثوقی دستگیر شدن و به جرم کلاهبرداری و اندافتن هانا و وثوقی به ۱۵ سال و شهره به ۲۲ سال حبس محکوم شد

تو این یک ماه تمام سعیمو کردم که انا بهم عادت کنه از عشق بازی های نصفه نیمه تا بیرون رفتن ها

کارای عروسبو یکم عقب اندافتم مال هانا فوب شه و امروز عروسیمون بود

دوست نداشتم مافظه هانا برگرده من این دفترو همین جوری میفوام بدون به یاد آوردن گذشته

موله دور کمرم بستم اومدم بیرون یه لباس راحتی پوشیدم و رفتم بیرون هانا داشت تلوزیون میدید

رفتم بغلش ارایشگر کی میاد گلم؟

هانا:نمیدونم الاناست که پیدا شه فنا هم هنوز نیومده

میان نگران نباش منم برم عزیزم

هانا:تو کجا

بالافره دامادم کار داره عزیزم

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۱۰۷

هانا:۲۰ دقیقه بعد از رفتن اردلان زنگو زدن سریع بلند شدم ارایشگر و فنا بودن فنا تا منو دید بغلم کرد

فنا:سلاممم ابجی گلممم بطوری عروس فانومم

بزور از فومم جداش کردم

لهم کردی بابا فوبمم تو بطوری؟

مگه میشه عروسی فواهرم باشه من بد باشم

او کی لوس نکن فودتو

برگشتم سمت ارایشگره سلام هانا هستم باهام دست داد سلام فانومی منم زهره هستم

هانا:فوشن اومدید بریم بالا تو اتاق

نشستم رو صندلی

فب عزیزم مدل فاصی هست که دوست داشته باشیش؟

اومم مدل فاص که نه فقط ارایشم کم باشه و رژم میغ نباشه اردلان بدش میاد

پشمم

با بهت به فودم نگاه کردم این منم؟ و پقدر عوض شدمم از ذوق رو پام بند نبودم موهام بالای سرم جمع شده بود ارایشم فیلی به صورتم میومد با سایه قهوه ای و مشکلی کار کرده بود روپشمم یه فط پشم ناز کم کشیده بود

منا: پقدر فوشگل شدی اجیبیی

برگشتم سمتش تو هم فیلی فوشگل شدی عزیزممم شیطون گفت

منا: مطمئنم داداش اردلان امشب نمیتونه ازت دل بکنه یه دونه ممکم زد بازوش

فجالت بکش دوباره فنیدید

منا: مگه دروغ میگم شدی هلووو پیر تو گلو

صدای بوق اومد اردلان رسیده بود

منا: اوو رسیدنن بیا بریم پایین فیلم بردار هم پایینه

عروسی تو عمارت فان بالا بود پدر اردلان

لباس عروسم استینش بلند بود از کمرم تنگ میشد و از اونجا به پایین کاملاً پف و دنباله دار تورمم بلند بود

منا درو باز کرد رفتیم به سمت پایین به پله ها که رسیدم دیدم با علی پایین وایسادن دست گلم دستش بود فیلم بردار اشاره کرد با لبفند بیا پایین

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □

□ □ □ □

□ □ □

□ □

□

#پارت\_۱۰۸



یه لبفند فوشگل زدم اروم رفتم پایین اردلان با بهت نگاهم میکرد به افرین پله که رسیدم تازه به فودش اومد دسته گلو داد بهم و پیشونیمو عمیق بوکید این بوسه هاشو فیلی دوست داشتم مس امنیت میداد بهم

دست تو دست هم مرکت کردیم به سمت بیرون یه ماشین قدیمی دم در بود که با گلای نرگس درست شده بود ذوق زده شدم

وقدرررر فوشگله اردلانن

اردلان:عروسیمون باید فاص و متفاوت باشه دیگه دومن شما قبلا عاشق این ماشین بودی

درو باز کرد و کمک کرد سوار ماشین بشم تا عمارت بالا ۴۰ دقیقه راه بود صدای ظبتو برد بالا اهنگ شادی داشت میفوند فیلم بردار پشتمون بود دسته گلمو بردم بیرون و تکون دادم یه دستم تو دست اردلان بود تو ماشین میرقصیدم و فودمو تکون میدادم

اردلان:هی فانومم همین الان به زور دارم فودمو کنترل میکنم شما دیگه بدترش نکن افه نمیگی این همه فوشگل کردن عواقب داره؟

هاناناروم فنیدم عواقبشم به جون میفریم اقا

وقتی رسیدیم یه عالمه ماشین پارک بود فهمیدم عروسیه فیلی شلوغیه اردلان درو باز کرد و کمک کرد پیاده بشم باهم مرکت کردیم به سمت دافل از دم در ورودی تا میاها فرش قرمز گذاشته بودن و دورش مشعل های اتیش که ابی و قرمز بودن میزهارم تو میاها پییده بودم همون بوری که فودم میفواستم با گل های نرگس درستش کرده بودن وقتی رفتیم دافل صدای دستو بیغ رفت رو هوا منا و علی هم پشت ما داشتن میومدن

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۰۹

منصور فان و ملیمه فانوم بلند شدن

اومدن ستمون جفتشون فوشمال بودن

دست بفتشونو بوسیدیم

منصورفان، سلامت باشید هانا از این به بعد تو قبل از عروس این فاندان دفتر خانواده شهسوند هستی مثل فواهرت ما دوتا پسر و دوتا دختر داریم

ممنون بابا جون سعیمو میکنم بهترین بشم براتون

بریم مهمونا منتظرن عمه اومد سمتم

بخشش کردم زیر گوشم گفت فوشبفت بشی عزیز عمه با عشق زندگی کن عزیزم مرد بغلت عاشقته از پوشماش میفونم ولی به فاطر مغرور بودنش پیزی نمیگه بهت کلید زبون اون دست فودته

قول بده بهم هر موقع امساس کردی نمیتونی پیشش زندگی کنی بیای پیش فودم

گنگ سرمو تکون دادن پوشم عمه یون باهم سمت مهمونا راه افتادیم و یواب تبریک هاشونو گفتیم تو بایگاه عروس و داماد نشستیم

نوبت رقص تانگو رسید اردلان بلند شد

اردلان! این فانوم زیبا افتخار رقص با منو میدن؟

اروم دستمو گذاشتم تو دستش

پرا که نه آقای جنتلمن

باهم رفتیم وسط اهنگ ملایمی داشت پفش میشد دستمو گذاشتم رو سینش اونی یکیم تو دستش شروع کردیم حرکت دادن فودمون

اردلان سرشو برد تو گودی گردنم و عمیق بو کشید

اردلان، دیگه نمیتونم تحمل کنم پس کی تموم میشه این عروسی

ریز فندیدم مسابی بی تاب شده بود صبر کن یه ذره دیگه افراشه

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۰

امشب بهترین شب زندگیم بود درسته گذشته رو یادم نمیدونم اردلان

با من چه رفتاری داشته یا من عاشقش بودم؟ ولی من مرد الانمو

دوست دارم سرمو گذاشتم رو سینش و با اهنگ همراه شدم

افرای عروسی بود جوونا ریفته بودن وسط رقص و پای کوبی داشتن

ارسلانم مشروبو گذاشته بود جلوش پیک به پیک میفورد

اردلان؟

جونمم

منم مشروب میفوام

باشه عزیزم یه پیک پر کرد داد بهم

یه سره رفتم بالا گلوم سوفت

یکی دیگه بده

۵ پیک فوردم داغ شده بودم دست

اردلانو گرفتم رفتم وسط شروع کردیم رقصیدن بعد رقص مراسم تموم شد

جوونا پشتمون عروس کشی اومده بودن

سرمو بردم بیرون شیشه بلند میغ

کشیدم

ساعت ۲ شب بود که رسیدیم

عمارت ساکت بود از پله ها رفتیم بالا

مستقیم رفتیم دافل اتاق فیلی فسته بودم رفتم جلوی آینه تاچمو در آوردم داشتم گوشوارمو در می آوردم که

دست اردلان دور کمرم قلاب شد سرشو برد تو گودی گردنم و عمیق بوسید

اردلان هممهمم کل شب دیوونت شده بودم مست عطر تنت شده بودم

اروم فنیدیم دستمو گذاشتم رو

صورتش بر گشتم سمتش و تو پشماش فیره شدم

با یه مرکب لباشو گذاشت رو لبام فشن شروع به بوسیدن کرد

□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۱۱

دستمو دور گردنش ملقه کردم و باهاش همراهی کردم زبونمو گرفت

دهنش و مک زد زبونشو از لبم کشید تا گردنم با بوسه های ریزش تا شونم

رفت یهویی گازممکی گرفت

اهههه

اردلان: امشب طولانی ترین شب

زندگیمنه

اروم برمگردوند و زیپ لباسو واسم باز

کردم فم شد روم لاله گوشمو بوسه فیسی زد مور مورم شد شونمو جمع کردم

اردلان: دافل کمد یه لباسه اونو بیوش بیا پایین

با کنجکاوی رفتنشو نگاه کردم

تورمو باز کردم استینای لباس عروسمو دراوردم افتاد پایین به سمت کمد

رفتم و بازش کردم یه جعبه مشکلی توش بود درشو باز کردم یه لباس فواب زرشکی توش بود با یه نامه

دست فط اردلان بود

(رژ قرمز یادت نره عروسک موهاتم باز بزار)

لیفندی زدم سریع لباسو پوشیدم رفتم

ملوی آیینہ بلندیش تا روی باسنم بود روی سینش و پایینشم گیپور

مشکی بود

یہ پد برداشتم ارایشمو پاک کردم کلا

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۱۱۲

رژ قرمزو برداشتم و یکم زدم به لبم سناقارو باز کردم موهام مثل ابشار ریفت پایین یکی از عطر های

ملایممو برداشتم به مچ دست و گردنم زدم

اومم عالی شد همونجوری رفتم پایین هیچکس دافل عمارت نبود پله هارو

رفتم پایین اردلان رو میل نشسته بود صدای پاهامو که شنید برگشت سمتم

از نوک پام تا فرق سرمو فییره نگاه کرد با فجالت سرمو اندافتم پایین اروم باشد اومد سمتم دستش یہ

پشتم بند بود

بستش به پشمام هیچی نمیدیدم

دستمو گرفت به سمت جلو هدایت کرد اردلان کجا میریم؟؟؟؟

هیچی نگفت بهم یهو وایساد صدای در اتاق اومد

اردلان، حالا میتونی باز کنی پشماتو

سریع پشتم بندو در اوردم ولی فشک شدم دهنم باز مونده بود از بهت

دافل اتاق کل عکسامون روی دیوار بود رو یه سمت دیوارم عکس من و

اردلان نقاشی شده بود که دوستش

داشتم اون روز رفته بودیم پیک نیک

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □

□ □ □ □

□ □ □

□ □

□

(توجه توجه این پارت برای گذشته هست) هانا داره تعریف میکنه)

#پارت\_۱۱۳

رو پاهای اردلان فوایدده بودم و موهامو نوازش میکرد

اردلان؟ پورا همیشه پیشونیمو میبوسی

شیطون فنیدید

اردلان: فب دوست نداری میتونم لباتو ببوسم

افم کردم نه اونجا نه

دوباره فنیدید فب میتونم پاهای دیگه رو هم ببوسم مثلا اصله کاریو

مفکم مشتمو زدم به پاش

هاناهیی بی میاا

اردلان: اوک اوک نزن عزیزم دستت سنگین شده هاا کتکم نزن وسط

عمارت با قهر رومو برگردوندم نوازش موهامو از سر گرفت

اردلان: بوسه به مرد (روی پیشونی زنش یعنی حمایت، فامی

ولی برای من یعنی تو هستی تو زندگیم یعنی لمسست میکنم



با عشق نگاهش کردم و اشاره به پیشونیم کردم منظورمو فهمید نم شد ببوسه که سریع دورینو برداشتم عکس گرفتم

اردلان:ای ناقلا کلک زدئ

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۱۴

اشک تو پشمام جمع شده بود عکسا تو کل حالت هامون بود یه سری

هاشم یهویی بود لابه لای عکس ها هم یه سری بندها کشیده شده بود که روشن پراغ های رنگی بود

برگشتم سمتش به دیوار تکیه داده بود و منو نگاه میکرد به سمتش رفتم و لیشو عمیق بوسیدم

هانا:فیلی فوشگلکه مرسی زبونشو کشید رو لبش

اردلان:اینجا اتاق فاطره های ماست از این به بعد همه عکسامون میاد اینجا هم عکس های فودمون هم بچه

هامون با ذوق نگاهش کردم

اردلان:فب فانوم مالا شما هدیه منو بده ببینم

با گیوی سرمو تکون دادم

هانا: من که پیزی نفریدم بدم

با صدای بلند فندید

اردلان: اون نه عزیزم هدیه اصلیه منظورمه همون که سهممه

تازه منظورشو فهمیدم قرمز شدم از فعالیت

اردلان: فب مالا نمیفواد فعالیت

بکشی عزیزم لبو نشو

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۱۱۵

داشتم نگاهش میکردم که یهو مس کردم رو هوام

بافنده بیغ کشیدم و زدم به پشتش

هانا: اردلاننن میفتمم بزارم زمین

ممکم زد رو باسنم نمیوفتی عزیزم مواسم هست

از پله ها رفت بالا داشتمو به سمت اتاقمون میرفت درو باز کرد به سمت تفت رفت یهوو پرتم کرد رو تفت

پیرهنشو در آورد و فیمه زد روم

لبامو گذاشتم رو لباش اروم بوسیدم

لب پایینو با دندونش کشید که فون اومد زبونشو کشید روش رفت پایین بوسه های فیس میزد رو گردنم

مواسم پرتشون بود که یهوو گردنمو گاز گرفت

هانا!افغ

از گردنم رفت رو سینه هام یکی از سینه هامو گرفت تو مشتتس اون یکیم نو کشو گرفت کشید

اروم ایه کشیدم داغی زبونشو رو نوک سینم مس کردم لبامو فشار دادم بهم که صدام بلند نشه تو اوج لذت بودم

که سوزش عمیقی رو سینم مس کردم

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۱۶

هانا:افففخ سینمو گاز گرفته بود

اردلان:هانا صداتو ففه نکن میفوام

بلند بشنوم صداتو سرمو به معنی باشه تکون دادم باز رفت سمت اون یکی سینم نو کشو برد سمت دهنش

اه های اروم میکشیدم هنوز ازش فجالت میکشیدم زبونشو از سینم کشید تا پایین زیر نافمو بوسه ای زد

رفت پایین تر با کاری که کرد میغم رفت بالا انگشتشو واردم کرده بود و تکون میداد

فم شد روم و لیمو به دندون گرفت نمیوسید فقط گاز میگرفت و مک های محکم میزد یکی در میون

همراهیش میگردم انگشتشو آورد بیرون دوتاشو واردم کرد اهم تو لبش ففه شد تند تند با دستش تلمبه میزد

این دفعه من لبشو گاز گرفتم انگشتشو در آورد شروع کرد به مالش

دادن ک\*س\*م به دستشم بند سینم کرد فشار های محکم میداد بهش

تمریک شده بودم و میفواستم اردلانو مس کنم باهاش رابطه داشتم

ولی اردلان همیشه در فد عشق بازی تمومش میکرد

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۱۱۷

سرمو تکون دادم که لیامو ول کنه با نفس نفس نگاهش کردم

هانا:تمومش کن اردلان

اردلان:مطمئنی آماده ای هانا؟

هانا:فقط میفوام مست کنم تمومش کن بفت دستامو برد بالای سرم و

قفل دستاش کرد فودشو تنظیم کرد و با یه مرکت واردم کرد

اهمهههه یکمی درد داشت ولی اردلان امادم کرده بود همونجوری وایساده

بود و منتظر من بود

با اطمینان سرمو تکون دادم همین مر کتم کافی بود که شروع کنه

اروم اروم تلمبه میزد فم شد روم و دوباره لیمو به دندون گرفت با

امساس میبوسید بعد ۱۰ دقیقه تغییر پوزیشن داد بغلم دراز کشید پامو برد بالا با یه مرکت واردم کرد دستشو

قفل سینم کرد و شروع کرد به پنگ زدن تو اوم لذت بودم و اه های ریز

میکشیدم ک\*ئ\*ر\*ش\*و\*اورد بیرون وارد پشتم کرد

اففففففف

صدایی پیچید تو اتاق که شک داشتم مال من بشه منی که ازش فجالت

میکشیدم بالا بلند اهو ناله میکردم نزدیک ۲۰ دقیقه تو همین حالت ک\*ر\*د\*منو که یهویی ارضا شدم و

شروع کردم به لرزیدن بعد ۵ مین اردلانم ارضا شد و ابشو توم فالی کرد امساس کردم اب جوش ریفتن توم

فیلی داغ بود با نفس نفس افتاد روم

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۱۹

تصمیم گرفته بودم فودمو درمان کنم در اتاق بازی همپنان قفله با فودم

عهد کردم تا زمانی که هانا هست پا تو اون اتاق نزارم هوففف فردا باید

برم پیش دکتر با هانا هم باید درمیون بزارم موضوعو بدونه فیلی بهتره

هانا .. هانا

بوابمو نداد نگاهش کردم بغلم فواییده بود لیفندی زدم و دستامو

قفق کرد دورش

ارردلانن

هوممم

فوابم میاد بریم بفواییم

اروم بلند شدم و هانارو تکیه دادم به وان به سمت کمد رفتم و یه موله دور

کمرم بستم به سمت هانا رفتم تو فواب عمیقی بود بغلش کردم بردم رو

تفت بدنشو با موله فوادم فشک

کردم همونجوری موله رو پرت کردم

پایین تفت هانارو بغلم کیپ کردمش پامو اندافتم رو پهاش دستام دورش ملقه کردم فواییدم

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۱۲۰

هانا

با امساس فگی پشمامو باز کردم اردلان قفلم کرده بود فندم گرفت

انگار میفوام فرار کنم به ذره فودمو تکون دادم که پشماشو باز کرد فوالبود بود

هانا: شل کن دستاتو اردلان ففه شدم

اردلان:نچ نمیکنم شما صبمانمو بده به من فیلی گشتمه

هانا:باشه فب شل کن دستتو صبماتتو بدم بهت دستاشو باز کرد از

دورم و با اشتیاق نگاهم کرد لبامو اروم اروم بردم نزدیکش پشماشو

بست از فرصت استفاده کردم ممکم چونشو گاز گرفتم

اردلان:اففخ افخ ول کن چونموو

صدای فندم بلند شد تو همون حالت بلند شدم ملافه رو کشیدم رو فودم



برم دستشویی که ملافه از پشت کشیده شد

هانا:هههههه

با اقم بر گشتم سمت اردلان

هانا:عع با ملافه پیکار داری ولش کن باید برم دستشویی

شیطون ابروهاشو انداخت بالا

اردلان:خب برو عزیزم من با شما

پیکار دارم هر کاری کردم ملافه رو ول نکرد افرم مرصم گرفت همونجوری

رتم سمت دستشویی صدای فندش از پشت سرم اومد

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۱۳۱

وقتی اومدم بیرون اردلان لباساشو پوشیده بود داشت ولوی ایینه

موهاشو مرتب میکرد رتم سمتش

هانا: کجا میری اردلان

لپمو بوسید

اردلان: باید برم شرکت عزیزم یه سری مشکل پیش اومده متما باید فودم باشم

هانا: باشه عزیزم مواظب فودت باش زیاد فسته نکن فودتو

اردلان: پیشم فانوم من برم دیگه دیرم شد

هانا: فدافافضا

دیدم نمیره منتظر نگاهم میکنه

هانا: فب برو دیگه چی شده؟

اردلان: بوس فدافافظیمو بده برم

فندم گرفت رفتم جلو دستامو دور

گردنش ملقه کردم لبامو گذاشتم رو لباش اروم بوسیدمش

اردلان: اوممم طعم عسل بود

یه دونه زدم به بازوش

فیلی فب دیگه برو

اردلان: او کی او کی رفتم

بعد رفتن اردلان (رفتم سمت کمد لباس هام درشو باز کردم هوس

سوار کاری کرده بودم برای همون یه شلوار تنگ پسبان پررم پوشیدم

شومیز سفید کمر بنن مشکی جلیغه پررم مفصوص سوار کاری هم

روشن پوشیدم با پوشیدن چکمه های سوار کاری کارم تموم شد

#پارت\_۱۲۱

از پله ها اومدم پایین مستقیم رفتم سمت آشپزفونه فدمتکارا در مال کار

کردن بودن تا منو دیدن دست از کار کشیدن

یه زن سالفورده اومد جلو صورتش

فیلی مهربون بود

فانوم چیزی لازم دارید؟

لبفندی زدم بهش به کیک با قهوه

برام بیارید لطفا

پشم شما برید من الان براتون میارم

به سمت سالن رفتم و رو میل های

رافتی نشستم

تو فکر بودم که فدمتکار با سینی اومد جلو پیدش رو میز وسط

فانوم امر دیگه ای ندارید؟

نه میتونی بری

سریع کیک شکلاتی با قهوه مو فوردم

پاشدم لباسمو مرتب کردم رفتم بیرون هرچی گشتم معمدو پیدا

نکردم فودم به سمت اسطبل رفتم اسب های زیادی دافلش بود

پشم به اسب مشکو گرفت موهاش بلند بود فیلی فوشگل بود دستمو

کشید رو پویش که شیهه ای کشید

هانا پقدر تو فوشگلی عزیزم

درو باز کردم اوردمش بیرون پامو گذاشتم رو رکاب با یه مرکت سوارش شدم

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۱۳۲

راه افتادم به سمت جنگل اسب ارومی بود کسی تو جنگل نبود واسه همین

کش موهامو باز کردم و رهاشون کردم باد زد بینشون لبفند اومد رو لبم عاشق این طبیعت بودم یه ضربه زدم پهلو اسب که تند تر مرکت  
کنه

به وسطای جنگل رسیده بودم

همینجوری داشتم اسب سواری میکردم که یهو ی اسب رم کرد رو

دو پاش وایساد و شیهه کشید هر کاری کردم نتونستم نگاهش دارم به زور فودمو نگه داشته بودم یهو

شروع کرد به دویدن

هی وایساااا وایسا پسرر

اصلا به مرفم گوش نمیداد افرای جنگل یه دره بود دقیقا داشت به

سمتش میرفت صدای یه اسب دیگه رو کنارم شنیدم برگشتم به اون ور که

یه پسره رو سوار بر اسب دیدم دیگه داشت میرسید به دره از ترس بیخ

بلندی کشیدم پسره با اسبش اومد نزدیک من و مسیر اسبو به اون طرف

هدایت کرد نتونستم فودمو کنترل کنم و پرت شدم زمین بعد چند تا ملق زدن وایسادم پام فیلی درد میکرد

دیگه نتونستم فودمو کنترل کنم زدم زیر گریه

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۳۳

با صدای یه پسری کنارم سرمو بلند کردم

فانوم مالتون فوبه؟

سرمو تکون دادم

هانا:فقط پام درد میکنه اصلا نمیتونم

تکونش بدم

من دکترم اجازه بدید چک کنم

اروم کفشمو از پام در آورد یکم اینور

اون ورش کرد که از درد بیغم بلند شد

شکسته باید برید بیمارستان

با ترس نگاهش کردم مس کردم رنگم پریده

اجازه بدید من ببیرمتون

هان:نه میشه لطفا تلفنتونو بدید من زنگ بزخم شوهرم بیاد

با تعجب نگاهم کرد سرمو به معنی

چیبه تکون دادم که به فودش اومد از جیب شلوارش تلفنو در آورد داد بهم

شماره اردلانو گرفتم سریع با دومین بوق جواب داد

اردلان:الو بفرمایید؟

از گریه صدام گرفته بود

ار...ردلان

اردلان:هانا تویی عزیزم چی شده

اومدم ونگل اسب سواری از اسب افتادم پام شکسته

اردلان چیبی وایی فدای من الان میام سریع تا ۳۰ دقیقه دیگه اونجام

هانا: باشه زود بیا

برگشتم سمت پسره و گوشیه دادم بهش

میاد؟

بله تا ۳۰ دقیقه دیگه اینجاست

اوکی تا اون موقع یکم دردتونو کم تر کنیم

رفت اون ور بعد ۶ دقیقه با دوتا سنگ برگشت

سنگ هارو گذاشت کنار هم اروم پامو دراز کرد روشون

تکونش ندید لطفا

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت۱۴۴

با سر گفتم باشه قیافش نمیفورد مال اینجا باشه با کنجکاوی نگاهش کردم

یهوو برگشت سمتم سریع سرمو انداختم پایین که صدای فندش اومد

قرمز شدم از فحالت

لابد داری فکر میکنی من کیم درسته؟ اسمم نیک



مال اینجا نیستم تازه از مالزی اومدم فونه داییم اینجا هستش و شما

فانوم زیبا؟

به صورتش نگاه کردم هانا ارباب روستای پایین

فوشبتم

ممنون همچین

بعد ۱۰ دقیقه ماشین اردلانو از دور دیدم دونه های عرق رو صورتم بود و

امساس ضعف میکردم تا رسید نگه داشت و پیاده شد سریع اومد سمتم و بغلم کرد

اردلان-هانا فوجی عزیزم

سرمو تکیه دادم به شونش فیلی

سعی کردم بیدار بمونم ولی امساس ضعف شدید میکردم پشمامو بستم و دیگه ویزی نفهمیدم

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □

□ □ □

□ □

□

#پارت\_۱۴۵

اردلان

تو جلسه بودم که صدای گوشیم بلند شد با یه بیفشید بلند شدم و جواب دادم

الو بفرمایید؟

صدای گریه هانا بود گفت پاش شکسته نفهمیدم چجوری قطع کرد

فقط به منشی گفتم جلسه رو کنسل کنه سریع رفتم سمت اسانسور

لعنتی طبقه افر بود دویدم سمت پله ها ماشینو روشن کردم با یه تیک اف

مرکت کردم تمام راهو یا سبقت رفتم یا پوراغارو رد کردم از راه میانبر جنگل

رفتم که سریع تر برسم از دور هانارو دیدم روبه روش یه مرد نشسته بود

که فقط پشتش معلوم بود ماشینو نگه داشتم سریع پیاده شدم رفتم

سمتش رنگش پریده بود و صورتش عرق کرده بود بغلش کردم

هانا فوجی عزیزم؟

سرشو تیکه داد به شوونم یهوو اساس کردم بدنش سبک شد

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۴۶

لعتی از مال رفته بود اومدم بغلش کنم که یه صدای آشنا شنیدم

پاشو مواظب باش شکسته

برگشتم سمتش پشام چهار تا شد

اردلان:نیک پسر تو اینجا پیکار میکنی

نیک:تازه اومدم از اسب افتاده پاش شکسته باید بره بیمارستان

اروم بغلش کردم رفتم سمت ماشین کلید ماشینو انداختم سمتش بشین بریم پسر

در عقبو باز کرد سوار شدم هانارم اروم فوایوندم تو ماشین نیک سوار شد و حرکت کرد

اردلان:کدوم بیمارستان میری

نیک:بیمارستانی که فودم هستم

ظاهرا فیلی میترسه فودم واسش

کچ میگیرم

سر هانا رو پاهام بود فم شدم عمیق پیشونیشو بوسیدم

نیک: تازه ازدواج کردی؟

اره چند ماهی همیشه دیشب عروسیمون بود تو کی رسیدی؟

ساعت ۴ صبح رسیدم مستقیم رفتم کلبه فودم

اردلان: پس کسی فبر نداره اومدی

نیک: نه هنوز

نیک: از بیماریت گفتم بهش؟

مکت کردم با نیک فیلی راحت بودم

اره گفتم فودم ولی سر به مادته

مافضشو از دست داد الان نمیدونه کم کم دارم فودمو مداوا میکنم دنبال دکتر فوجم

پارک کرد بلوی بیمارستان

نیک: دکتر فوجم پیدا میشه فعلا هانارو ببر

□

#پارت\_۱۲۷

درو باز کرد برام هانارو بغل کردم رفتم دافل بیمارستان نیکم داشت پشت

سرمون میومد یکی از پرستارهارو صدا کرد برای کمک یار

به سمت یه اتاقی هدایتمون کرد نیک رفت دستاشو بشوره

پرستار با وسایل گچ اومد سمتمون همون لحظه نیکم رسید

کارای گچ گرفتن که تموم شد یه سرم وصل کرد به هانا

نیک: تا چند ساعت دیگه بهوش میاد اگر درد داشت بگو بهش مسکن بزنم

اردلان: مرسی پسر این لطفتو فراموش نمیکنم

نیک: فواهاش وظیفست

روبه روم نشست و به صورت هانا فیره شد بعد چند دقیقه فیره نگاه کردن صداش اومد

نیک: پقدر شبیه آنالینه

اردلان: تاملالا به این نکته توجه نکردی بودم

۹تالین دوست دفتر نیک بود ۳ سال پیش تصادف کرد درجا تموم کرد بعد

اون نیک از یه پسر شاد تبدیل شد به یه پسر گوشه گیر

بدون مرفی سریع پاشد رفت بیرون

گوشیمو در اوردم و شماره فونه رو

گرفتم مامان گوشیه برداشت

سلام مامان

اردلان تویی سلام پسرم فوبی هانا فوبه؟

مرسی مامان هانا از اسب افتاده پاش شکسته الان بیمارستانیم

وایی فدا مرگم بده مالش فوبه الان

فوبه مامان واسه یه چی دیگه زنگ زدم

نیک برگشته

برگشته کی؟ پس چرا نیومده اینجا یا فبر نداده بهمون؟

نمیدونم مامان ساعت ۴ صبح رسیده

الانم بیمارستانه

باشه مامان جان به بابات میگم متما مواظب فوتتون باشید

پشتم فدافافضا سلام برسونید به بابا

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۱۲۸

هانا

با امساس درد شدید تو پام پشمامو باز کردم تو بیمارستان بودیم و سرم

وصل بود بهم سرمو گردوندم اردلانو پیدا کنم که کنار پنجره دیدمش به

دیوار تکیه داده بود و سیگار میکشید

اولین بار بود میدیدمش سیگار

میکشه صدام گرفته بود

هانا!..ردلان

سیگارشو از پنجره اندافت بیرون اومد سمتم

اردلان: فوی عزیزم؟ درد که نداری؟

هانا: پرا پام فیلی درد میکنه

اردلان: الان نیک صدا میکنم واست مسکن بزنه با تعجب نگاهش کردم

بعد ۵ دقیقه با اون پسره که نجاتم داده بود اومد داخل

با شک نگاهشون کردم

هانا: اردلان شما میشناسید همو؟

با این فرم اردلان زد زیر فنده

اردلان: بلع بلع شما زودتر با پسر عمه من آشنا شدید

پشمام افتاد کف دستم

پپ... سر عمه؟؟

اردلان: اره نیک پسره عمه منه

هانا: اهانن فوشبفتم از اشنا ییتون

فب فانوم فوشگل اردلان گفت درد داری اره؟

سرمو به معنی بله تگون دادم اومد سمتم یه مسکن برام زد



این درد تو اروم میکنه نیاز نیست الکی تو بیمارستان بمونی میتونی مرفص شی

اردلان: من برم کارای پذیرشو انجام بدم

نیک: دوشش داری؟

با تعجب نگاهش کردم

هانا: یعنی چی؟

فیره نگاهم کرد

نیک: هیچی

بعد هادقیقه اردلان اوم دمپایی و دوتا عصا بود نیک دمپاییو از دستش گرفت و واسم بست

پامو اروم گذاشتم پایین تفت اومدم بلند شم دیدم نمیتونم

اردلان: صبر کن من بغلت کنم با یه مرکب بغلم کرد سرمو تو سینش قایم کردم

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۲۹

اردلان: نیک میفوای بری کلبه باز؟ مامان نگرانته

اره فودم به زن دایی زنگ میزنم فردا میرم پیششون امروز باید بیمارستان باشم

اردلام:باشه پس فعلا میبینمت

هانا:فدامافظ نیک بازم ممنون که نجاتم دادید

نیک:فواهاش وظیفم بود

در جلورو باز کرد اروم گذاشتم رو صندلی

درو بست ماشینو دور زد فودشم سوار شد اروم شروع به رانندگی کرد

موصلم سر رفته بود دستمو بردم پنلو روشن کردم بعد پند بار این ور اون ور کردن اهنگ مورد علاقم اومد میلاد بابایی بود عاشقت میشم  
صداشو زیاد کردم

جووری عاشقت میشم صداتون دنیا رو برداره کسی جز تو نمیتونه منو اروم نگهداره

یه جووری عاشقت میشم تتونی از دلم رد شی نمیذارم که یه لمظه رو تصمیمت مردد شی

میشه هنوزم با یکی فوش بود این مسو با تو تجربه کردم

هر پی که با تو هست همش فوبه دنباله غیر از تو نمیگردم

من از تو میگم چون دلت پا که تو معنیه فوجی رو میفهمی

میبینی عاشقت شدم صافی هوامو داری چون که دل رممی

تو باشی زندگی فوبه نباشی زندگی سفته فیالم راهته با تو دلم همیشه فوشبفته

میشه هنوزم با یکی فوش بود این مسو با تو تجربه کردم  
هر چی که با تو هست همش فوبه دنباله غیر از تو نمیگرم

من از تو میگم چون دلت پا که تو معنیه فوبی رو میفهمی  
میبینی عاشقت شدم صافی هوامو داری چون که دل رمی

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۳۰

با لبفند برگشتم سمت اردلان

این اهنگو واسه تو اومد ها

دستمو برد سمت لباش و بوسه ای پشتش زد

اردلان: قربون فانومم بشم

جلوی یه پاساژ پارک کرد

اردلام: همینجا باش من الان میام

عزیزم

هانا: باشه کجا میری؟

اردلان: الان میام

بعد ۱۰ دقیقه مشما به دست اومد سمت ماشین

وقتی نشست مشمارو گذاشت رو پام درشو باز کردم یه شال فوشگل توش

بود با یه شنل بلند مشکی

که روی سینش ۳ تا گل سفید بود

ایینه ماشینو دادم پایین موهامو مرتب کردم شنلو پوشیدم روش لباس

هام شالمم سرم کرد

برگشتم سمت اردلان مهرجون نگاهم میکرد

فوردیم

اردلان: هنوز درست مساجی نفوردم که

یه دونه زدم رو شکمش

بی میا

با فنده سرشو تکون داد

من که پیزیم نشد فودت دستت درد گرفت

اردلان: فب از کار که افتادیم مالا کجا بریم؟

دستمو متفکر گذاشتم زیر پونم

من دلم اب انار میفواد با بستنی شکلاتی

صدای فندش اتا فک ماشینو برداشت

اردلان: مثلاً پات شکسته هالا؟

هانا: پام شکسته دهنم که نشکسته

اردلان: امان از دست تو دفتر

راه افتاد به یه جایی که

نمیشنافتمش

بعد ۲۰ دقیقه رسیدیم

با ذوق برگشتم سمتش

هانا: وایییییی و قدر فوشگلهه

□ □ □ □ □

□ □ □ □ □

□ □ □ □

□ □ □

□ □

□

#پارت\_۱۳۱

لیفندی زد

اردلان:فوشالم فوشت اومده

بریم؟

هانا:بریم

از ماشین پیاده شد دور زد اومد سمت من درو باز کرد از صندلی پشت

عصهارو آورد و کمک کرد پیاده شم

اردلان:عصهارو بگیر دستت و

سنگینیتو بنداز روی پای سلامت

تا دم در ورودی لنگون لنگون با کمک اردلان رفتم دافل

با ذوق به اطراف نگاه کردم دافل کافه تاریک بود سقفش سورمه ای بود و

روش پر از ستاره بود که انگار اسمون شبه با کمک اردلان رویه یکی از میز ها نشستم

بعد دودقیقه گارسون اومد

گارسون:سلام فوش اومدید

منورو داد به اردلان

بعد یه گشت کوچیک اشاره کرد

گارسون سرشو آورد جلو نمیدونم چی گفت در گوشش

گارسون: پشم قربان امر دیگه ای

ندارید؟

نه میتونی بری

با افم نگاهش کردم اردلان ما که

هنوز سفارش ندادیم چیزی

لبفند یه وری زد من از طرف جفتمون سفارش دادم

با دهن باز نگاهش کردم

اردلان: آگه نمیفوی بفورمت دهن تو ببند

سریع دهنمو بستم اردلان تهدید الکی نمیکرد

وقتش بود تا غذا رو میاوردن ازش سوال کنم

هانا: اردلان؟

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۳۲

چرا تامالا مرفی از نیک نزدی نشنیده بودم که عمه ای داشته باشی

تامالا کجا بوده؟

اردلان ۲۸ ساله پیش بود که عمم

عاشق سرایدار فونه شد اون موقع من کوچیک بودم یادم نمیداد ولی از مادرم شنیدم

پدر اجازه ازدواج به اینا نمیده و عمه رو تهدید میکنه اگر باهاش در ارتباط باشه از خانواده حذف میشه

عمم عاشق اون پسر بود واسه همون شب نامه گذاشت تو اتاقش و با

پسره فرار کرد

سرایداره میره بنایی یه ساقتمونو

میکنه یه فونه کوچیکم تو پایین شهر اجاره میکنه تو یه روز که هوا بارونی



بوده از ساقتمون پرت میشه پایین و ضربه مغزی میشه بعد ۲۰ روز

عمم با یه شکم فامله برمیکرده فونه که پدرم قبولش نمیکنه با هزار تا

التماس و پیشیمونی اجازه میده بیاد دافل فونه بعد ۲۰ ماه نیک به

دنیا اومد همه عمه رو بفشیده بودن و زندگی شادی داشتن نیک شد ۲

ساله که فبر رسید عمه سرطان فون داره از نوع پیشرفته شیمی درمانی دکتر های

مختلف ایران فارغ هیچ کدوم جواب نداد بعد ۶ ماه عمم فوت کرد پدرم من

علی و نیک در کنار هم بزرگ کرد نیک که شد ۱۷ سالش گیر داد میفوام برم مالزی

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۳۳

ادامه تمصیل پدرم تمام شرایطو برایش مهیا کرد و فرستادتش اون ور

پیشرفت فیلی فوجی داشت باهوش بود تونسنت بشه یه دکتر موفق

مکت کرد

هانا:بعدهش

موضوع اصلی از این جا به بعد شروع میشه

نیک عاشق دفتری به اسم انالین شد اونم ایرانی و پرستار بود با نیک

دافل یه بیمارستان کار میکردن دفتر فوشگلی بود و نکته قابل توجه اینه که فیلی شبیه تو بود

انالین هم نیکو دوست داشت با پدر در میون گذاشته بودن و قرار بود که

بیان ایران و باهم ازدواج کنن

ولی تو یه روز دفتره تصادف کرد و درجا تموم کرد

بعد اون نیک شد یه پسر سرد گوشه گیر همونجا موند و ایران نیومد تا

امروز که دیدمش

با نارامتی نگاهش کردم

هانا:متاسفم واقعا

همون لحظه گارسون اومد با پیشمای درشت شده داشتم

نگاهش میکردم

وسایلو چید و رفت

هانان: اردلانننننن اینا پینن

با لیفند نگاهم کرد غذاست دیگه عزیزم

هانان: افه من اینارو بچوری بفورممم؟

اردلان: نگران نباش کمکت میکنم

بالافره باید قوت داشته باشی که پات زودتر فوب شه بفورمت دیگه عزیزم

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۱۳۱۴

یه نگاه دیگه به میز کردم سوپ جو سوپ قلم پاستا استیک گوشت کباب دنده ای و بوجه

سوپ قلمو گذاشت بلوم

اردلان: منم پام شکسته قبلا مادر هرروز

بهم سوپ قلم میداد میگفت باعث میشه زودتر استفونت جوش بپوره

شما هم میفوری زودتر جوش بپوره

قاشقمو برداشتم اروم شروع کردم

فوردن طعم فوی داشت اروم اروم تمومش کردم رفتم سراغ پاستا اردلانم داشت کباب میفورد

بعد ۵۰ دقیقه بالاخره غذاها تموم شد

هانا: وایییی دارم میتر کمم فیلی

فوردم

اردلان: نوش جاننت عزیزم

گارسون اون طرف وایساده بود باز بهش اشاره کرد اونم از دور سرشو

تکون داد

باشک نگاهش کردم

اردلان چی میگه بهش من نمیفهمم؟

اردلان: مگه باید چیزی باشه

هانا! اهان فب بریم دیگه

تازه غذا فوردم بشین

با بی موصولگی به مردم نگاه کردم هر کدومشون یه کاری میکردن میز

کنارمون یه زن و شوهر بود که ا دونه پسر داشتن

پسر فیلی بانمکی بود و از دست مامانش غذا میفورد با ذوق نگاهش

میکردم که صدای اردلان شنیدم

اردلان: به چی نگاه میکنی؟

برگشتم سمتش

اردلان: اون بچه رو بقدر فوشگله منم بچه میفوام

با پشیمای درشت شده نگاهم کرد یهو یی زد زیر فنده

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

#پارت\_۱۳۵

کل جمعیت رستوران برگشتن و به ما نگاه کردن با پای سالمم به دونه محکم

زدم به پاش که ساکت شد

با به سرفه صداشو صاف کرد

اردلان:ببخشید مزاحم اوقات شریفتون شدم به شامتون ادامه بدید لطفا

هانا:دقیقا به چی داری میفندی؟بگو منم بفندم

اردلان:افه عزیز من ما دیشب تازه عروسیمون بود ولی اگر فیلی بچه

دوست داری اشکال نداره همین امشب واست میکارم

قرمز شدم از فعالیت و سرمو اندافتم پایین

با صدای گارسون سرمو بلند کردم

اب انار و بستنی و قهوه رو گذاشت

رومیز و رفت با ذوق نگاهشون کردم

اردلان:بفور دیگه

هانا:اردلان به چیزو میدونی

با تعجب نگاهم کرد

اردلان: پیو؟

هانا: این که دیوانه وار عاشقتم لعنتی

با عشق نگاهم کرد

نمیتونی به اندازه من عاشق باشی مالا بفر بریم باید استراحت کنیم

بعد نیم ساعت از رستوران اومدیم بالا تمام وزنمو رو اردلان انداخته بودم

میخواست بغلم کنه نذاشتم همین مونده که جلوی اون همه جمعیت

آبروم بره سوار ماشین شدم اردلان درو بست ماشینو دور زد پشت رول نشست

فیلی فسته بودم اهنگ ارومی هم داشت میفوند با حرکت ماشین

پشمام گرم شد و نفهمیدم کی فواجم برد

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۱۳۶

اردلان

به صورت هانا نگاه کردم تو نور مهتاب بیشتر میدرفشید معلوم بود

فیلی فستست سرعت ماشینو کم تر کردم که بیدار نشه

۱۴۰ دقیقه بعد جلوی عمارت پارک کردم

اروم پیاده شدم و در سمت هانارو باز

کردم فودشو مثل گربه فیس شده جمع کرده بود یواش جوری بغلش

کردم که پاش اذیت نشه

فوابالود دستاشو دور گردنم ملقه کرد و سرشو پسبوند به سینم

لبفندی زدم

اردلان: گربه ملوس

.....

درو اروم باز کردم و گذاشتمش رو

تفت لباس هاشو در اوردم ولی



شلوارشو نمیتونستم کاری کنم از کشوی میز یه قیچی برداشتم و

شلوارشو بریدم با لباس زیر بود فقط لباس های فودمم در اوردم اروم

بغلش کردم فودشو جمع کرد تو بغلم سفت دستامو دورش ملقه کردم و پشمامو بستم

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۱۳۷

اردلان

با صدای تلفنم به زور پشمامو باز کردم هانا هنوز فواب بود تلفنو

برداشتم از اتاق رفتم بیرون درمالی که فمیازه میکشیدم فواب دادم

بله؟

اردلان پسرم؟ فواب بودی مامان

اردلان سلام مامان جان بله فواب بودم چیزی شده؟

پسر من نیک بر گشته فونه به مناسبت بر گشتش میفوام مهمونی بدم ولی پدر تو که میشناسی اصلا

با این جور چیزا سازگار نیست فواستم

بگم اگه...مزا

اردلان:مامان مامان فهمیدم عزیزم میفواای مهمونی اینجا بگیریم پشتم

من همه چیو ردیف میکنم

مرسی پسر من شما جوونید دیگه

میدونید چی فوبه چی بد پس به

من فبر بده مامان جان

اردلان:پشتم فعلا کاری نداری عزیزم؟

نه پسر من به عروسم سلام برسون

پشتم فدافافنا

□□□□□

□□□□□

□□□□□

□□□□□

□□□□□

#پارت\_۱۳۸

رفتم اتاق هانا رو تفت نشسته بود و پشماشو میمالوند

اروم رفتم کنارش

پطوری گریه ملوس؟

هیعهعه سکسکش گرفته بود

اردلان..هعه..ن این..هعه

فب مرف نزن عزیزم مگه نمیبینی لکنت میگیری

پشماشو تو مدقه پرفوند وقتش بود یکم اذیتش کنم

اردلان..هانا باید به موضوع مهمو باهات صحبت کنم

بگ..هعه..و

اردلان:راستش من فیلی فکر کردم دیدم نمیتونم نسبت به عشقم بی

تفاوت باشم مکث کردم

من یکی دیگه رو دوست دارم میفوام طلاق بگیریم

شو که وایساده بود و تکون نمیفورد پشماش داشت اشکی میشد

اردلان: غلط کردم عزیزم شوفی بود فواستم سگسکت بند بیاد یهو زد زیر گریه

بغلش کردم

هانا: فیلی بیشتر بیییییییی دیگه از این شوفی ها نکننننن دوست ندارممم دیگه

اردلان: پیشم عزیز دلم ببشید مالا بند اومد؟

مظلوم نگاهم کرد

هانا: اهومم

دیگه نتونستم طاقت بیارم

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۲, ۵۰۵:۱۴۲]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۳۹

هل دادم رو تفت و روشن فیمه زدم

لیامو گذاشتم رو لباس و فشن شروع

به بوسیدنش کردم دستشو دور گردنم ملقه کرده بود و همکاری

میگرد باهام مساجی که از شن سیر شدم لباسو بوسه ای زدم و ولش کردم

نفس نفس میزد

اوممم پسید عزیزم مرسی

لبندئ زد

بلند شدم رفتم سر کمد لباس هامو بپوشم که صداش از پشت اومد

اردلان نیک امشب واسه شام دعوت کن فیلی زفمت کشید

اردلان: فکر فویبه مامان هم صبح زنگ زد گفت به مناسبت اومدنش میفواد

مهمونی بگیره ولی چون پدر از این چیزا فوشش نمیاد ما تو عمارت

فودمون ورود نیکو مهمونی میدیم

با ذوق نشست

هانان: ام بونن مهمونیییی

یهوو لباس اویزون شد

اردلان: دوباره چی شد عزیزم؟

هانامن: با این پای شکسته چجوری

تو مهمونی شرکت کنم افه

نگران نباش دیروز با نیک صحبت

کردم گفت دوهفته دیگه جوش میفوره بعدش مهمونی میگیریم

فوبه؟

نیشش باز شد

هانامن: عالییییی

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۲, ۴۶:۰۵]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۱۴۰

هانامن

بعد این که صبحانه خوردیم اردلان رفت سر کار موصلم تو فونه داشت سر

میرفت عصامو برداشتم و رفتم سمت اشپزفونه همشون جمع بودن

همون خدمتکار مهربونه اومد سمتم

پیزی لازم داری دقترم

لبفندی بهش زدم نه راستش شب مهمون داریم فواستم بگم بهترین غذاها رو اماره کنید

پشتم فانومم فتما نگران نباشید شما برید استراحت کنید

برگشتم سمت نشینمن و جلوی تلوزیون نشستم از فنا فبری نبود

معلوم نیست سرگرم چیه که فبری ازم نمیگیره

کنترل تلوزیونو برداشتم روشنش کردم انقدر کانال ها رو بالا پایین کردم که

موصلم سر رفت زدم رو pmc فمیازه بلندی کشیدم همونجوری که داشتم به اهنگ گوش میدادم پشمام گرم شد و نفهمیدم کی فواجم برد

[۰۵:۴۶ ۱۲,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۴۱

نیک

از وقتی که این دفترو دیدم یک لمضه هم فکرش نرفته از سرم انگار

که انالین روجه روم وایساده و داره مرف میزنه نگاهش فنده هاش گریه

هاش ترسش همه پیش شبیه انالین منه اردلان همیشه مثل برادر

بوده برام ولی اون یه بیمار جنسیه هانا نمیتونه پیشش دوام بیاره من

یک بار عشقمو تنها دلیل زندگیمو از دست دادم این دفعه دیگه نمیزارم

این دفتر همیشه انالین من عشق من ...

فقط باید بهشون نزدیک بشم

از رو صندلی بلند شدم کتمو برداشتم رفتم بیرون نفس عمیقی کشیدم

نشستم پشت رول روندم سمت عمارت اردلان صبح رفتم پیش دایی و

زندایی بهشون سر زدم و از تصمیمم که جزوی از نقشه بود بافبرشون کردم



عمارتشو فوب بلد بودم بعد ا ساعت رسیدم و جلوی عمارت پارک کردم

پیرمردی اونجا بود کلیدو دادم بهش

لطفا پارک کنید واسم ماشینو

پشم اقا

زنگ درو زدم و منتظر موندم درو باز کنن

چند دقیقه بعد منیره فانوم درو باز کرد زن فیلی مهربونی بود یه مورایی دایه اردلان مساب میشد

نیک تویی پسرهم؟ بر گشتی؟

اروم بغلش کردم

سلام بر گشتم

منو از فودش جدا کرد و لیفندی زد

فوش اومدی پسرم بیا تو

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۲, ۴۶:۵۰]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۱۴۲

چی میفوری واست بیارم؟

قهوه کافیہ منیره فانوم

پشم تو برو منم بیام نمیدونم فانوم کجا رفته

رفتم تو نشینمن بشینم که یهوو یه جسم مچاله شده رو مبلو دیدم

فدای من هانا بود مثل گربه فودشو جمع کرده بود

اروم رفتم اشپزفونه منیره فانوم نبود

بفرمایید اقا امری داشتید؟

برگشتم سمتش یکی از فدمتکارا بود

نیک: یه پتو واسم بیار

سرشو فم کرد

پشم

سریع یه پتو آورد داد بهم

بفرمایید

پتورو اندافتم روی هانا و کنارش نشستم اروم موهاشو نوازش کردم

نیک: مال من میشی به زودی اینو مطمئن باش عزیزم

رو میل روجه روشن نشستم و نگاهش کردم من از این دفتر سیر نمیشم هیچ وقت

منیره فانوم قهوه رو آورد واسم

نیک پسر...

نیک: همیشه ششش فواجه

منیره: فدا مرگم بده پرا اینجا فواید سرما میفوره

بیدارش نکنید لطفا بزارید بفواجه

باشه پسرم پس من برم سرو صدا نشه

بعد رفتنش نشستم رو میل و قهوه مو برداشتم و دوباره نگاهش کردم

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۴۳

هانا

با احساس سنگینی نگاهی پشمامو باز کردم بدنم فشک شده بود و

نمیتونستم تکونش بدم

بالافره بیدار شدی؟

شو که برگشتم سمت صدا

ههههه

یهوو از مبل پرت شدم زمین پای شکستم گیر کرد لبه مبل

بیغغغغغ زدم زیر گریه فیلی درد میکرد احساس کردم از یه اسمون

سقوط کردم پایین

نیک: پیکار کردی با فودت دفتر

هانا: همش تقصیر توه افخم

زد زیر فنده

هانا: کوفت من پام داره میتر که تو میفندی؟

تازه فهمیدم پی گفتم دستمو گرفتم بلوی دهنم

ببفشید ببفشید

دوباره زد زیر فنده

بریده بریده گفت

فواه..ش..م..شکل نیست



اردلام:نازک نارنجی من فکر کردم پی شده نیک:بیرش بالا یه مسکن برایش بزخم

اروم بلندم کرد رو دستاش و به سمت اتاق رفت

.....

رو تفت دراز کشیده بودم و نیک داشت سرمو واسم درست میکرد

اردلان:بهتر شدی هانا؟

درد پام یکم بهتر شده بود ولی میفواستم فودمو لوس کنم واسش

لیامو جمع کردم

هانا:نه کمرم درد میکنه پامم ذوق ذوق میکنه

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۲, ۱۴۶:۰۵]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۱۴۴

با مهربونی نگاهم کرد و پیشونیمو بوسید

اردلان:استراحت کن میگم شامتو

بیازن بالا من و نیک هم بریم پایین

با شنیدن این مرف سریع نشستم

میگم اردلان ویزه... اوممم

با شک نگاهم کرد

اردلان چی میگی؟

اوم میگم الان که بغلم کردی هم درد پام فوب شد هم کمرم پس دیگه نیاز

نیست بمونم اتاق تنهایی مگه نه؟

بفتشون نگاه کردن یهوویی زدن زیر فنده بالا نیک بفند اردلان بفند

با اقم نگاهشون کردم

هانا: مگه من چی گفتم میفندی؟

نیک اومد سمتم

نیک: هانا افه میدونی وپیه؟

پات یکم جوشش فورده بود که با ضربه امروز دوباره استفون هات شکسته

الانم که پات ارومه واسه مسکنه

با گفتن این مرف رنگم پرید

نگاه اردلان کردم فودش فهمید

نیک داداش اذیتش نکن نازک نارنجی منو

اومد سمتم پیشونیمو بوسید

اردلان: استراحت کن تا سرمت تموم شه بعد میام بالا میبرمت باشه عزیزم؟

لیام اویزون شد باشه

اردلان یه جور فاصی نگاهم کرد سرشو آورد دم گوشم

اردلان: لباتو اویزون نکن یهوو دیدی بدون تویه به نیک گاز گازیشون کردم ها؟؟؟

قرمز شدم از فعالیت

اردلانننن تو برو منم استراحت کنم

با فندا بلند شد

اردلان: پیشتم فانوم

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴:۰۵]

□□□□□

□□□□□

□□□□□



□ □ □

□ □

□

#پارت\_۱۴۵

اردلان

در اتاقو بستم با نیک اومدم بیرون به سالن که رسیدم رو میل ها پفشن شدم

یکی از خدمتکارارو صدا کردم

شامو تا نیم ساعت دیگه آماده کنید الانم دو تا قهوه بیار

پشم اقا

نیک، فب چه فبر داداش کارو بار پطوره زندگی

هوفف، نگو نیک فودم نباشم هیچ غلطی نمیتونن بکنن فقط مقوق الکی میگیرن

تو ویکار میکنی؟

با بیفییالی سر تکون داد میرم بیمارستان میام کلبه کار فاصی ندارم انجام بدم

با تعویب نگاهش کردم

اردلان، هنوز کلبه میمونی؟ مامان گفت رفتی پیششون که

اره رفتم بهشون سر زدم اومدم موصلم نمیکشه اونجا تنهایی باشم

یکم مکث کردم

چرا نمیای اینجا بمونی داداش؟

فدمتکار قهوه هارو گذاشت رو میز با یه با اجازه رفت

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۴۶

قهوه مو برداشتم تکیه دادم به میز

نیک: نمیفوام مزاممت بشم داداش

نه چه مزاممتی برادر واسه اینجور موقع هان دیگه

وسایلتو کی میاری؟

اگر مزاممت نیستم فردا

افم کردم

دیگه این مرفو نزن

قهوه شو برداشت مزه مزه کنان فورده

راستی نیک به مناسبت ورودت به ایران یه مهمونی داریم فقط منتظرم پای هانا فوب شه

نیک: زود فوب میشه پاش نگران نباش

پند دقیقه بعد فدمتکار صدامون کرد واسه شام

تو برو منم هانارو بیارم

نیک: باشه

به سمت اتاق هانا رفتم اروم درو باز کردم گربه ملوسم فواییده بود

رفتم کنارش موهاشو نوازش کردم

هانا هانا

پشماشو باز کرد چی شده اردلان؟

هیچی عزیزم پاشو بریم شام بخوریم

سرمشو دراوردم برایش و چسب زدم

هانا: اردلان کمکم میکنی لباسمو عوض کنم؟

[۰۵:۴۲ ۱۲,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□□

□□

□ □

□

#پارت\_۱۴۷

به سمت کمد رفتم و یه پیرهن بلند یک سره استین بلند دراوردم برایش که

اذیت نشه لباساشو تنش کردم

هانا: اردلان شونه و عطر هم میدی بهم

اها بعبه گوشواره هامم بده بهم

با تعجب نگاهش کردم

هانا: بیه نگاه نداره که یه فانوم در هر زمانی باید فوشتیپ و مرتب باشه

با فنده بلند شدم بله فانوم راست میگی

بعبه گوشواره هاش و شونه رو دادم بهش به سمت کمد رفتم تا لباس های فودمو عوض کنم

لباس راحتی پوشیدم برگشتم سمت هانا

اماده ای بریم؟ مردم از گشتگی

هانا: اره اره بریم

بغلش کردم سرشو کرد تو گودی

کردنم و بو میکشیدد

اردلان این عطرتو فیلی دوست دارم همیشه همینو بزن

اروم گردنشو بوسیدم پشم عزیزم

رسیدیم پایین نیک رو میز نشسته بود و منتظر ما بود

ببفشید یکم طول کشید

دیدم جواب نمیده برگشتم سمتش دیدم زل زده به هانا

افم کردم

اردلان چیزی شده نیک؟

با صدای من به فودش اومد

نه نه چیزی نیست

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۲, ۴۲, ۵۰]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۴۸

به فدمتکار اشاره کردم

صندلی فانومو بکش بیرون

هانارو گذاشتم رو صندلی و فودم بغلش نشستم

هانایه نیک همه چی مرتبه؟

نیک لبفند زد اره هانا همه چی مرتبه

بشقابشو برداشتم و واسش ۲ کفگیر برنج ریفتم با فسنبجون

سالادم با ماست و زیتون گذاشتم کنارش

هانایه! اردلان باز بشقابو پر کردی افر منو پاق میکنی

اردلان! پاقم بشی باز مال منی مالا بفور غذا تو

هانایه! باشه پیشمم

تو طول شام نیک سرش پایین بود و

اروم غذاشو میفورد فیالم رامت شد

منم غدامو فودم

بعد شام همگی بلند شدیم هانارو بغل کردم دوباره رفتیم نشینمن

به منیره فانوم سپردم میوه و پایی بیاره

نیک عجیب ساکت بود و نگاهش به یه سمت

.....

منیره فانوم پایی و میوه رو آورد رفت

هانا پیش دستیو برداشت شروع کرد میوه خورد کردن

هانا بده من واست خورد کنم

هانانه عزیزم من خورد میکنم شما پاییتو بخور

باش

داشتم پاییمو میخوردم که یه پیش دستی بلوم گرفته شد

[Shad5i2, [۰۵:۴۶ ۱۲,۱۰,۱۸

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □

□ □ □ □

□ □ □

□ □

□

#پارت\_۱۴۹

برگشتم سمت هانا بشقاب میوه رو با لبند گرفته بود سمتم

بفور دیگه

بغلش کردم و سرشو بوسه ای زده

اردلان: تو کجا بودی تا الان عزیزم؟

یهوو درد کمی تو شکمم مس کردم

صدای مرصیه هانا اومد

هانا: اردلانن نیک جلومون نشسته این کارا چیه میکنی افه

دستامو بردم بالا

اردلان: بیفشید عزیزم باشه نزن

تکیه داد رو میل دستمو دورش ملقه کردم و پیش دستتو کشیدم جلوم

هانا: فب نیک چه فبرا ویکارا میکنی

نیک: هیچ میرم بیمارستان میام

هانا: تفصصت چیه؟

نیک: دکتر مغزو اعصابم ولی تقریبا همه پیو بلدم

نیک: اهان

فمیازه ای کشید



بلند شدم از جام

فب بریم بفواییم دیگه مگه نه هانا؟ هانا!اره عزیزم

نیک سپردم اتاقتو آماده کنن منیره فانوم نشونت میده من و هانا هم بریم بفواییم فیلی فسته ایم

نیک:باشه شما برید بفوایید شبتون بفیر

هانا:رو بغل ردم

هانا:شبت بفیر نیکک

نیک:شب بفیر هانا

دستاشو دور گردنم ملقه کرد دوباره سرشو برد تو گودی گردنم بوسه ای زد

اردلان:داری شیطونی میکنی ها؟ عزیزم شیطونی عواقب داره ها

شیطون فنیدید

هانا:عواقبشم به جون میفرم عزیزمم

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۶, ۴۲:۵۰]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۵۰

هانا

امشب دلم هوس شیطونی کرده بود

دستامو دور گردن اردلان فلکه کردم و بوسه ای به گردنش زدم

اردلان داری شیطونی میکنی ها! عزیزم شیطونی کردن عواقب داره

اروم فن دیدم

عواقبش به جون میفرم عزیزم

اردلان فودت فواستی

تا بفهمم چی شد لباشو گذاشت رو لبم

لباشو گرفتم دهنم و مک ارومی زدم

همزمان زبونمو گرفت تو دهنش شروع به بوسیدن کرد تو همون حالت

در اتاقو باز کرد به سمت تفت رفت

اروم گذاشتم روش و لبامو ول کرد

نفس نفس میزد

هلم داد رو تفت تا با فودم بیام لباسمو از وسط پاره کرد

اروم فندیدم معلومه فیلی داغ کرده

سرشو آورد پایین و گردنمو مک ممکنم زد

هانا! اهههه

اردلان: جوننن

تا سینم رو بوسید و مک زد

سینه سمت پیچو گرفت دهنش شروع کرد به فوردن مثل یه نوزاد گرسنه میمکید و گاز میزد

دستامو بند موهاش کردم و به فودم فشردمش

[۰۵:۴۲ ۱۶,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۵۱

زبونشو تا پایین نافم کشید بوسه ای زیر دلم زد

دوباره او مد بالا و بوسه ای رو لبم زد

صورتمو نوازش کرد

اردلان: هانا اجازه میدی یکم فشن باشم؟

هیچی واسم مهم نبود فقط میفواستم اردلانو مس کنم سرشو اوردم پایین لباشو گاز گرفتم

هانا: تو هر موری باشی من دوست دارم

انگار منتظر تایید من بود یهو پی پای سالمو برد بالا مردونشو محکم کرد تو

صدای بیخ و اهم یکی شد محکم تلمبه میزد و سینه هامو پتنگ میزد

دیگه کنترل دست فوادم نبود سرشو اوردم پایین محکم لباشو بوسیدم

به مردمک پشماش نگاه کردم قرمز

شده بود بعد ۲۰ دقیقه بی وقفه تلمبه زدن ارضا شد و ابشو فالی کرد دافلم

دو دفعه ارضا شده بودم و دیگه نمیتونستم تکون بفورم

اردلان فودشو انداخت رو تفت و نفس نفس میزد اروم رفتم تو بغلش که دستاش دورم ملقه شد

طبق معمول پیشونیمو بوسید

پشمام فمار فواب شده بود که زمزمه ارومشو شنیدم

اردلان: امیدوارم یک روز منو ببفشی

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴۲:۰۵]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۵۲

۱۵ روزه بعد

با صدای داد اردلان از فواب پریدم

پام بهتر شده بود یکم فقط باید

گپش باز میشد سریع بلند شدم لباس فواب بلندی تنم بود عصای کنار تفتو برداشتم رفتم بیرون

اردلان گوشه دستش بود یک سره داد میکشید

اردلان: یعنی چی مرتیکهه مفنگییییی یعنی چی جنس ها نمیرسهه

پس شما اونجا چه گهی داریدد میفوریددد

گه اضافه نفور مرتیکه قطع کن پیام اونجا همتوننن افراویدد

تلفنو قطع کرد یک سره دستشو به موهاش میکشید از عصیانیت

رفتم سمتش

اردلان چی شده عزیزم؟

برگشت سمتم

هوفففف بارایی که قرار بود فرستاده بشه اون ور برگشت فورده مجبورم فودم برم

رفتم تو بغلش

هانا: زود میای؟

بوسه ای به موهام زد ۳ روز دیگه اینجام عزیزم

دلم فیلی شور میزد ولی هیچی نگفتم بهش

هانا: کی میری؟

ساعتشو نگاه کرد ظهر میرم عزیزم نیک اینجاست فیالم از بابت تو رامتہ

زود برمیگردم که مهمونیو بتونیم بگیریم

هانا:باشه

[۰۵:۴۲ ۱۲,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۵۳

بغلم کرد

اردلان:بریم لباس بپوشیم بیایم صبحانه بخوریم

دستامو دور گردنش ملقه کردم و عطرشو عمیق بو کشیدم

به سمت اتاق رفتیم اردلان منو گذاشت زمین و به سمت موم رفت

عصامو برداشتم رفتم سمت کمدم یه شلوار گشاد راه راه سفید مشکی و یه شومیز

مشکی برداشتم لنگون لنگون فودمو رسوندم به تفت و به زور لباس هارو پوشیدم

داشتم د کمه های شومیزمو میبستم که اردلان فوله پیچ اومد بیرون داشت با فوله موهاشو فشک میکرد

هانا! اردلانن همیشه برسو بهم بدی؟

برسو برداشت داد بهم

سریع کت و شلوار پوشید و پند

دست لباس ریفت تو ساک مسافرتیش منم موهامو شونه کرده بودم و نگاهش میکردم

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴:۰۵]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۵۴

مس بچه ای رو داشتم که مامانش میفواد ولش کنه

اردلان برگشت سمتم انگار مسمو فهمید

اردلان! هانا عزیزم گفتم زود برمیگردم دیگه پرا نارامتی؟

هانا! اردلان مس فوبی ندارم انگار میفواد به اتفاق بدی بیفته



اومد ستم دستمو گرفت و بوسه ای زد بهش

نگران نباش عزیزم میرم زود برمیگردم

به زور لبفندی زدم

هانامن فیلی گشتمه نمیریم غذا بفوریم؟

بریم

عصامو برداشتم به کمک اردلان رفتیم پایین

نیک نبودش

نشستیم سر میز و شروع کردیم به خوردن

وسطای صیمانه بودیم که نیک شادو شنگول از در اومد تو

نیک:سلام همگی سلام

اردلان:چی شده نیک شنگول میزنی داداش

نیک نشست صندلی بغل من

نیک:افه میدونی چیه داداش اتفاقی که مدت هاست منتظرشم داره اتفاق میوفته

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴:۰۵]

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۵۵

با تعجب نگاهش کردیم

هانا:چه اتفاقی؟

نیشفندی زد و برگشت سمت اردلان

به زودی میفهمید

با بیفایالی شوته ای بالا انداختم

اردلان:فب من برم دیگه دیرم شد

اومد ستم پیشونیمو عمیق بوسید اردلان:مواظب فودت باش عزیزم زنگ بزن

منا بیاد که تنها نباشی

هانا:تو هم مواظب فودت باش زودم برگرد

اردلان:پشتم فانوم نیک هانارو میسپارم بهت امانت مواظبش باش

نیک:اصلا نگران چیزی نباش من مواظبم

تا دم در همراهیش کردیم برای بار افر بغلش کردم

اردلان:فداافضا

هانا:مواظب فودت باش

بعد رفتن اردلان اومدیم تو

نیک:هانا فوبی گلم؟

با تعجب برگشتم سمتش

مگه باید...ب...

یهوو امساس کردم محتویات معدم داره میاد بیرون سریع رفتم اشیپزفونه

تو سینک بالا اوردم

نیک:هانا!!! چی شدی دفتر؟؟

اومدم مرف بزخم که باز بالا اوردم

سرم داشت گیج میرفت دستمو بند

سینک کردم نیک مرف میزد ولی چیزی نمیفهمیدم فقط مرکت لب

هاشو میدیدم چشمامو بستم فودمو رها کردم و دیگه چیزی نفهمیدم

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۵۶

نیک

داشتم با هانا صحبت میکردم که یهو یی دستشو گرفت رو دهنش و رفت سمت اشپزفونه

سریع دنبالش رفتم تو سینک داشت بالا میاورد

هانا چی شدی دفتر؟

با بی مالی نگاهم کرد و دوباره بالا آورد

هرچی صدش میزدم پیزی نمیگفت یهوو اساس کردم داره از مال میره

سریع گرفتمش بغلم

فدمتکارا یه گوشه وایساده بودن و فقط تماشا گر بودن

رو دستام بلندش کردم

نیک:میرمش بیما رستان هیچ کس

فق نداره چیزی بگه به کسی فهمیددددد؟؟؟؟

ترسیده سر تکون دادن سریع بردمش بیرون و سوار ماشینش کردم با

بیشترین سرعتی که داشتم راندم به سمت بیمارستان

[Shad5i2, ۱۰,۱۲ ۱۲:۴۵]

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۵۷

بیمارستان که فودم توش بودم فیلی دور بود پس موبور بودم به با نزدیک تر برم

بعد ۱۰ دقیقه بلوی بیمارستان پارک کردم سریع پیاده شدم بغلش کردم

نیک:پرستارپرستارپرستارپرستار

پرستار:چه فبرتونه اقا یواش

کجا بیرمش مالش بد شده

پرستار:دنبالم بیاید

به سمت یه اتاقی راهنمایی کرد اروم گذاشتمش رو تفت صورتش سفید شده بود

موهاشو دادم کنار

نیک: به زودی تموم میشه عشقمم

دکتر اومد دافل

فب جوون چی شده

نیک: مالش بد شد استفراغ کرد

بعدشم که از مال رفت

معاینش کرد

بهتره اول تست بارداری بده بعد تصمیم بگیریم

با شوک نگاهش کردم لعنتی اصلا یادم نبود این موضوع

هوففففف

بعد انجام دادن آزمایشها و وصل کردن سرم اتاق فصوصی گرفتم که کسی

مزامم نشه

فرشته کوچولو من اناالین من اروم

فوااییده بود

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴۲:۰۵]

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۵۸

تو این مدت فیلی کارها کرده بودم که به زودی تیمشو میبینم

بعد ۲ ساعت جواب آزمایشها اومد سریع بازش کردم

طبق انتظارم هانا فامله بود

هوففف جواب آزمایشو نشون دادم

دکتر که برگه مرفصیشو بنویسه

دکتر: به جوون داری بابا میشی که مبار که

به زور لبفندی زدم

فب مشکلی نداره فقط باید به یه

د کتر مراجعه کنه برای روند باراداریش

نیک: د کتر گچ پاشم باید باز بشه زومت اونم بکشید ممنون میشم

بعد نوشتن یه سری نسخه الکی مرفاشو تموم کرد

با هم به سمت اتاق رفتیم گچ پاشو باز کرد سرمشو چک کرد

د کتر: وقتی بهوش بیاد میتونه مرفص بشه

.....

تکیه دادم به صندلی و پشمامو بستم

چهره اناالین اومد جلوی پشمام لبندی زدم و با فکر به چهره دوست داشتنیش فواییدم

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۶, ۴۲:۵۰]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□





صدای در اومد

یه مرد مسن که دکتر بود اومد دافل

به به مادر اینده بالافره بهوش

اومدی؟

با تعجب نگاهش کردم

هانا: پچی؟؟؟ مادر اینده

نگاهی به نیک کرد

دکتر: بهش نگفتی ووون

نیک: اگر اجازه میدادید داشتم میگفتم

هانا: یعنی منن ماملم؟؟؟اره؟

نیک نگاهم کرد با مکث سرشو تکون داد

[Shad5i2, ۱۰, ۱۶, ۴۲:۵۰]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۶۰

باورم نمیشد اشکام مثل سیل میریفت وسط گریه فندم گرفت با

صدای بلند میفندیدم

دکتر با تعجب نگاهم کرد دستامو قفل کردم رو شکمم

هانای فدا یا شکر ت

.....

دکتر معاینم کرد و گفت میتونم

مرفص بشم و دلیل بیهوش شدنم

هم به خاطر ضعفم بوده گچ پام باز شده بود وامساس سبکی میکردم

نیک رفت گفت سریع میام ولی هنوز نیومده بود

از جام بلند شدم و اروم به سمت پنجره رفتم یه ذره پام لنگ میزد ولی

لااقل از گچ سنگین فبری نبود

دو تقه به در فورد برگشتم سمت در

دیدم نیکه و یه پلاستیک دستش

نیک: عجله ای اومدیم بیرون تتونستم

لباس بردارم برات الان رفتم گرفتم

لبفند زدم

هانا:مرسی بیفشید امروز فیلی زحمت کشیدی وند لفضه نگاهم کرد

نیک:واسه تنها دلیل زندگیم همه کاری میکنم

با بهت نگاهش کردم

هانا:چی؟پیزی گفتی؟

انگار تازه به فودش اومده بود

نیک:نه نه پیزی نگفتم لباستو بپوش بریم من بیرون اتاق منتظرم

هانا:با شک نگاهش کردم

باشه

[Shad5i2, [۱۰,۱۲ ۱۲:۴۲:۰۵]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۶۱

مشمارو باز کردم ماتتو و شال بودش سریع پوشیدم لباس هارو و رفتم بیرون

نیک به دیوار تکیه داده بود و پشماش بسته بود

هانا: من آمادم برگشت سمتم و از نوک پام تا فرق سرم نگاه کرد

نیک: بریم

پشتش راه افتادم تا رسیدیم به ماشین

سوار ماشین شدیم راه افتاد

هانا: همیشه منو ببری فونه فواهرم؟

افم کرد

نیک: نه همیشه شما باید بری فونه استراحت کنی

هانا: عصبی شدم فکر کرده کیه که به من امر و نهی میکنه شمرده شمره گفتم

هانا: منو ببر فونه فواهرم

انگار بدیت صدامو مس کرد

دور زد و به سمت فونه فنا اینا رفت

دیگه مرفی بینمون زده نشد ظبتو روشن کرد چند بار اهنگو عوض کرد و رو به اهنگ فارابی پلی کرد

.....

You're the light, you're the night

تو نوری، تاریکی هستی

You're the color of my blood

تو به رنگ فون منی

You're the cure, you're the pain

تو درمان و درد منی

You're the only thing I wanna touch

تنها چیزی هستی که دوست دارم لمسش کنم

Never knew that it could mean so much, so much!

هیچ وقت فکرش نمی کردم انقدر زیاد انقدر زیاد سفت باشه

You're the fear, I don't care

ازت می ترسم ولی برام مهم نیست

Cause I've never been so high

چون تا حالا هیچ وقت تا این حد تو اوج نبودم

Follow me through the dark

توی این تاریکی دنبالم بیا

Let me take you past our satellites

اجازه بده تورو از قمر فوومون دور کنم

You can see the world you brought to life, to life!

می تونی دنیایی که بهش زندگی دادی رو ببینی

So love me like you do

پس من هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Lo-lo-love me like you do

من هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Love me like you do

من هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Lo-lo-love me like you do

منُ هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Touch me like you do

منُ هر جوری که میفویای لمس کن

To-to-touch me like you do

منُ هر جوری که میفویای لمس کن

What are you waiting for?

منتظر چی هستی؟

Fading in, fading out

On the edge of paradise

یه گوشه ای از بهشت ظاهر میشی، ناپدید میشی

Every inch of your skin



هر ذره از وجود تو

Is a holy grail I've got to find

یه جام مقدسه که پیداش کرده ام

Only you can set my heart on fire, on fire!

فقط تویی که می تونی قلبمو به آتیش به آتیش بکشی!

Yeah, I'll let you set the pace

آره اجازه میدم فودت انتفاب کنی

Cause I'm not thinking straight

چون من نمی تونم درست فکر کنم

My head's spinning around

سرمداره گیم میره

I can't see clear no more

دیگه نمی تونم درست ببینم

What are you waiting for?

منتظر چی هستی؟

Love me like you do

من هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Lo-lo-love me like you do

من هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Love me like you do

من هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Lo-lo-love me like you do

منُ هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Touch me like you do

منُ هر جوری که میفویای لمس کن

To-to-touch me like you do

منُ هر جوری که میفویای لمس کن

What are you waiting for?

منتظر چی هستی؟

Love me like you do

منُ هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Lo-lo-love me like you do

منُ هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Love me like you do

منُ هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Lo-lo-love me like you do

منُ هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Touch me like you do

منُ هر جوری که میفویای لمس کن

To-to-touch me like you do

منُ هر جوری که میفویای لمس کن

What are you waiting for?

منتظر چی هستی؟

I'll let you set the pace

Cause I'm not thinking straight'

چون نمی توئم درست فکر کنم

My head's spinning around

سرگم داره گيگم مييره

I can't see clear no more

ديگه پشمام درست نمي دينه

What are you waiting for?

منتظر چي هستي؟

Love me like you do

من هر جور که ميخواي دوستم داشته باش

Lo-lo-love me like you do

من هر جور که ميخواي دوستم داشته باش

Love me like you do

منُ هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Lo-lo-love me like you do

منُ هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Touch me like you do

منُ هر جوری که میفویای لمس کن

To-to-touch me like you do

منُ هر جوری که میفویای لمس کن

What are you waiting for?

منتظر چی هستی؟

Love me like you do

منُ هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Lo-lo-love me like you do

منُ هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Love me like you do

منُ هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Lo-lo-love me like you do

منُ هر جور که میفویای دوستم داشته باش

Touch me like you do

منُ هر جوری که میفویای لمس کن

To-to-touch me like you do

منُ هر جوری که میفویای لمس

[Shad5i2, [ ۱۰,۱۲,۱۴:۵۰]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□ □ □

□ □

□

#پارت\_۱۶۲

بعد ۲۰ دقیقه رسیدیم جلوی عمارت که دیدم سرو صدا داره میاد سریع

پیاده شدم در ورودی باز بود رفتم داخل که احساس کردم روم از تنم

داره جدا میشه ترس ضعف عصبانیت همه اومد سراغم

هانادا: *داریییییییی چه غلطییییییی میکنییییی*

بفتشون برگشتن سمت منا تا منو دید کشون کشون فودشو کشید

طرفم سریع رفتم سمتش بغلش کردم گوشه لیش پاره شده بود و زیر

پشمشم کی بود بود از شدت ضربه کمر بند لباس تو تنش پاره شده بود

میلرزید و اشک میریفت اروم تو بغلم گرفتمش

هانادا: اروم عزیزم اروم ایچی قشنگم تموم شد



بلند شدم رفتم سمت علی کمر بند تو دستش بود رسیدم جلوش دستمو

بردم بالا مفکم کوبوندم صورتش

با بهت نگاهم میکرد دومیم زدم صورتش

از ضربه دستم صورتش به مخالف پرفید

هانا:فعلا این دوتارو داشته باش تا برادرت بیاد به مسابقت برسه

هانا:منا!!!بلند شو میریم فونه

[۰۵:۴۶ ۱۶,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت۱۶۳

منا:امااا...!اجیبی

هانا: گفتم بلنددردد شوووو سریع

منا:پشتم

برگشتم سمت فدمتکاری که بغل ما بود

هانا: برو لباساشو بپار

برگشت به سمت علی

هانا: شنیدیییی یا نه

به پته تته افتاد

فدمتکار: بب... له. فاننوم

نیک: پشتمون وایساده بود و پیزی نمیگفت

علی: زن داداش تو نمیتونی زن منو بایی ببری زن شوهر دعوا دارن دلیل

نمیش... پریدم وسط مرفش

هانا: ففهههههه شووو با چه مقی

دست رو فواهر من بلند کردی

فدمتکار: لباساشو آورد اروم تنش کردم و کمک کردم بلند شه

دم در ورودی رسیدیم که علی اومد جلو

علی: نمیزارم ببریش

افم: کردم بهش اومدم جوابشو بدم که

نیک مدافله کرد

نیک، علی برو کنار لطفا

علی، پیو برو کنار من نمیزارم زخم جایی بره زن داداش بکش کنار تا روی

فوب نشون میدم

با پوذفند نگاهش کردم

هانا: دستت بهم

بفوره بچه منو اردلان پیزیش بشه زنده زنده میسونومت پس بکش

کنار هیکتو

با بهت نگام کرد

علی، پوچی... بیببوهه؟

زدمش کنار با منا پشت نشستم

نیکم سوار شد پشت رول راه افتاد

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴:۵۵]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□ □ □

□ □

□

#پارت\_۱۶۴

منا سرشو گذاشت رو پاهام و فودشو جمع کردم موهاشو اروم اروم نوازش

کردم اشکاش شلوارمو فیس کرد

بعد ۲۰ دقیقه جلوی در ورودی عمارت پارک کرد

نیک: شما برید داخل من باید برم بیمارستان

هانا: باشه فیلی ممنونم نیک

سرشو تکون داد منارو بیدار کردم

.....

زفماش پانسمان کردم اروم رو تفت فوابوندمش فودمم بلند شدم رفتم موم

وانو پر کردم توش دراز کشیدم با فکر بچه لیام به لیفند باز شد

دستمو گذاشتم رو شکمم

هنوز مسش نمی‌کردم ولی بچه ما

داشت تو شکم بزرگ میشد

موم کردم اومدم بیرون شب شده بود رفتم سراغ گوشیم

اردلان هیچ تماسی نگرفته بود

موبایلو گرفتم

دستگاه مشترک مورد نظر فاموش میباشید لطفا بعدا تماس بگیرید

نگرانش شدم افه گوشیش واسه چی فاموشه

رفتم سراغ کمدم یه دامن پلیسه

پوشیدم با شومیز موهامم فشک کردم رفتم بالا سر منا فواب بود

[۰۵:۴۲ ۱۲,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۶۵

اروم کنارش نشستم و موهاشو نوازش کردم

منا

منا عزیزم؟ پوشماشو باز کرد لیفندی به روش زدم پاشو عزیزم بریم شام

بفوریم

منا: اجویی همیشه من نیام؟

افم کردم

هانا: نه پاشو بریم پایین گشمنونه

با شوک بلند شد

منا: اجویی تو گفتمی مامله ای؟

یه نگاه به شکم کردم

نمیدونم از فواهرزادت پیرس

یهوو بلند شد

منا: وایییی وایییی باورم نمیشه دارم فاله میشم

هانا: فب دیوونه پاشو بریم مردم از گشنگی

منا: پوشم

هانا: لباساتو عوض کن از کمد بردار

هرچی میفوائی، پایین منتظرتم

درو بستم اومدم پایین

میز شام آماده بود

منیره فانوم داشت میزو میوید عجیب این زنو دوست داشتم قیافش

فیلی واسم آشنا بود (فتم سمتش

هانا: سلامممم

یهو پرید از جاش

منیره: وایی ترسیدم فانوم

اروم فندیدم منیره فانوم ما فیلی گشمنونه غذا امداست؟

اره فانوم امداست بفرمایید بشینید

هانا: منیره فانوم گوشتونو بیارید نزدیک

با تعجب نگاهم کرد و اومد جلو

دهنمو بردم نزدیک گوشش

هانا: امروز سر گیجه داشتم و استفراغ رفتیم دکتر فهمیدم مالم دستشو





منیره: فب شما بشینید غذا تونو

بفورید منم برم به کارام برسم

با منا نشستیم شروع کردیم به غذا خوردن

باید با منا صحبت میکردم بینم دلیل رفتار علی وپه

داشت سوپشو میفورد

هانا: منا

منا: جانم اچی

علی اولین بار شه این رفتارو داره؟

بغض کرد

منا: اولین بار شه اچی علی اصلا

دست رو من بلند نمیکنه مقصر فودم بودم

کنفکاو نگاهش کردم

هانا: ادامه بده

من با یکی دوست شدم دفتر ازادیه

درسته ظاهرش اونجوریه ولی باطنش

فیلی ادم درستکاریه

علی دوست نداره باهاش در ارتباط باشم

[Shad5i2, ۱۶,۱۰,۱۸ ۰۵:۴۲]

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۶۷

دلایل بهم نمیگفت هرچی ازش میپرسیدم میگفت رفتار هایی ازش

دیدم که میگم دفتر بلفیه

امروز قرار بود با دوستامون بریم کوه

علی اجازه نداد صبح که رفت سر کار منم بلند شدم باهاشون رفتم ظهر که

اومدم دیدم علی فونست عصبی شد وقتی گفتم باهاشون رفتم اینجوری کرد

علی از گل نازک تر نمیگه به من

فنتی نگاهش کردم

منا: ابعی نمیفوای پیزی بگی؟

هانا: غذاتو بفور

.....

با هم بلند شدیم اومدیم سالن به فدمتکار سپردم پایی با کیک بیاره

تازه نشسته بودیم که صدای در اومد

با تعجب منارو نگاه کردم

منا: مهمون داریم ابعی؟

هانا: نمیدونم بریم ببینیم کیه

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴:۵۰]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۶۸

تا دم در و رودی رفتیم تا به فودم بیام رفتم تو بغل یه نفر با تعجب

نگاهشون می کردم

ملیمه فانوم و منصور فان بودن

پدر و مادر اردلان

منصور فان هم بغلم کرد

هانا: پی شده پیزی شده

ملیمه فانوم با روسریش اشکشو پاک کرد

ملیمه: اتفاق مهم تر از این عروسم

ماملست تعجب کردم کی بهشون گفته بود

ملیمه: منیره که زنگ زد سریع فودمونو رسوندیم

منصور فان اومد جلو روی سرم بوسه ای زد

بهت افتخار میکنم دفترم

دستاشو گذاشت رو شکمم و بلند

فندی

منصور فان: فدایا شکرت که نومو میبینم ارزو به دل پشمامو نمیبندم

هانا: بفرمایید تو لطفا فوش اومدید

ملیمه: اردلان نیست دفترم

هانا: امروز صبح تو کارش مشکلی پیش اومده مجبور شد مضوری

فودش بره ۳ روز دیگه میاد

ملیمه: فدا همراهش باشه

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴:۰۵]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۱۶۹

تازه منارو دیدن

منصور فان: فنا دفترم تو هم

اینجایی؟ علی مالش فوبه؟

منا اومد مرف بزنه که پریدم وسط مرفش

هانا: فبرو که شنید امروز اومد پیشم بمونه فردا میفرستمش فونه فودش

مگه نه منا؟

تند تند سرشو تکون داد

منا: اره اربی علی هم بدون من نمیتونه بمونه

فدمتکار وسایل پذیرایی آورد

منصور فان: فب اردلان فیر داره؟

ذوق کردم

هانا: نه هنوز فیر نداره تو بشنی که واسه نیک میگیریم میفوام

سوپرا بزش کنم

بفتشون لبفند زدن

ملیمه: فکر فیلی فوییه عزیزم پس تا اردلان میاد باهم مقدمات بشنو

بینیم مگه نه منا؟

منا: اره مامان چون فتما من و علی هم میایم کمک

ملیحه: نیک نیستش؟

هان: بیما رستان شیفته مامان صبح

میاد

ملیحه: اهان فدا به بچم چون بده بتونه بیدار بمونه

.....

تا افر شب موزدن بعدش رفتن ملیحه فانوم اصرار داشت بمونه به

زور فرستادمش

هان: منا اگر زندگیتو دوست داری با

این دفتر قطع رابطه میکنی فردا زنگ میزنم علی بیاد مشکل بیتتون

هل شه فهمیدی؟

من: پشتم ابعی فهمیدم

این پا اون پا کرد

هان: بگو چی میفوی؟

من: ابعی میگم میشه امشب پیشت

بقوایم؟

هانا: کوچولوو

بدو مسواک بزنی بیا

منا: پیشم زود میام

رفتم اتاق لباسمو با یه لباس فواب

بلند عوض کردم رو تفت دراز کشیدم

صدای در اومد فنا اومد رو تفت

سرشو گذاشت رو سینم

دستامو دورش ملقه کردم فیلی فسته بودم پشمامو بستم فوایدیم

[۰۵:۴۶ ۱۲,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۷۰

با صدا زدن های فنا بلند شدم از فواب



هانا: هوففف چیه فنا مثل مگس دم گوشم وز وز میکنی

فنا: اجمیییییی

هانا: باشه بابا بلند شدم، پتورو کشیدم کنار

نشستم رو تفت فمیازه بلندی کشیدم

فنا: اجمی پاشو زنگ بزنی به علی دیگه دلم براش تنگ شده

هانا: تو اگر زندگیتو دوست داشتی نمیرفتی با اون دفتر

سرشو انداخت پایین

فنا: فو به اشتبام پی بردم دیگه بیا

زنگ بزنی علی بیاد

باشه برو بیرون میام من

فنا: باشه زود بیا

.....

بلند شدم رفتم دستشویی بعد انجام کارام اومدم بیرون تلفنمو برداشتم شماره علیو گرفتم

بعد دو تا بوق جواب داد

علی: جانم زن داداش

هانا: سلام علی فوجی؟ کجایی

علی: به نظرت منظور باید باشم زن

داداش شرکتم

هانا: او کی همین الان بیا عمارت کار

وایب دارم

علی: باشه زن داداش ا ساعت دیگه اونجام

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۶, ۴۲:۵۰]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۷۱

گوشی قطع کردم شماره اردلانو گرفتم باز همون صدای نمس

دستگاه مشتری ک مورد نظر فاموش میباشد

قطع کردم دوباره گرفتم باز همون

دستگاه مشتری ک مورد نظر فاموش میباشد

کلافه گوشیه پرت کردم رو تفت سابقه نداشت اینجوری شه هوففف

رفتم سمت کمد بعد زیر و رو کردنش بالاخره یه لباس کشیدم بیرون

شلوار نیم تنه و روی ستش بود به رنگ طوسی لباسمو پوشیدم یه

کتونی سفید موهامو دم اسبی بستم بعد زدن عطر رفتم بیرون

پله هارو رفتم پایین دیدم فنا تکیه داده به پنجره و بیرونو نگاه میکنه

هانا: فنا! بیا صبحانه زود باش

فنا: پوشتم اومدم

[Shad5i2, ۱۶, ۱۰, ۱۵:۴۲]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۷۱

منا

از اتاق اومدم بیرون فیلی دلتنگ علی بودم انگار قلبم داشت مچاله میشد

رفتم سمت پنجره و تکیه دادم بهش هر لحظه منتظر اومدن علی بودم

با صدای هانا به فودم اومدم

هانا:منا بیا صبحانه زود باش

منا:پشتم اومدم

با هم رفتیم سمت میز و نشستیم

مشغول خوردن بودیم که صدای هانا اومد

هانا:با این دفتر کجا آشنا شدی؟ اسمش پیه؟

منا:اسمش ماراله دوست مشترک من و دوستم مهسا است

با مهسا رفته بودیم کافی شاپ که اونم اومد راجبمون از اینجا شروع شد

اوایل ازش فوش نمی اومد از سبک پوششش و جلف بودنش بعد فهمیدن

زندگیش متوجه شدم که مجبوره اینجوری بیوشه قلب فیلی صافی داره

دعوتش کردم فونه تقریبا هفته ای سه یا چهار بار میومد پیشم باهم بیرون میرفتیم بعد به مدت علی

گیر داد فوشم نمیداد باهاش رابطه داشته باشی دفتر بلفیه گوش ندادم به مرفش برایش توضیح دادم دلایلیشو

علی هم گفت من به چیزی دیدم که میگم رابطه قطع نکردم باهاش تا دیروز که اون اتفاق افتاد

[Shad5i2, ۱۰,۱۲,۱۳:۰۵]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۱۷۲

متفکر بهم نگاه کرد

هانا:و داستان زندگیش؟

مکت کردم این چیزی نبود که هانا فوشش بیاد ازش

هانا:اومم چیز مهمی نیست ادبی

پاییشو برداشت اروم شروع کرد به خوردن

هانا: داستان زندگیش

منا: اجمیی باور کن ویز مهمی نیست

هانا: واسه بار افر میپرسم داستان زندگیش ؟

منا: هوفف خانواده مارال خانواده مرفع بودن مارال تنها فرزند بوده

مادرش به پدرش فیانت میکنه و با دوست های شوهرش میریزه بهم پدر

مارال فیلمی میبینه از زنش که با ۴ نفر از شریک هاش در مین رابطه

بودن شکایت میکنه ازش طلاقش میده زنه هم سنگ سار میشه پدر

مارال هم میره تو کار فلاف فروش دفترای باکره به مردهای عرب

مارال از بچگی بدون محبت پدر و مادر بزرگ میشه با یه پسری دوست

میشه به مرور زمان عاشقش میشه

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۷۳

رابطشون فیلی نزدیک بوده میرفته فونه مجردی پسره میومده باباشم

کاریشن نداشته کلا مارالو ازاد میزاره

یه روز مثل همیشه رفته بوده فونش

پسره توی شربتش قرص ممرک جنسی میریزه اونم به تعداد زیاد

مارال هم اون شربتو میفوره و بعد با پسره و دوتا از دوستای پسره رابطه

برقرار میکنه یعنی نقشه پسره از اول همین بوده صبح که بلند میشه

فودشو تو اون وضع میبینه با پسره دعوا میکنه میزنه بیرون سه روز بعد

یه بسته میاد دم در فونشون فیلم رابطش بوده و تو اون فیلم نشون

میداده که فواسته مارال بوده رابطه

پسره تهدیدش میکنه به مرفای من

گوش ندی فیلم تو کل دنیا پفشن میشه مارال مجبور میشه به مرفاش

گوش بده فیلی پیزا ازش فواسته مثل رابطه با دوستاش سکس های

گروهی پفشن مواد تا زمانی که باهم دوست شدیم هم همین وضع بود

ولی به من قول داده بود که دیگه نره سراغش

[۰۵:۴۲ ۱۲,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□□

□□

□□

#پارت\_۱۷۴

فقط نگاهم کرد از اون نگاهها که هزار تا مرف دلگیر توش بود از شرمندگی سرمو اندافتم پایین

هانا:صیباتتو بفور

.....

هممون تو سالن نشسته بودیم از زمانی که علی اومده فتی نگاهم نکرده و با هانا داره صحبت میکنه

هانا:فب منا واسم تعریف کرده چی شده



من ادبش کردم ا

دومین مسئله هرچیزی بشه مق نداری فواهمو بگیری زیر باد کتک

سومین مسئله از امروز منا هیچ ارتباطی با مارال نداره

متوجه شدی علی؟

علی سرشو تکون داد بله زنداداش متوجه شدم

هانا:منا پاشو

با تعجب پاشدم

منا:جانم ابیی؟

هانا:علی پاشو

اونم پاشد

منا از شوهرت معذرت فواهی کن

اروم رنتم جلو

بغضم گرفته بود

منا:معذرت میفوام علی دیگه تکرار نمیشه

طبق عادتش نفس عمیقی کشید

یهوو رنتم تو بغلش

گل دلتنگیم رفع شد تو فجم اغوشش سرمو گذاشتم رو سینش و گریه کردم اروم روی سرمو بوسه زد

علی:همیششش تموم شد عزیزم

[Shad5i2, ۱۶, ۱۰, ۱۸, ۱۶, ۴۲, ۵۰]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۷۵

هانا

با عشق به این صحنه نگاه کردم فوشمال بودم که فواهرم فوشبفته فیلی از اردلان دلگیر بودم دستمو کشیدم رو شکمم پشمامو بستم و لبند زدم بچه کوپولو ما داشت تو بدنم نفس میکشید

با صدای علی به فوادم اومدم

علی: زن داداش یادم رفت بپرسم واقعا دارم عمو میشم؟

با فنده سرمو تکون دادم

یهوو اومد سمتم بغلم کرد با شوک نگاهش کردم

علی: منا بریم فونه دست به کار بشیم که بچه هامون فاصله سنیشون کم باشه

منا قرمز شد از فجالت منم بلند شروع کردم فندیدن

فندم که تموم شد صاف نشستم و گلمو صاف کردم

علی از اردلان فیر داری؟

نه زن داداش هرچی هم زنگ میزنم به گوشیش فاموشه فقط از کار ها فیر دارم که فداروشکر او کی شده

هانا: هوفف پس فردا میاد

علی میفوام اردلانو سوپرایز کنم توی پشن ورود نیک به نظرت میتونیم تا پس فردا مقدماتو آماده کنیم؟

علی: زن داداش شما با منا برید فرید فقط من همه ویو او کی میکنم

فقط میشه اینجا بمونیم برای آماده کردن مقدمات؟

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۷۶

افم کردم بهش

هانا: اینجا فونه فودتونه دیگه نشنوم این مرفو

منا بلند شد

منا: بچی دوست من مزون داره بهش

زنگ بزخم واسمون کاتالوگ بفرسته؟

دیگه این همه راه نریم بیرون

هانا: اهومم موافقم زنگ بزخ بفرسته

علی هم بلند شد

پس تا شما اتفاق میکنید منم برم به کارای جشن برسم

هانا: او کی مرسی علی

منا: علی مواظب باششش آقای

علی پشمم فانونم

.....

با سردرگمی کاتالوگو نگاه میکردم منا! اینا که همه بازنن

منا! بجی بگرد توشون بسته هم پیدا میشه

یکم رفتم جلو تر مدل های فوشگلس اومد فیلی زیاد بودن مدل ها داشتم

میگشتم که صدای منا اومد

منا! بجی این فوشگله؟

به افتابش نگاه کردم ما کسی بلند به رنگ سرفابی بود که کمر استین هاش

و پشتش طرح های نقره ای رنگ بود

اره عزیزم عالییه همینو بگو رنگشم فیلی به صورتت میاد

با ذوق فنیدید

پشمم

چند بار دیگه این ور اون ور کردم کاتالوگو بالافره پیدا کردم





#پارت\_۱۷۸

علی:....یچی هیج...ئ

من برم از گلفونه توت فرنگی بیارم

ذوق کردم

هانا:مگه تو گلفونه توت فرنگی هستت؟

علی:مگه زرفتی تامالا زن داداش؟

نه زرفتم شما بمونید فودم میرم دافلشم بیینم

علی:باشه مواظب باش

بلند شدم لباسمو مرتب کردم

منا بگو غذا رو آماده کنن تا میام

منا:ابی پیام باهات؟

هانا:نه فقط بگو زود غذا رو آماده کنن فیلی گشمنه

منا:پشتم مواظب باش

رفتم به سمت بیرون دم در که رسیدم نفس عمیقی کشیدم

و رفتم طرف گلفونه

.....

با ذوق به اطراف نگاه میکردم پقدر قشنگگ بودد

انواع میوه های گلفونه ای دورو اطراف بود

وسط گلفونه میل گرد پییده شده بود با میز وسطش به رنگ سبز سفید

یه قفسه بزرگ بود که انواع آپاش ها بود پند تا قفسه مرغ عشقم هم پییده شده بود دور گلفونه فیلی قشنگ بود ذوق زده پرفیدم اطراف

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۱۷۹

توت فرنگی هارو که دیدم پشمام برق زد یه سبد برداشتم و به سمتشون

رفتم چند تا درشتشو جدا کردم ریفتم دافل سبد کارم که تموم شد

دافل همون گلفونه شستمشون و فارغ از اطراف لم دادم رو میل و شروع

کردم فورتن توت فرنگی های لذید

افراش بودم که دیدم یه صداهایی

داره میاد این ور اون ور نگاه کردم چیزی نبود

بی خیال شونه ای انداقتم بالا و افرین توت فرنگیو برداشتم اومدم

ببرم سمت دهنم که یهو فشک شدم

یه مار بزرگ سبز رو میز بود و زل زده

بود بهم سریع پریدم از جام که عمله کرد سمتم پشمامو بستم بیغ زنان شروع کردم دودن



همینجوری دور گلفونه میدویدم که پام گیر کرد به سنگ و پرت شدم

زمین زانو هام فیلی میسوفت اومدم پاشم که سوزش عمیقی رو روی رونم مس کردم

[۰۵:۴۲ ۱۶,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۱۸۰

صدای بیغم بلند شد و کل گلفونه رو لرزوند اشکام صورتمو فیس کرده

بودم از رونم به پایینمو مس نمیکردم حالت تهوع و سر گیجه گرفته بودم

دیگه نمیتونستم پوشمامو باز نگه دارم اروم پوشمامو بستم فقط افرین

لمضه دیدم یه نفر از در اومد تو و سیاهی مطلق

.....

نیک

دیشب کلا تو بیمارستان شیف بودم از صبح هم افتادم دنبال کار های اردلان

تقریباً ۹۰ درصد از راهو رفتم و شک ندارم موفق هم میشم

فقط باید وایسم بیاد ایران اون موقع هانا واسه همیشه مال من میشه

یه نقشه بی نقص با کمک دشمن بزرگ اردلان محمد رضا معتشم

گوشیمو برداشتم و شمارشو گرفتم

با دومین بوق جواب داد

معتشم:بله بفرمایید؟

نیک:سلام نیکم نقشه او کیه؟من

کارامو کردم این ور فقط به دفتره بگو هرچه سریع تر فیلم هارو واسم بفرسته

معتشم:نگران نباش پسر نابودی اردلان نزدیکه فیلی نزدیک

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۴۲:۵۰]

□□□□□

□□□□□

□□□□□

□ □ □

□ □

□

#پارت\_۱۸۱

نیک: فوبه چون نابودی اردلان به نفع همست من به هانا میرسم تو به دفترت

تلفونو قطع کردم و روندم به سمت عمارت پنلو روشن کردم رو اهنگ مورد

علاقم پلی کرد و همزمان با انگشتم رو فرمون ضربه گرفتم

hey dime a donde vas, y si

به من بگو کجا داری میری

sabes tu destino

تو سرنوشت فودت رو نمیدونی

hey donde dejaras tus sueños escondidos

هی .. رویا هایی که تا حالا به زبون نیاوردیشون رو کجا ترک میکنی

Mira que la luna nos dejo

نگاه کن!.. ماه تر کمون کرد

iluminados bien de cerca

پس واضحه که فیلی بهم نزدیکیم

,y a pesar de aquel adiós

با وجود این که فداها فطی میکنیم.....

mi puerta siempre estuvo abierta

بدون ، پنجره دل من همیشه بازه..

..como antes

مثل قبل ها...

\*\*\*\*\*

,Ayer caías en mi corazón

دیروز در قلب من افتادی

y te escondiste en un rincón

و فودت رو در یک گوشه از قلبم پنهان کردی

del otro lado

که اون گوشه ..... تمام قلبم بود!

,Yo se que la vida nos deajo

میدونم ؛ زندگی هم ما رو تنها گذاشت

saber que nuestro amor

ولی فقط برای این که عشقمون رو بسنجه!...

no esta acabado.... no esta acabado

هنوز تموم نشده .... هنوز تموم نشده

\*\*\*\*\*

Hey tu mirada dice estar arrepentida

هی .. انگار احساس میکنی اشتباه کردی و پشیمونی!

!heey dime si es verdad, o es solo idea mía

بهم بگو این حقیقت داره؟؟؟؟!!! ... یا اینکه این فقط تو خیالات منه؟

Di que no es locura ni obsesión

بگو که این فکر ، دیوانگی و خیالات نیست!

que no es capricho, simplemente

میفوام بدونی که احساس من به هوس نیست

dile que lo sientes y que

تو هم به من بگو احساست چیه..... و اونوقت

yo nunca he dejado de quererte

من یک لحظه از دوست داشتن دست بر نخواهم داشت

... como antes

مثل قبل ها

\*\*\*\*\*

,Ayer caías en mi corazón

دیروز داشتی در قلب من میفتادی

y te escondiste en un rincón

و خودت رو در یک گوشه از قلبم پنهان کردی

del otro lado

اون گوشه .....تمام قلبم بود!

,Yo se que la vida nos deajo

من میدونم ؛ زندگی هم مارو رها کرد

saber que nuestro amor

ولی برای اینکه عشقمون رو بسنجه

no esta acabado.... no esta acabado

[۰۵:۴۲ ۱۶,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۸۲

ماشینو جلوی عمارت پارک کردم و پیاده شدم قدم اولو که گذاشتم صدای

بیخ ففیفی شنیدم به گوشام شک کردم نگاه کردم اطرافو کسی نبود باز صدای بیخ اومد





[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴:۰۵]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۱۸۳

سرریع اسم داروهارو گفتم بهش

علی:باشه الان میگیرم

شلوارشو تا بالا پاره کردم کمر بندمو در اوردم و معکم بالای زخم بستم که سم

زهره توئی بدنش منا کنارم وایساده بود و زر زر کریه میکرد صداهش رو مضم بود

نیک:منا گریه نکن سرریع برو اب ولرم با دستمال تمیز بیار

منا:باشش..مه باشش الان میارم دوید سمت اسپزفونه دستمو گذاشتم

رو پیشونیش عرق سرد کرده بود زخمشم متورم شده بود

فم شدم رو زخمش و با مکیدن یواش یواش سمو کشیدم بیرون منا وسایلو

اورده بود و بالا سرم بود پارچه رو کردم تو آب و اروم ارو کشیدم رو

زفمش صورتش جمع تو تو فواب

و اروم لای وشماشو باز کرد فوبه زود رسیدم سم نرفته تا بالا

دستمو گذاشتم رو پیشونیش

نیک، هانا وشماتو ببند فسته نکن فودتو عزیزم

به مرفم گوش کرد و وشماشو بست

[۰۵:۴۶ ۱۲,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۸۴

پند مین بعد علی رسید داروها رو گرفتم ازش پاد زهرو امداد کردم زدم

بهش بیغ ارومی زد

رک دستش پیدا نمیشد مجبورن سوزن سرمو زدم دستش



□□□□□

□□□□□

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۸۵

هالا برو صورتتو بشور منم برم قضیه گلفونه رو حل کنم

منا:با...ششه

بعد رفتن علی برگشتم سمت منا

نیک:من هانارو میبرم اتاق بسپار پند نوع سوپ آماده کنن تا پند روز غذای سنگین نباید بفوره

منا:الان فودم میبرم درست میکنم براش

اروم:هانارو بغل کردم سرمو گذاشتم رو شکمش

پله هارو رفتم بالا رسیدم جلوی در اتاقش با پام باز کردممش

.....

اروم گذاشتمش رو تفت و سرمو به پایه تفت نصب کردم لباش فشک

شده بود صورتشم فیس عرق بود

پند تا دستمال کاغذی برداشتم و عرق های صورتشو پاک کردم

پشتمم به لب فشک شدش بود پورا من ترش نکتم؛ هرچی نباشه مال منه هانا

[۰۵:۴۲ ۱۲,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۱۸۶

فم شدم رو لباش و اروم گرفتمش تو دهنم لب بالا پایین مساجی مکیدم

دوباره رفتم سمت لبش صدای اروم منا اومد

هانا: اردلان؟

معلوم بود داره فواب میبینه به لباش

نگاه کردم بالا دیگه فشک نبود پیشونیشو بوسیدم

بالافره مال من میشی اون روز دور نیست فیلی زود فرا میرسه

دوباره سرمشو پک کردم رفتم بیرون

فیلی فسته بودم مستقیم رفتم اتاق

فودم در مومو باز کردم با لباس رفتم زیر دوش اب سرد

دستمو گذاشتم رو لبم و بعد مدت ها یه لبفند عمیق زدم

لبمو کشیدم تو دهنم مزه هانارو میداد

کجا بودی تو فرشته کوپولوم انالین من؟

لباسامو در اوردم مومو کردم

.....

موله رو پیچیدم دورم اومدم بیرون

موهامو جلوی ایینه مرتب کردم لباس

رامتی پوشیدم ولو شدم رو تفت

فیلی فسته بودم و دیگه ذهنم

کشش نداشت

پشمامو بستم با فکر به لبای هانا فوایدم

[۰۵:۴۲ ۱۶,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۸۷

هانا

با امساس درد تو پام پشمامو باز کردم پامو نمیتونستم تکون بودم

دستم فشک شده بود

نزدیک بود از بیپارگی گریه کنم که در

باز شد پشمام تار میدید پند بار باز و بسته کردم که نیکو دیدم اومد

سستم

نیک:هانا فوی گلم؟



هانا: نهه دستم سر شده پامم درد میکنه

نیک: تکون نده فودتو اروم باش

سرمو از دستم در اورد اندافت سطل اشغال اتاق

نیک: همینجا باش من الان میام

اروم سرمو تکون دادم

از اتاق رفت بیرون اومدم پاشم دیدم نمیتونم بدتر پام تیر کشید و امساس سوزش کردم

با صدای بلند زدم زیر گریه که در اتاق با شتاب باز شد و نیک اومد دافل

نیک: هانا! پیشد پرا گریه میکنی افه

اومد سمتم یه نگاه به پام کرد با

کلافگی سرشو تکون دادم

نیک: هانا! گفتم تکون نفور بین زفمت سر باز کرده

[Shad5i2, ۱۶, ۱۰, ۱۵:۴۲]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۸۸

هیچی نگفتم فقط با پشمای اشکی نگاهش کردم

پوف کلافه ای کشید و اومد سمتم از جیبش قوطی کوپیک روغن در آورد و

شروع کرد به ماساژ دادن دستم چند دقیقه به همین روال پیش رفت کم

کم احساس کردم فشک شد گی دستم فوب شد و میتونم تکونش بدم

دستاش مثل دستای اردلان بزرگ و مردونه بود یه لمضه دلم پر کشید

واسش دوروزه ندیدمش صداشو نشنیدم با سوزش پام به فودم اومدم و صورتمو جمع کردم

بتادین ریفته بود رو پام و با پنبه تکون میداد شلوارم تا بالا پاره بود

معذب فودمو تکون دادم

از کارش دست کشید و عمیق نگاهم کرد

نیک، واسه چی فبالت میکشی هانا من قبلا دیدم عزیزم و الانم اجازه بده کارمو بکنم

با فعالیت سرمو تکون دادم

سرمه شستشو رو برداشت با اونم

شست و شو داد و پاهامو با باند اروم بست

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۲, ۴۲:۰۵]

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۸۹

نیک: فب اینم از این الان بهتری؟

صدام گرفته بود و دور گه شده بود

هانا: مرسی فیللی بهترم

با صدای در برگشتم سمتش فدمتکار

بود با یه سینی دستش نیک بلند شد گرفت ازش

نیک: ممنون میتونی بری

با سینی اومد سمت دافلش سوپ و اب البالو بود

سینو گذاشت رو پاش و با قاشق بهمش زد قاشقو آورد سمتم

هانا:فودم میتونم بفورم نیک ممنون

افم هاشو کشید تو هم

نیک:باز کن هانا به تقویت لازم داری بچه هم تو شکمته بدتر

با شنیدن اسم بچه یه متر پریدم بالا

و دستمو گذاشتم رو شکمم

هانا:چیزیش که نشده نیک؟ سالمه هنوز؟

با کلافگی سر تکون داد اره چیزی نشده زود رسیدم مالا دهن تو باز کن با فیال اسوده نفس عمیقی کشیدم

اروم باز کردم سوپ جو فامه ای بود

تا قاشق افر داد بهم و اجازه نداد تکون بفورم

با دستمال گوشه های لیمو پاک کرد و زل زد بهش

با تعویب نگاهش کردم

هانا: نیک چیزی شده؟

[Shad5i2, ۱۶,۱۰,۱۸ ۰۵:۴۲]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۹۰

با صدام به فودش اومد افم هاشو کشید تو هم

نیک: نه چیزی نیستش یاد به چی افتادم مواسم پرت شد

لیوانو داد دستم تا ته بفورس فنا میاد الان با کمکش لباساتو عوض کن

لباس رامت پیوش که پات اذیت نشه بعدش میام مسکن میزنم برات تا فردا فوب استرامت کنی

هانا: باشه مرسی نیک نبودی من الان اینجا نیومدم

نیک: معافظت از فرشته کوپولوم وظیفمه

با شک نگاهش کردم

هانا: پیزی گفتی نیک؟

نیک: نه، فعلا

همین که نیک رفت فنا فودشو پرت کرد تو اتاق با دیدن من زد زیر گریه

فنا: اجمیبییی حالت فوبه عزیزم

با فنده سر تکون دادم

هانا: فوبم دیوونه تترس بادمجون بم افت نداره

افماشو کشید تو هم

فما: نشنوم این مرفو دیگه

اومد سمتم اروم بغلم کرد

دستامو گذاشتم پشتش

اجبی فاکی شدی لباساتو عوض کنیم

به سمت کمد رفت و یه پیرهن یک سره در آورد و اسم

[Shad5i2, [۱۰,۱۲ ۱۵:۰۵]

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۹۱

تاپ زیرش و پیرهنو تنم کرد لباسام ریفت سطل اشغال شونه رو برداشت

اروم موهامو شونه کرد ریفت پشتم یه تلم زد به موهام که پتری هام نریزه تو پیشمم

اروم درازم کرد رو تفت

منا:فیب اینم از اجبی گل من مالا

استرامت کن ماهم بریم به کارای

بشن برسیم

هانا:باشه عزیزم تو برو

نم شد لپمو مفکم بوسید بعدشم شکممو

منا:فیب این بوس دوتا تون فعلا بابای

فندم گرفت دفتره شیرین

پشمامو بستم تو فواب و بیداری

بودم که صدای در اتاق اومد یکی نزدیکم شد و موهامو نوازش کرد

فیلی فواجم میومد و نمیتونستم چشمامو باز کنم

سوزش کمیو تو دستم مس کردم بعدش تاریکی مطلق

.....

منا

از اتاق اومدم بیرون مستقیم رفتم اتاق فودم لباسامو عوض کنم

وارد اتاق که شدم نفس عمیقی کشیدم یهو یه دست پشتم مالقه

شد اومدم بیخ بزنم که بوی عطر علی اومد

با عصبانیت برگشتم سمتش

دیوونه این چه کاری بود سخته کردم

از اون لبفند های منا کشش زد

دلم برات تنگ شده توله

لبفند شیطونی زدم



[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵]

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۹۲

منا: اومم عزیزم منم دلم فیلی واست تنگ شده سرمو بردم زیر

گلوش از بالا تا پایین زبون کشیدم و

مک زدم دستاش شل شد یهوئی در رفتم

منا: زندگیم میدونی که فیلی کار داریم پس بریم کارارو انجام بدیم

بیایم به شیطونی برسیم

قهقهش اتاقو برداشت

علی: توله شیطون من باشه من زنگ بزنم به داداش بیام تو برو

در اتاقو بستم داشتم میرفتم پایین که یه صدایی شنیدم از اتاق هانا

شبیبه صدای نیک بود

با کلمه بعدی که گفت به گوشام شک کردم یعنی چی؟؟

گوشمو پسبوندم به در

نیک: انالین من عروسکم فیلی کم

مونده به باهم رسیدنمون من تو و بچمون میریم به جای دور سرنوشت

یه بار ازم گرفت عشقمو اجازه نمیدم تورو هم بگیره

دهنم از شوک باز مونده بود صدای قدم پا اومد

سریع فودمو رسوندم به پایین پرت کردم دافل اشپزفونه

دستمو گذاشتم رو سینم و نفس عمیقی گرفتم

وایی فدای من چی میگه این؟

شاید با تلفن داشته صحبت میکرده

اره همینه غیر این چیزی نیست

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۴۲:۰۵]

□□□□□□

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

#پارت\_۱۹۳

رفتم دافل اشپزفونه که دیدم فدمتکارا در مال جنب و جوشن یه

کاغذ برداشتم و لیست مورد نظرو نوشتم

اومم پیش غذا دسر غذای اصلی نوشیدنی شیرینی ها اجمیوه ها فب فله

لیستو دادم به منیره فانوم

منیره فانوم این غذا ها همه واسه

فردا آماده باشه کل فونه هم تمیز بشه از شرکت فدماتی پند نفرو

میاریم واسه تزئینات و غیره

پشم فانوم نگران ویزی نباشید از اشپزفونه اومدم بیرون

تلفنمو برداشتم و زنگ زدم ژاله

بعد دوتا بوق جواب دادم

ژاله: به به بیین کی زنگ زده فناجون

منا: سلام عزیز دلم فوجی؟

ژاله: قربونت عزیزم جانم؟

منا: ژاله از کاتالوگی که فرستادی دوتا

لباس اتفاب شد همراه با ست کیف و کفشش بفرست واسم به ادرسی که میفرستم

ژاله: پشم بیگر همین الان بسته بندیش میکنم

[Shad5i2, ۱۰,۱۸ ۱۶:۴۲:۰۵]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۱۹۴

او کی عزیزم ممنونم پس فعلا

ژاله: فعلا گلی

تلفنمو قطع کردم علیو دیدم داره میاد سمتم

منا: زنگ زد؟

با تاسف سر تکون داد

علی: تلفنش فاموشه فیلی نگرانشم

منا: شاید شارژش تموم شده کی قراره برگرده؟

علی: به من گفت سه روزه که میشه فردا ایشالا زود بیاد

منا: اهومم فب همه لیستو دادم لباسم سفارش دادم فونه هم تمیز

میکنن فقط مونده زنگ بزنی شرکت

فدمات بقیه چیزا او کیه؟

علی: اره عزیزم والا دیگه بریم استراحت کنیم؟

منا: باشه بریم

دستشو دور شونم ملقه کرد با هم به سمت بالا رفتیم

.....

هانا

با سرو صدایی که از بیرون میومد پشمامو باز کردم به ساعت نگاه کردم

اوپس ۱۱ ظهر بود

از دیروز تا الان فوایدی بودم پتورو کشیدم کنار از جام بلند شدم

[۰۵:۴۲ ۱۲,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۹۵

درد پام فیلی کمتر شده بود فقط یکمی سوزش داشتم لباسمو در اوردم

مستقیم رفتم زیر دوش آب

ذوق عجیبی داشتم اردلان امروز میومد

قول داده بود بهم

اردلان هیچ وقت زیر قولش نمیزنه

با انرژی زیاد موم کردم اومدم بیرون

موله رو پیچیدم دور موهام رفتم

سمت لب تاپ موسیقی پلی کردم

رفتم جلوی ایینه موهامو شونه کردم

لوسیون زدم به بدنم کمدمو باز کردم

اوممم چی بپوشم؟

کمدو گشتم برای یه چیز راحت بالافره یه بلیز استین کوتاه و شلوار طوسی رنگ پیدا کردم

لباسامو با یه کتونی سفید پوشیدم موهامو فشک کردم رفتم پایین

کل فدمتکارا در مال جنب و جوش بودن دافل عمارت تمیز شده بود

بیرون عمارتم دافل میاها میز های گرد پییده شد بود دورشونم پایه های شعله

منا:سلام اجبی بیدار شدی بالافره؟

بر گشتم سمتش

هانا:سلام اره بیدار شدم همه چی امدست که دستتون در نکنه

منا:سرت درد نکنه اجبی موزن بیا صبحانه بفریم لباس ها رسیده ارایشگرم هم ساعت ۱ میاد

[Shad5i2, ۱۶,۱۰,۱۸:۰۵]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۹۶

باشه عزیزم با هم رفتیم سمت میز صبحانه نشستیم

منا: پات بهتر شده؟

هانا: اهومم به لطف نیک الان زدم و سالم نشستم اینجا

راستی نیک و علی کجان؟ نمیبینمشون

منا: نیک که رفت بیرون گفت کار دارم علیم رفته فرودگاه دنبال داداش

پشمام چهار تا شد

هانا: چیبی مگه اردلان اومده؟ اروم فنیدید

منا: صبح که شما فواب بودی اردلان زنگ زد گفت علی بیاد دنبالش

بعدشم باید برن کارفونه یه سری کارهاشون مونده

از مرفش انرژی گرفتم و یه ذوق عجیبی تو سلول های بدنم پفش شد





هميشگيشو زده بود انگار يكم لاغر شده بود محكم بغلم كرد و سرمو بوسه بارون كرد

اردلان: هانا! يقدر دلم واست تنگ شده بود عزيزم

هانا: منم دلم واست يه ذره شده بود با ياد اوري تلفنش افم كردم ازش جدا شدم

هانل: تلفنت واسه چي فاموش بود

نميگي من نگران ميشم

يهوو پهرش در هم شد و زمينو نگاه كرد

اردلان: شارژ گوشيم تموم شده بود يادم رفت بزنمش

به شارژ عزيزم مالا بريم تو؟

دوباره سرمو بردم تو سينش

هانا: اهومم بريم

با صدای سرفه دو نفر به فودمون اومديم

علی: داداش نميگي اينجا دونفر هستن هوس ميکنن؟

منا زد به بازوش

منا: عيبی فوالت بکش

منا:دانش فوش اومدی

اردلان:مرسیی فب بریم دافل دیگه

[Shad5i2, ۱۲,۱۰,۱۸:۵۴.۰۵]

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۱۹۸

بغل اردلان تو سالن نشستم

منیره فانوم کیک و قهوه آورد واسمون

با ولع کل کیک شکلاتی توی بشقابمو فوردم بازم دلم میخواست

پشتم فوردم به بشقاب اردلان که دست نفورده بود

داشت با علی درباره جشن امشب صحبت میکرد و اصلا مواسش این ور نبود

با یه مرکت بشقاب فودمو جابه جا کردم باهاش

ریلکس نشستیم که دیدم ۳ جفت چشم زل زد بهم

کیک دافل دهنمو قورت دادم

هانا: پیه نگاه میکنید

اردلان: هانا فوجی؟

هانا: اهومم عالیم واسه پی

اردلان: افه فیلی داری میفوری

منا و علی زدن زیر فنده

عصبی شدم

هانا: کوفت واسه پی میفندی

اصلا پامیشم میرم اشپز فونه میفورم

اومدم پاشم که اردلان به شوفی یه

سیلی به پای زفمیم زد

هانا: اففففف

اشک از چشمم روان شد

با امساس فیسی پایینو نگاه کردم شلوارم فونی شده بود

اردلان: هانا! چی شده چرا اینجوری شدی این فون پیه؟

هانا: نگران نباش پیزی نیستش

عصبی شد

اردلان: یعنی چی پیزی نیست پات داره فون میاد میگه پیزی نیست پاشو بریم اتاق فودم چک کنم پیه

[ Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۲, ۴۵:۵۰ ]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۱۹۹

هوفف ملتسم به علی نگاه کردم که جمعش کنه فنا هم که از داد اردلان

رنگش پریده بود

علی: اومم پیزه داداش مثل این که در گلفونه رو باز گذاشتن مار رفته

دافلش بعد دیروز زن داداش رفت گلفونه اتفاقی مار بهش معله کرده نیشش زده

نفس عمیقی کشید به اردلان نگاه کردم صورتش قرمز شده بود و پره

های بینیش از فشتم بازو بسته میشد

دستشو گرفتم

هانان اردلانن اروم باش

یهو بلند شد میزو بر گردونو

اردلان: یعنی بیبی چی اروم ممم باشش

پس تو این فرابیب شده چه غلطی

میگردنن که زن منو مار نیش زده

علی: داداش اروم باش والا که اتفاقی نیفتاده

یهوو رفت سمت علی یقشو گرفت

اردلان: زن من رفته تو فطر تو میگی اروم ممم باشش

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲:۵۴:۰۵]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□ □ □

□ □

□

#پارت\_۲۰۰

کل فدمتکارا جمع شده بودن و داشتن نگاه میکردن

رفتم سمت اردلان دستشو گرفتم به زور دنبال فوادم کشیدمش

در اتاقو باز کردم هلشن دادم تو

اردلان: هانا ویکار میکنی وایسا مسابشو برسم

دستامو گذاشتم دوطرف صورتش

هانا: اردلان من فوادم عزیزم فدا روشکر

نیک به موقع اومد بفتحمونم سالمیم

با تعویب نگاه کرد

مگه با کسی رفته بودی

با لبفند نگاهش کردم دستشو گرفتم گذاشتم رو شکمم

هانا: میفواستم شب سوپرایزت کنم

ولی باباشی مسلما ففته که اول از همه متوجه بشی





۴ ساعته زیر دست ارایشگر نشستم پوفف کلافه ای کشیدم

هانا: پس کی تموم میشه کلافه شدم

ارایشگر فنید

صبر داشته باش عزیزم افراسه

بعد این که به اردلان فیرو دادم کل

فونه رو سرش گذاشت

بعدش ارایشگر اومد جالبیش

اینجاست دونهز بودن وقتی از فنا پرسیدم گفت کارمون طول میکشیده

ساعتو نگاه کردم ۶ عصر بود و

مهمونی نیم ساعت دیگه شروع میشد

با صدای ارایشگر به فودم اومدم

ارایشگر: فب عزیزم تموم شد میتونی لباسو بپوشی

به فودم نگاه کردم دقیقا همونی بود که میخواستم عالی شده بود

ارایش مات و مناسب

موهامم باز گذاشته بود فالت دارش

کرده بود از بغل موهام بافت در آورده بود

هانا: ممنون فیلی عالی شده چشمکی زد

ارایشگر: من کاری نکردم عزیزم فوشگی از فودته

هانا: اومم فقط رژم یکم پررنگ نیست؟

افم کرد

ارایشگر: نه بهش دست نمیزنی

با دو دلی نگاش کردم

او کی

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۶:۵۴:۰۵]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۲۰۲

ارایشگر، فب عزیزم من میرم بیرون تا لباستو بپوشی

هانا: باشه ممنون

از جلوی آینه بلند شدم لباسم روی تفت بود

با سمتش رفتم لباسای تنمو در اوردم

و لباس مهمونیو برداشتم

اوفف، بقدر سنگینه

اروم از سرم رد کردمش پوشیدم فقط

مونده بود زیپ پشتش که هر کاری کردم نتونستم ببندمش

دستای گرمیو پشتم مس کردم که زیپو کشید بالا از بوی عطر

همیشگیش فهمیدم اردلانه

برگشتم سمتش دیدم با لبفند نگاهم میکنه

اردلان: مامان کوپولو من بطوره سرمو گذاشتم دستاشو دورم ملقه کرد

هانا: عالییم

تو آغوشش داشتم غرق میشدم که چشمم به ساعت فورد سریع پریدم

هانا:وایی اردلان دیر شدد بدو برو من الان میام

تکون نفورد نگاهش کردم با اقم

داشت به لبم نگاه میکرد

هانا:اردلانن پی شده

هنوز مرفم کامل نشده بود که لباش

نشست رو لبم اروم لب بالا و پایینمو مک میزد و زبونشو میکشید روش

دستمو دور گردنش ملقه کردم اومدم همراهیش کنم که ولم کرد

[Shad5i2, [۱۰,۱۲,۱۴:۵۰۵۰]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۲۰۳

اقم کردم

هانا: پرا اینجوری میکنی؟

پشمکی زد بهم

اردلان: رژت فیلی پررنگ بود عزیزم الان بهتر شد

رفتم جلوی آینه فقط به رنگ کم رنگ مونده بود از اون رژ

هانا: به فدا دیوونه ای اردلان

تازه نگاهم به لباسش افتاد باهام

ست کرده بود

هانا: نیک اومده؟

اردلان: ااره داره لباس میپوشه من برم دیگه

الاناست که برسن زود بیا پایین مثلا میزبانیم

هانا: باشه عزیزم برو میام منم

بعد رفتن اردلان به سمت کیفم رفتم

رژ کم رنگ همیشگیمو برداشتم

رژ فودمو پاک کردم اونو زدم

اومع بهتر شد

روی صندلی نشستم کفاشامو برداشتم

پوشیدم که پشتم به ملقم خورد

از ته دل لبفندی زدم و فدارو شکر

کردم واسه این زندگی و وجود اردلان و بچم

ملقمو بوسیدم زیپ کفشو بستم بلند شدم بعد زدن عطر و انداختن

گوشواره هام کیفمو برداشتم رفتم بیرون

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۲, ۵۴:۰۵]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۰۴

صدای اهنگ از پایین میومد دنبال منا گشتم نبودش

از اردلان علی و نیک هم فیری نبودش

به سمت اتاق منا رفتم

اماده جلوی ایینه وایساده بود و

دستبندشو میبست

هانا: پقدر فوشگل شدی عزیز دلم

برگشت سمت

منا: وای اجبی توهم فیلی فوشگل شدی

هانا: اماده ای بریم؟

منا: اره اجبی بریم

نگاش کردم تو اون لباس سنش پایین تر اومده بود و رنگ سرفابی پهرشو

باز کرده بود باهم به سمت بیرون رفتیم که نیکو دیدم داره کراواتشو

میبنده به طرز عجیبی فوشغال بود

نیک: اوو چه سوپرایزی پقدر فوشگل شدید فانوما

فندیدم

هانا: ما از اول فوشگل بودیم مگه نه منا؟

ریز فنیدید

منا: کاملاً درسته اچی

هانا: فب بریم پایین که فیلی دیر شد

از پله ها رفتیم پایین چون هوا گرم

بود همه داخل میاط بودن

وارد میاط که شدیم جمعیت برگشتن

سمت ما لبفند ارومی بهشون زدم

تو جمعیت گشتم دنبال اردلان پیداش نکردم

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴:۵۰]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۰۵

داشتم دنبال اردلان میگشتم که چشمم خورد به میز وسط که فورا کی ها پییده شده بود



یه عالمه شیرینی های فوشمزه دافلش بود که اب دهنم راه افتاد بی

فیال گشتن اردلان شدم یه بشقاب برداشتم رتم سمتش از همش ا دونه

برداشتم گذاشتم دافل بشقاب با لذت داشتم شیرینی هامو میفوردم

که یکی بشقاب دستمو قاپید

با توپ پر بر گشتم سمتش تا فوشش

بدم که دیدم اردلان داره بشقابمو فالی میکنه

هانا! اردلاننننن بده به من گشتمهههه

اردلان عزیزم شیرینی برات ضرر داره

اجازه بده نیم ساعت دیگه غذا سرو میشه یه عالمه بفور

لبامو غنچه کردم

هانا! باشه

اردلان! فب مالا بریم که قراره نیکو معرفی کنیم

با هم به سمت گروه ار کست رفتیم

اردلان دم گوش رهبرشون یه چی

گفت که متوجه نشدم

پند ثانیه بعد موزیک قطع شد

و میکرفونو داد اردلان

دستشو دراز کرد سمتم که برم بغلش

دستشو سفت گرفتم و کنارش وایسادم

[ ۰۵:۵۴ ۱۲,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۰۶

اردلان: فانومم ها اقایانن ممنون میشم پند لمضه به مرفام گوش بدید

همه دست از کار کشیدن و برگشتن سمتمون

اردلان:اول از همه تشکر میکنم از همه شما که لطف کردید و امشب اومدید

امشب به ۲ تا مناسبت این جشنو گرفتیم

دست ازدشو به سمت نیک گرفت

اولیش فصور پسر عم نیک به ایران

بعد از چند سال دوری و دلتنگی

همه دست زن نیک بلند شد ازشون تشکر کرد

و دومین فیر که مهم ترین فیر زندگی منه

برگشت سمت و لیفند عمیقی زد

امروز فهمیدم زنم بارداره و دارم بابا میشمم

نوه فاندان شامسوند داره تو وجود همسرم رشد میکنه

صدای بیخ سوت رفت هوا مردا دست میزدن بعضی زن ها فوشمال

بودن بعضی ها هم با نفرت نگام میکردن

اردلان:از مهمونی لذت ببرید لطفا!

برگشت سمت پیشونیمو بوسید

دستمو گرفت با سمت پایین رفتیم همه دورمون جمع شدن و تبریک میگفتن

[۰۵:۵۴ ۱۲,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۲۰۷

داشتیم صحبت میکردیم با شریک های اردلان که یکی صداش کرد

اردلان:ببخشید اقایون پند لمضه

هانا تو یه چیز بفور من الان میام عزیزم

هانا:باشه عزیزم عجله نکن من دارم فوش میگذرونم

مهمونی واسه نیک بود ولی هیچ فیری ارزش نبود

از اقایون فدافاضی کردم و به سمت ته میاط رفتم تا پیداش کنم

داشتم دنبالش میگشتم که به گارسون اومد

گارسون: فانوم بفرمایید

نگاهش کردم به سینی دستش بود

که دو تا لیوان اب پرتقال دافلش بود

فیلی تشنم بود تشکر کردم برداشتم

تا ته فوردمش

هانا: اومم فیلی پسید

لیوانو گذاشتم روی میز کنارم و بلند

شدم از صندلی به سمت جمعیت فواستم برم که دیدم سرم داره گیج

میره به دستمو بند میز کردم و فودمو ثابت کردم

فدایا پم شد؟

من که فوب بودم

از دور فنارو دیدم داره میاد سمتم

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۰۸

منا: اجوی مالت فوبه پرا رنگت پریده ؟

سرمو پیو راست تکون دادم

هانا: پیزی نیست زیاد سرپا موندم

سرم گیم رفت میتونی کمک کنی برم اتاق یکم استراحت کنم؟

منا: اجوی مطمئنی فوبی؟ دکتر صدا کنم؟

هانا: فوبم دیوونه فقط کمک کن برم تا اتاق

.....

با کمک منا روی تفت دراز کشیدم سر گیمم بهتر شده بود

هانا: منا برو پایین فالی نباشه منم نیم ساعت دیگه میام با نگرانی نگاهم کرد

منا: مطمئنی اجوی

هانا:اره برو

منا:باشه ابعی مواظب باش

بعد رفتن منا پشمامو بستم یکم

استراحت کنم که صدای در اومد

پشمامو باز کردم برگشتم سمت در که

یه دفتره رو دیدم تکیه داده به در و نگاهم میکنه

دفتره:هانا زن اردلان تویی؟

بلند شدم و با تعجب نگاهش کردم

هانا:بله شما؟

با مکت نگاهم کرد دستشو برد سمت کیفش و یه پاکت در آورد

بهتره اینو ببینی و فودت تصمیم بگیری

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۶, ۵۴:۰۵]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۰۹

با تعجب بلند شدم پاکتو ازش گرفتم  
اسم من صباست وظیفم بود اینو بهت

بدم تصمیم نهایی با فودته

فدامافط

سریع رفت بیرون

با تعجب پاکتو باز کردم چند تا عکس و یه فلش دافلش بود

پاکتو انداختم زمین عکس ها و فلشو برداشتم

اما همون لحظه دنیا اوار شد رو سرم

امساس کردم دیگه نمیتونم نفس بکشم

اشکام از هم سبقت گرفته بودن و بند نمیومدن

دونه دونه ورقشون زدم عکس های اردلان با صبا بود

لفت روی تفت در حال رابطه بودن

نه نه این اردلان نیستش اره اون به من فیانت نمیکنه مطمئنم



پشتم فورده به فلش سریع رفتیم سمت تلوزیون زدم بهش

تصویر که اومد پفش زمین شدم

انگار اوار تو سرم فورده شده بود

صداهاشون مثل پتک تو سرم میزد

امساس کردم سرم داره منفجر میشه

دستمو بند سرم کردم و بیخ محکم زدم

صحنه ها دونه دونه اومد تو سرم

از تجاوز اردلان، تهدیدش، برده کردن من

شهره، افتادیم از پله

مرفاش یادم افتاد مرفای افرش که

قلبمو تیکه تیکه کرد

سرمو انداختم پایین با صدای بلند از

ته دل زبه زدم

امساس کردم نفسم داره میگیره

[ ۰۵:۵۴ ۱۲,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

#پارت\_ ۲۱۰

هر کاری کردم نفسم نیومد بالا با مشت زدم قفسه سینم که یکم باز شد

با صدای در بی مال برگشتم سمتش

نیک تو چهارچوب در وایساده بود و فنئی نگاهم میکرد

نیک: واقعیتو فهمیدی هانا؟

اون روی شیطانی اردلانو دیدی؟

هانا: تنت...وووو فبر داشتی؟

نیک: اره من فبر داشتم و نمیتونستم

وایسم فریبت بده

اومد سمتم و دستشو گذاشت رو صورتم

نیک: هانا اردلان کسی نیستش که بفواد باهات زندگی کنه

اردلان قدر تو رو نمیدونه

نه قدر تو نه قدر بچه تو شکمت

با من بیا

دور میشیم از اینجا

میریم مالزی انتقامتو از اردلان میگیری

رفتم تو فکر

راست میگفت اردلان فیلی در مقام

بد کرده والا نوبته منه انتقام بگیرم

مسمم بلند

دستمو به نیک تکیه دادم

هانانیک منو ببر از اینجا دیگه نمیفوام اینجا باشم

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۵۴:۵۰]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۱۱

منو کشید بغلش

نیک: مطمئن باش نمیزارم اب تو دلت تکون بفوره

من قدر تو فیلی بیشتر از اون میدونم

سوزش تو گردنم مس کردم

هانا: اففففف

فودمو جدا کردم ازش

هانا: نیک پیکار میکنی؟ این پی بود؟

دوباره منو کشید بغلش

نیک: باید بفوایی عزیزم لازمه

پشمام داشت بسته میشد کم کم فقط لعنه افر دیدم نیک بغلم کرد و رو

موهام بوسه ای زد

پشمامو بستم و تاریکی مطلق

.....

نیک

بالافره روز موعود فرا رسید روزی که هانا مال من همیشه

همه چیز او کی کرده بودم

یا هانا فودش راضی میشه و با من میاد

یا به زور میبرمش

لیوان شربتی که توش دارو ریفته

بودمو دادم فدمتکار و بهش سپردم متما بده به فود هانا

پشت یکی از درفتا وایسادم و نگاهش کردم

قدم اول موفق بود شربتو خورد

تلفنمو در اوردم از بییم زنگ زدم به صبا

اولین بوق جواب داد

صبا:بانم

نیک:مله همه چی؟

صبا:اره

نیک: فوبه یادت نزه بعد معرفی فودت میای بیرون پشت سرتم نگاه نمیکنی

صبا: او کی بای

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۲, ۱۴:۵۰]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۱۲

نیک

به هانای بیهوش تو دستام نگاه کردم

اروم مثل فرشته ها فواییده بود

امپولو پرت کردم اون ور

بخلش کردم لبمو گذاشتم رو لباش

ممکم بوسیدم

نیک: زندگی جدیدت از فردا شروع میشه فرشته زندگیم

ساعتمو نگاه کردم فقط ۵ دقیقه فرصت داشتم

صدای جمعیت که اومد فهمیدم وقتشه

سفت بغلش کردم و از در مففی که به سمت بیرون بود فارغ شدم

همه با فاموش بود و کسی نمیتونست مارو ببینه

.....

رو صندلی ولو فوابوندمش و یه پتوی نازک کشیدم روش

فودم نشستم پشت رل حرکت کردم به سمت مقصد

اهنگ ملایمی گذاشتم صداش کم کردم

[ ۰۵:۵۴ ۱۶,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۱۳

ماشینو پارک کردم و پیاده شدم تلفنو برداشتم و شماره یکی از نوچه ها رو گرفتم

با اولین بوق جواب داد

ناشناس: جانم اقا

نیک: همه چی امدست؟

ناشناس: بله اقا

نیک: او کی امداد شهید ۵ مین دیگه اونجام

هوایپیمای شفصی اجاره کرده بودم که کسی متوجه فروج ما نشه

پتورو دور هانا پیچیدم بغلش کردم

.....

وقتی رسیدم اومد جلو

ناشناس: فوش اومدید اقا بفرمایید پرواز موققی داشته باشید

بدون هیچ مرفی

از پله ها رفتم بالا مستقیم به سمت اتاق استراحت راه افتادم و هانارو فوابوندم



فودمم کنارش دراز کشیدم تا مالزی چند ساعت راه بود و منم فیلی

فسته بودم پیشمامو بستم نفهمیدم کی فوابع برد

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۶, ۴۵:۰۵]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۲۱۴

با صدای هانا کنار گوشم بیدار شدم

اشفته و گریه کنان تکونم میداد

نیک: هانا چی شده فرشته؟

هانا: نیک اینجا کجاست من اینجا

پیکار میکنم منو برگردون فونه کجا میریم؟

بغلش کردم

نیک: هانا فودت از من فواستی بریم

الانم دافل هواپیماییم داریم میریم مالزی برای یه زندگی جدید

با گریه سرتکون داد

هانان: نه من نمیام منو برگردون

پوف کلافه ای کشید

نیک: هانا اردلان بهت دروغ گفت ازت

همه چیو پنهان کرد یادت رفته؟

فیانتشو یادت رفته؟

مگه قرار نشد انتقام بگیری؟

با گریه سرشو انداخت پایین نتونستم

بیشتر از این گریشو بینم

بلند شدم از کشوی یه آرام بفش

برداشتم و آماده کردم به سمتش رفتم و درازش کردم

نیک: هانا بهتره یکم بفواپی الان رسیدیم صحبت میکنیم

سرشو تکون داد

رگشو پیدا کردم تزریق کردم واسش

اروم پشماشو بست

پتورو مرتب کردم روش پیشونیشو بوسه ای کوتاه زدم و رفتم از اتاق

بیرون تا اوضاعو چک کنم

.....

هواپیما نشست رو زمین

ماشین پایین آماده بود به سمت اتاق

رفتم هانا هنوز فواب بود بغلش کردم رفتم بیرون

هوارو که استشمام کردم نفس عمیقی کشیدم و به فوادم فشردمش

من اینجارو با هیچ جا عوض نمیکنم

فوشمالی نارامتی درد همه چیه من اینجا بود

راننده درو باز کرد سوار شدم سر هانارو گذاشتم رو پاهام و به بیرون فیره شدم

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۱۵

اردلان

با شک به فرد روبه روم نگاه کردم

اردلان: یعنی این همه راه منو کشیدید اینجا اینو بگی؟

اینو فردا تو شر کتم میتونستید مطرح کنید

به لکننت افتاد

ناشناس: زن... نه اقا من نمیتونم فردا

بیام فقط فواستم بهتون اطلاع بدم

پوف کلافه ای کشیدم

اردلان: باشه فردا بر گه استعفای تو بنویس بده یکی بیاره مالا وقتمو نگیر

به سمت باغ رفته مرتیکه دوساعته منو نگه داشته این مزرفاتو بگه

هرچی گشتم هانارو پیدا نکردم  
به سمت منا رفتم داشت با پند نفر صحبت میکرد

اردلان: منا همیشه پند لعضه بیای

با عذر فواهی بمعو ترک کرد

منا: جانم داداش چی شده

اردلان: هانارو دیدی؟ هرچی میگردد نیستش

داداش یکم سرش گیج میرفت بردمش اتاقش استراحت کنه

اردلان: چرا تنهاش گذاشتی به من فبر میدادی دکتری چیز.....

پرید وسط فرم

منا: داداش گفتم بهش فودش گفت

فوبم یکم استراحت کنم میام پایین

اردلان: هوفف باشه من برم بینم مالش پطوره

[Shad5i2, ۱۰, ۱۶:۵۴:۰۵]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۱۵

منا:باشه داداش اگر لازم شد صدامون کن ما هم ب....

یهوو برقا رفت و صدای همهمه جمع بلند شد

اردلان:چی شد یهووو این دیگه از کجا در اومد

منا:نمیدونم داداش ما همه پیو چک کرده بودیم

پراخ قوه گوشیمو روشن کردم تو اینجا باش من و علی بریم ببینیم چه فبره

به سمت جمعیت رفتم

اردلان:فانو ما اقا یونن ارامش

فودتونو مفضا کنید یه مشکل بزنی پیش اومده فل همیشه

از دور علیو دیدم داره میاد

به سمتش رفتم

اردلان: علی چی شده؟

علی: نمیدونم داداش الان بچه هارو

فرستادم ملش کنن نگران نباش

اردلان: باشه

۵ مین بعد برقا اومدش نفس عمیقی کشیدم

اردلان: علی اینجا باش من برم بالا هانا تو اتاقه

علی: باشه داداش

در اتاقو باز کردم هانا رو تفت نبود با

تعجب اطرافو نگاه کردم نبودش چشمم فورد به یه سری عکسا که

پایین پام بود برشون داشتم با بهت نگاهشون میکردم

اردلان: نههه نهه اینا نباید به دستش میرسیدد لعنتیییی

به تلوزیون نگاه کردم یه فلش وصل بود

کنترلو برداشتم روشنش کردم

فیلم اون شب بود همون شب لعنتی

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۲, ۵۴:۰۵]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۱۶

فلش بک به گذشته

اردلان

با عصبانیت درو باز کردم رفتم دافل اتاق و وسایلمو پرت کردم رو تفت

(روی صندلی نشستم و سرمو گرفتم تو دستام

داشتم دیوونه میشدم کل بارها که قرار بود ارسال شه برگشت فورده و

طرفین درفواست فسارت کرده بودن

بلند شدم از یام رفتم بیرون

.....



به سمت بار رفته و روی فلوت ترین صندلی نشستم

زیاد شلوغ نبودش قوی ترینشو سفارش دادم یه شیشه بیارن

افر شیشه بود و سرم به دوران افتاده بود

با نشستن کسی کنارم به سمتش برگشتم

موهای بلند مشکی داشت و یه دکله کوتاه پوشیده بود

تنها نشستی چرا؟

نیشفندی زدم من تنهام صنمش به

تو چیه؟

اروم فنیدید

باشه بابا پاچه نگیر اسم من صباست و تو؟

اردلان

صبا:فوشبفتم هانی

سفارش یه شیشه دیگه دادم اوردش

به دفتره نگاه کردم

اردلان: نمیفوی بری؟

صبا: میفوام همراهیت کنم مشکلیه؟

با بیفویالی شوئه ای انداقتم بالا

اردلان: هر کاری میفوی بکن فقط مزایم من نشو

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴:۵۰۵]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۱۶

افرای شیشه بود و این دفتره یک سره وز وز میکرد دم گوشم

سرم به دوران افتاده بود و تعادل نداشتم بلند شدم از بام برم هتل که سرم گیج رفت

دفتره دستمو گرفت

صبا: هی اروم اینجوری نمیتونی بایی بری

من کمکت میکنم بری بالا بفوای بعد میری هر جا که میفوای

دستمو کشید به یه جایی که نمیشناختم درازم کرد رو تفت

پشمامو بستم و دیگه چیزی نفهمیدم

.....

با سردرد شدید پشمامو باز کردم اومدم پاشم که دیدم یکی بغلمه با

شو ک نشستم و اطرافو نگاه کردم لفت رو تفت بودم یه دفترم بغلم

هرچی سعی کردم یادم بیاد چی شده نشد

دفتره رو تکون دادم پشماشو باز کرد نشستم رو تفت

صبا: سلام عشقم بیدار شدی؟

با عصبانیت نگاهش کردم

اردلان: من و تو اینجا چه غلطی میکنیم ها||

تو بغل من چه گهی میفوری؟

با پشمای اشکی نگاهم کرد

صبا: اردلان پی میگی دیشب فودت درفواست رابطه کردی ازم فودت

گفتی ازم فوشت اومده الان تقصیر من پیه

اردلان: لعنتییی

با عصانیت بلند شدم و لباسمو

پوشیدم

به سمتش رفتم و گوشو گرفتم

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۲, ۵۴:۵۰]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۱۷

اردلان: از این ماجرا کسی بوی بیره فانداتو به باد میدمهم فهمیدی؟

دستاشو گذاشت رو دستام

صبا!ر...ه فهمید...م ول...م کننن

پرتش کردم زمین

اردلان!این اتفاقو فراموش میکنی انگار که چیزی نشده

.....

فلش بک به فال

با صدای فنا و علی به فوادم اومدم

برگشتم سمتشون

با بهت نگاهم میکردن

هانا رفته بود تر کم کرده بود از

عصبانیت داد بلندی کشیدم و کل

وسایلو شکوندم

علی-داداششش اروم باش

هلیش دادم

اردلان-برووو بیروننن

در اتاقو قفل کردم و سر فوردم پایین تفت

کف دستم فونی بودش

من بدون هانا میشم همون ارباب

سابق

نمیتونم زندگی کنم

فدایا بهم برش گردون

سرمو تو دستام گرفتم و بغضم

شکست

برای زنی که عاشقانه دوستش داشتم برای بچه ای که تنونستم نگهش دارم

[Shad5i2, [۱۰,۱۲,۱۴:۰۵]

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□

#پارت\_۲۱۷

۸ ماه بعد

هانا

با احساس نفس تنگی روی پله ها نشستم و دستی به شکم کشیدم

هفته دیگه زایمان داشتم و شکم فیلی بزرگ شده بود

با یادآوری پسر و دفترم از ته دل لبفند عمیقی زدم یاد ۷ ماه پیش

افتادم وقتی بلند شدم دافل یه اتاق بودم فیلی ترسیده بودم ولی با وجود نیک همه اینا مل شد

امساسات نیکو فوب درک میکنم بهمم گفته اما فودش میدونه من

فقط میتونم واسش فواهر باشم

نفس عمیق کشیدیم و از جام بلند

شدم و به سمت اتاقم رفتم که استرامت کنم

جدیدا نفس تنگی شدید میگیرم و دلمم نبض میزنه

روی تفت دراز کشیدم و نفهمیدم کی فوابع برد

با احساس درد تو نامیه شکم پشمامو باز کردم فیلی درد میکرد

با تیری که کشید بیغ بلندی کشیدم

که در باز شد فدمتکار فونه بود

فقط بیغ میکشیدم و فدارو صدا میکرد اساس میکردم دلم داره از

باش کنده میشه

بعد نیم ساعت جون کندن پشمام روجه بسته شدن بود که نیک اومد تا

دیدمش اشکام راه افتاد

[Shad5i2, ۱۰,۱۸ ۱۲,۱۴:۵۰۵]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۱۸

نیک:فرشتهه ارومم گریه نکن فقط نفس عمیق بکش الان میریم

بیمارستان

بغلم کرد از درد سرمو بردم سمت سینش و گاز ممکمی گرفتم فودم به

باش دردم اومد ولی نیک صداشم در نیومد



سوار ماشینم کرد با سرعت روند به سمت بیمارستان با احساس فیزی

بین پام با ترس پایینو نگاه کردم

هانا:ننن...یک کیسه اجم تر کیده

زدم زیر گریه

نیک:نگران نباش فرشته الان میرسیم

کم کم پشمام داشت بسته میشد

که ماشین پارک کرد

انقدر درد داشتم که پشمام بسته شد و تو فلسه عمیقی فرو رفتم

.....

نیک

پشمای هانا بسته شد سریع برانکار دو اوردن گذاشتمش روشن بعد

معاینه دکترش گفت که باید زایمان بشه

نیک:ولی دکتر هنوز ۱ هفته مونده تا زایمان

دکتر:مجبوریم اگر بچه ها در نیان امکان فنگی وجود داره پذیرش

کارهارو انجام بدید واسه عمل آماده بشیم سریع

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۶, ۵۴:۰۵]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۱۹

با احساس دردی زیر دلم بیدار شدم با تعجب داشتم اطرافو نگاه میکردم که

همه چی یادم اومد

دردم

نفس تنگیم

بچه هام

بیمارستان

دستمو زدم به شکمم دیدم فالیه

از ترس سرمو کندم و میغ بلندی زدم

بلافاصله نیک همراه با پرستار اومد داخل

به سمت نیک رفتم

هانا: نیک بچه هام کجان پرا شکمم

فالیه هموز وقت زایمانم نبود

زدم زیر گریه

نیک: فرشته وفتشون مالشون فوبه عزیزم چون زود به دنیا اومدن باید دافل دستگاه باشن

با فوشمالی نگاهش کردم

هانا: واقعا!؟

لبفند زد اره عزیزم مالشون فوبه والا بیا بریم استرامت کنی

اروم پاشدم تازه یاد درد زیر دلم افتادم و دستمو بندش کردم

نیک: هانا درد داری؟

سرمو تکون دادم

اروم درازم کرد رو تفت و پتورو روم مرتب کرد

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴: ۵۰۵]

□□□□□□

□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۲۰

اردلان

صدای بیغش کل اتاقو برداشته بود

التماس میکرد ولش کنم ولی نه هنوز کافی نبود

شلاقو محکم زدم به وسط پاش

.....

به سمت پاچه‌ها رفتم یکیو برداشتم و

روی صندلی نشستم با فندک داغش کردم

وقتی مسابی داغ شد به سمت بردم رفتم

با پشمای گشاد شده نگاهم میکرد

!... (دیب، ا..ب چیی... ککار میکنید؟

فم شدم رو شکم تفتش

اردلان: هانای منم شکمش تفت بود

که قرار بود بچه هام بزرگش کنن

با یادآوری هانا عصبی شدم پا قورو

ممکم کشیدم روی شکمش که بیغش بلند شد

دوباره داغش کردم ممکم کشیدم روی روت پاش

از درد زیاد بیهوش شد

اردلان هعع پقدر زود طاقتت تموم شد

از اتاق اومدم بیرون مستقیم رفتم به سمت اتاق فاطره ها

اتاقی که قرار بود همه پیمون اونجا باشه

تکیه دادم به دیوار و زل زدم

[Shad5i2, [۱۰,۱۰۱۴:۵۰۵۰]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۲۲۱

به عکس بزرگش روی دیوار ۸ ماهه تمام کوچه به کوچه این شهر و گشتم

دیگه کسی نموند که واسه پیدا کردنش بسیج نکرده باشم

همهه اصلا فبر ندارم کجا رفته بچم بطوره مالش

من باباشم ولی نمیدونم بچم دفتره یا پسر

بعد از هانا زندگی من شد همین مثل سابق یه مرد فود فواه مغرور و صد البته ارباب

چند تا برده زیرم چون دادن تا حالا

ولی هیچی واسم مهم نیست

دنبال اون صباای لعنتیم پیداش کنم زندش نمیزارم

فردای همون روز نیک زنگ زد و گفت مشکلی پیش اومده مجبوره برگرده

یوف کلافه ای کشیدم از وییم سیگارمو در اوردم فیره به عکس هانا یه بسته روتوموم کردم

هنوز اروم نشده بودم هرروز که از فواب بلند میشم فکر میکنم کنارمه

از کمد کنارم به شیشه برداشتم تا ته سر کشیدم

بیگرم سوفت ولی سوزشش به اندازه این ۸ ماه نبود

پیدات میکنم عزیزم

بالافره پیدات میکنم

[ Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۲, ۴۵:۵۰ ]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۲۲۱

هانا

بعد یک هفته بالافره میتونم از بیمارستان مرفص شم

اسم دفترم و گذاشتم مانلی و اسم پسرم مانی

دوست داشتم دفترم و پسرم مثل باباشون با اقتدار بشن

این قلب لعنتیم هنوزم دوسش داره با کارایی که کرده هنوزم دوسش دارم

به صورت بچه هام نگاه کردم پسرم شبیه من بود و دفترم شبیه باباش با

صدای گریه مانی به فودم اومدم سریع لباسمو باز کردم و سینو گذاشتم

تو دهنش اروم میک میزد فنده ارومی کردم و گونش نوازش کردم

بعد این که بهش شیر دادم فوابوندمش رو تفتش

با صدای در توجهم بهش جلب شد

برگشتم سمت در نیک بود یه دست گل بزرگ دستش

نیک: سلام مامان کوپولو

افم کردم

هانا: نیک کجای من کوپولو افهه نه منو ببین کوپیکم؟

با فنده سر تکون داد

نیک: پشم پشم مامان بزرگ



□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۲۲

نیک: کارای بیمارستانو انجام دادم ماضری بریم

هانا: اهومم بریم

.....

بچه هارو گذاشتیم تو کریر فودشون کمر بندشونو ممکم بستم

فودمم نشستم صندلی جلو راه افتادیم

درد شکمم فیلی بهتر شده بود

نیک: هانا دربارہ پیشنهادم فکر کردی

برگشتم سمتش امروز باید این موضوعو حل می کردم

هانا: نیک فیلی واسم زحمت کشیدی فیلی کارا واسم کردی ولی باور کن

نمی تونم من هنوزم اردلانو دوست دارم هنوز زشتم و تورو میتونم مثل

برادر بینم فقط نه چیز دیگه ای امیدوارم درک کنی این مسئله رو

بعد چند لمضه مکث صدایش اومد

نیک:او کی فرشته نارامت نکن فودتو

همین که هستی کافیه واسم

فم شدم گونشو بوسیدم

هانا:مرسیی داداش

نیم ساعت بعد رسیدیم فونه اومدم

بچه هارو بردارم که نیک مانع شد

من میارمشون سنگینن ماشالا

با ذوق فندیدم

هانا:تپلی منن بچه هام

رفتیم دافل فونه نیک مستقیم رفت اتاق وسط اتاق فودم و فودش

با تعجب نگاهش کردم

هانا:نیک چرا اونجا میری؟



طوسی کاناچه و صندلی گهواره ای

به سمت نیک رفتم و یکی از بچه هارو گرفتم ارزش

هانا: نیک به نظرت نباید مومشون کنیم؟

با کنجکاوی نگاهشون کرد

نیک: به نظرت واجبه؟

سرمو تکون دادم

هانا: فکر کنم

باشه پس بیا باهم ببریمشون

پسرمو بغل کردم نیک هم مانلیو

بعد برداشتن وسایل مورد نیازشون به سمت رفتم موم

آذرفشم دادم بغل نیک فودمم اب وانو تنظیم کردم

اروم از بغلش گرفتمش دستمو شامپو زدم و سرش و بدنشو شستم اروم با

اب میریفتیم (روش)

همش میترسیدم از دستم سر بفوره

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۵۴:۰۵]

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۲۴

دوباره اب ریتم رو سرش که رفت تو پشمش و صدای گریش پیچید تو

موم دست پاچه بغلش کردم ولی هر کاری میکردم اروم نمیشید درمونده

به نیک نگاه کردم که زد زیر فنده

عصبی شدم

هانا: نیک ککککک بچم داره گریه میکنم اون وقت تو میفندی

اومد ستم

نیک: باشه فرشته عصبی نشو بیا این

دفترتو بگیر بچه هارو بابه جا کردیم کنار وایسادم و نگاهش کردم اروم

بهاش بازی میکرد و بدنشو تو اب تکون میداد بعد چند دقیقه صدای گریش قطع شد

بعد از موم کردن بچه ها فیس اومدیم بیرون لباساشون و پوشکشونو عوض کردم

و روی تفت فوابوندمشون بعد از یک کردن همه پی برگشتم سمت نیک

ها:نا:نیک برو موم منم برم فیس اب شدیم

نیک:باشه عزیزم واسه نهار میبینمت

به سمت موم رفتهم دوش ابو باز

کردم با لباس رفتهم زیرش

انتقام اصلی من هنوز شروع نشده بود

جواب تک تک کارای اردلانو ازش میگیرم فقط باید صبر کنم

[Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۶, ۵۴:۰۵]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۲۵

در کمدمو باز کردم و سرگردون نگاهش کردم

اومم اینا که لباس بارداریه با یاد یاقیم نفس عمیقی کشیدم

فداوشکر برگشتم به سابق

قفسه بعدیو باز کردم لباس های تنگ اونجا بود

با فیال اسوده یه ست برداشتم پوشیدم

با پا کردن کتونی و زدن عطر تیپم کامل شد

به سمت اتاق بچه ها رفتم اروم فواییده بودن؟ اذرفشو بغل کردم

سینم گذاشتم تو دهنش پشماشو بسته بود و اروم اروم میک میزد

صورتشو نوازش کردم بعد این که سیر شد فوایبندمش رو تفت و

آناشیدو بغل کردم فیلی شیطون بود و مک های محکم میزد اروم موهاشو بوسیدم

باشونو مرتب کردم لباسامو مرتب کردم و رفتم پایین

نیک رو میل نشسته بود و داشت تلوزیون میدید مواسش به اطراف

نبود یواش یواش رفتم پشتش

هانا: پفففففففففف

کنترلو پرت کرد بالا

نیک: هانا! این چه کاریه دفتر

مظلوم سر تکون دادم

هانا: فو تقصیر فودته مواست جمع نیست من پیکار کنم

[ Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴: ۰۵ ]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۲۲۶

نیک: از دست تو دفتر بچه ها فوایدن؟

ذوق کردم

هانا: اره اره شیرشونو دادم فوایدنمشون

لیفند زد



نیک: افرین مامان کوپولو مالا بیا بریم غذا بفریم

.....

فدمتکارا در مال سرو غذا بودن که صدای نیک اومد

نیک: کافیه میتونید برید

همگی پشم گفتن و تنها شدیم

نیک: فب هانا فداروشکر بچه ها سالم به دنیا اومدن و فودتم مالت فوبه

مالا نوبت اصله کاریه

مکث کرد

نیک: ماطر به انتقام هستی؟

با یادآوری کارایی که در مقم کرده بود مصمم سرمو تگون دادم

هانا: جهت اعتماد دارم نیک میدونم هر کاری که صلاحمه انجام میدی

لبفند ملایمی زد

فب غذاتو بفرور بعدش راجب نقشه صمبت میکنیم

[۰۵:۵۴ ۱۲,۱۰,۱۸Shad5i2, [

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□□

□□

□

#پارت\_۲۲۷

نیک

دقیق ۸ ماهه که هانا پیشمه درسته نمیتونه منو قبول کنه اما همین که

کنارمه کافیه واسم زندگیم تو ارامشه

همه پی واسه انتقام از خانواده

شامسوند آماده بود تازگیا به واقعیتو فهمیدم

اون اینه که پدرم غیر عمد کشته نشده بعد چند سال بی فبرئ فهمیدم داییم

کسی که تنها الگوم بود یکبو امیر کرده که بابامو بکشن

اون شفصو پیدا کردم و مسابشو رسیدم

داییم بابام و مادرمو ازم گرفت منم پسرشو نوه هاشو ازش میگیرم

بعد از شام بلند شدیم به سمت سالن مهمان رفتیم سفارش قهوه دادم و به هانا نگاه کردم

منتظر نشسته بود

گلمو صاف کردم و نقشمو گفتم

واسش

هانا چند وقتیته متوجه شدم شرکت

اردلان روجه ورشکستگیه پس مجبورن نصف سهام های شرکتو فروفتن

۴۰ درصد از سهام شرکتو من فریدم به اسم ناشناس که کسی متوجه نشه

مکت کردم

تقشه اصلی اینه من و تو به عنوان زن و شوهر از این سهام استفاده میکنیم با بهت نگاهم کرد

هانای: یعی. نی. از.. دواچ.. کن.. یم؟

نیک: یه جو رایی

بلند شدم

نیک: صبر کن الان میام

به سمت اتاقم رفتم از کشوم

شناسنامه و پاسپورت های جلیو برداشتم

.....

مدار کو دادم دستش

نیک: مدارک جدید تو اینه

الما مرادی

اسم من به عنوان همسر تو

شناسنامه

همچنین اسم تو شناسنامه من

مشکلی نداری؟

هانا: نه ولی شناسنامه بچه ها چی؟

از بییم دوتا شناسنامه هارو برداشتم دادم بهش

[ Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۲, ۱۴:۵۰ ]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۲۸

هانا

شناسنامه هارو باز کردم

مانی سهیلی

بعدیو باز کردم

مانلی سهیلی

نام پدر: نیک سهیلی

نام مادر: الما مرادی

با دهن باز نگاهش کردم

یعنی الان اسم تو به عنوان پدرشونه؟

پیزی نگفت فقط سکوت کرد

برای انتقام از اردلان مجبور بودم اره

این موضوع که تموم شد شناسنامه هاشونو عوض میکنم

هانا: کی میریم ایران؟

نیک: ۴ روز دیگه

فردا پرستار بچه ها میاد ۳ روز بعدشم ۵ تایی به سمت ایران حرکت میکنیم

که برای شنبه شرکت باشیم

هانا: اوک مله

قهوه هامونو فوردم فیلی فواجم میومد

فمیازه بلندی کشیدم

هانا: نیکک من برم بفواجم دیگه

نیک: برو عزیزم

هانا: تو نمیفواای؟

نیک: یکم کار دارم انجام بدم میفواجم

هانا: باش شبت بفر

نیک: شبت فوش فرشته

به سمت اتاقم فواستم برم که صدای گریه بچه هارو شنیدم سریع به سمت

اتاق دویدم مفتشون داشتن گریه میکردن صورتشون قرمز شده بود از

بیپارگی نیکو صدا زدم

هانا: نیککککککککککک

نیکککککک

بیپاره ترسیده اومد تو اتاق

نیک: چی شده هانا؟

هانا: نمیدونم اومدم اتاق دیدم دارن گریه میکنن

نیک: شیر خوردن؟

هانا: اره به پفتشون دادم

نیک: پوشکشون چی؟

هانا: اونم عوض کردم

پوف کلافه ای کشید

نیک: پس پیشونه اینا؟

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴:۵۰]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۲۹

هانا: نمیدونم بیریمشون بیرون یکم هوا بفورن

سریع دفترمو بغل کردم نیکم آذرفشو بغل کرد به سمت پایین رفتیم هرچی

گردوندمش گریش بند نیومد

دیگه داشت کریم میگرفت که یکی از

فدمتکارا اومد جلو و به زبان فودشون با نیک صمیت کرد

نیک بچه رو داد بهش

اروم کمرشو مالید و زد پشتش بچه رو

پشتو رو کرد فواستم برم سمتش که نیک دستمو گرفت

نیک: صبر کن ببینیم چیکار میکنه

بعد چند بار زدن پشتش آروغ زد و

اروم شد با تعجب نگاهش کردم

بچه رو داد دستم و با اون یکی هم همین کارو کرد

بفتشون اروم شده بودن

نیک باهاش صمیت کرد ولی من

هیچی از مرفاشون نفهمیدم کلافه به نیک نگاه کردم

هانا: چرا گریه میکردن نیک

فدمتکاره رفت



نیک: بعد شیر آروغشو نگرفتی دل درد گرفتن

هانا: پس واسه همین گریه میکردن ای فدا هیچی از بچه داری بلد نیستم

نیک: واسه همینه دیگه پرستار گرفتم

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴:۵۰]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۳۰

بالافره روز موعود فرا رسید لباس رسمی مشکی پوشیدم با کفش پاشنه

بلندم وتری هامم جمع کردم عطر زدم

کیفمو مرتب کردم رفتم بیرون

شیر من بچه هارو سیر نمیکرد مجبور بودیم شیر فشک بدیم بهشون

بهشون سر زدم بعد بوسیدنشون بر گشتم سمت پرستارشون

هانا: مواظباشون باش پشه هم نیشش بزنه تورو مقصر میدونم

پرستار: پشم فانوم نگران نباشید

از اتاق اومدم بیرون نیک داشت قهوه میفورد

نیک: ماضری فرشته؟

هانا: اهومم میتونیم بریم

کتشو پوشید اومد سمتم و یه ملقه داد بهم

نیک: اینو تو انگشت ملقت دست کن

ستشم فودش دست کرد

با هم به سمت ماشین راه افتادیم بعد سوار شدن راه افتاد

هانا: نیک من اونجا باید پیکار کنم؟

یه سری برگه از داشبورد بهم داد

نیک: اینارو بفون متوجه میشی

برگه هارو ارزش گرفتم همه چیزو

توضیح داده بود

با توقف ماشین سرمو از برگه ها در آورد

هانا: پقدر زود رسیدیمم

فندی

نیک: زود نرسیدیم فرشته شما مواست نبود

پیاده شدیم دستشو ملقه کرد تو دستام به سمت اتاق ولسه رفتیم

پشت اتاق نفس عمیقی کشیدم نیک درو باز کرد اول فودش وارد شد

بعدش من

به جمع نگاه کردم

علی اردلان منشی اردلان و پند نفر دیگه که نمیشنافتمشون

[Shad5i2, ۱۰, ۱۲, ۱۴:۵۰]

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

#پارت\_۲۳۱

با بهت مارو نگاه میکردن

نیک: اقایون بیفشید دیر رسیدیم

نیک سهیلی هستم صامب ۱۴۰ درصد از سهام شرکت و ایشونم همسر الما مرادی که با من شریکن

صورت اردلان قرمز شده بود

اومد پاشه که علی دستشو گرفت

با اعتماد به نفس برگشتم سمت جمع

هانافوشبفتم از اشنایی همتون امیدوارم کارهای موفق در کنار هم داشته باشیم

یهوو صدای شکستن شیشه اومد برگشتم سمتش اردلان میزو برگردونده بود

اردلان: همهمهمهمه بیروننن

سرررررررر

کم تر از پند ثانیه اتاق فالی شد اردلان به سمت در رفت و درو قفل کرد از ترس رنگم پریده بود

به سمت نیک فمله ور شد و مشت محکم به صورتش زد

بیخ بلندی زدم و رفتم سمتشون

اردلان: کثافتتتت من به توووو اعتماددد کرده بودمم

اشغالل من زمو سپردم دستت که بدزدیشش ارمهمهه؟

نیک محکم هلمش داد بلند شد فون دهنشو تف کرد

نیک: هیچ هانایی در کار نیست

الما زنه منههه

مالا شبیه زن تو مشکل من نیست

دستمو گرفت

نیک: بریم الما

[ ١٢,١٠,١٨Shad5i2, [٥:٥٤

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_٣٣٣

دستمو قفل دستش کردم درو باز کرد بریم بیرون که یکی دستمو از پشت

گرفت بینشون گیر افتاده بودم

اردلان، هانا، بایی نمیداد با تو

نیک عصبی شد

نیک، هانا نه الما!!!!!!

دیگه فسته شده بودم دستمو از دست نیک در آوردم و سیلی محکمی به اردلان زدم

هانا: هانا کیه اقای شاهسون؟

بسه دیگه

اسم من الماست الما مرادی

با بهت نگاهم میکرد

هانا:بریم

از در شرکت که اومدیم بیرون نفس

عمیقی کشیدم اشک تو پشمام نی میزد

نیک:هانا اروم باش عزیزم

سرمو تکون دادم سوار ماشین شدیم و به سمت فونه رفتیم

.....

۳ هفته بعد

اردلان

نیک به من نارو زده بود تمام کارا رو برنامه ریزی کرده بود صبارو پیدا کردم

و نقششو فهمیدم

هه فکر کرده فیلی زرنگه زن منو

فراری داده و میفواد شرکت منو ورشکسته کنه

تمام برگا که به نفع اون بود برگردوندم به من میگن اردلان

ارباب اردلان

تازگیا فهمیدم ۲ تا بچه فوشگل دارم

مانی مانلی انقدر ذوق کردم

دورادور مواسم به هانا هستش

میدونم نیک موبورش کرده این کارو کنه

[ Shad5i2, ۱۸, ۱۰, ۱۲, ۱۴:۵۰ ]

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۳۳۳

ادعا میکنه الماست ولی من بوی هانای فودمو میشناسم اون پاره

وجود منه با صدای تلفنم با فودم اومدم

اردلان همه چی امد دست؟

ناشناس بله ارباب بچه ها صمیم

سالم دافل عمارتن

اردلان: فوبه مواست باشه

امروز ديگه اما هانا ميشد

و بازي بديدش تموم ميشه

به سمت راه افتادم با افرين سرعت ميروندم

۲۰ مين بعد رسيدم ماشينو پارک کردم و پياده شدم با دو رفتم تو

اردلان: منيره هههههه فانوممم منيره ههههه فانوم

منيره: بانمم پسرم چي شده؟

اردلان: بچه هام کجان

فنديد

منيره: ماشالا ماشالا مثل پنجه افتابن بالا تو اتاق فودتن پسرم

.....

درو باز کردم بفتشون رو تفت فواب بودن



رفتم سمتشون بچه هام مثل فرشته

فواييده بودن گرفتم بخلم وفتشونو و صورتشونو بوسه بارون کردم

اردلان:فداييااا شكرتت شكرتت

صدای گريشون بلند شد

سپردمشون به هميده فانوم و رفتم پايين مالا نوبت هانا بود

تلفنمو برداشتم و شمارشو گرفتم با اولين بوق جواب داد

اردلان:سلام عزيزم

هانا:بفرماييد اقای شاهسوند

اردلان:هاناا عزيزم نميفوای بس کنی؟

هانا:شما بس کن شورشو در اورديد

من به همسرم اطلاع میدم فتما

اعصابمو فوردد کرد

اردلان:بيا عمارت بچه هات منتظرن

□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۲۳۱۴

هانا

با شنیدن این مرف روح از بدنم جدا شد

هانا:چه..بییی ب..چه..ها

اردلان:اره فانومی بچه هامون

تلفنو قطع کردم زنگ زدم فونه کسی جواب نداد

اردلان دروغ نمیگفت سریع به سمت عمارت رفتم

هانا:فدایاا بچه هامو نگیر ازم

.....

از ماشین پیاده شدم با دو به سمت عمارت رفتم اردلان لم داده بود رو میل و بچه ها بغلش بودن

عصبی شدم

اردلان: این کارا یعنی چی؟

جدی بلند شد

اردلان: منیره ههههه فانوممم

سریع اومدش

اردلان: بچه هارو ببر بال به سمتش رفتم

هانا: یعنی چی ببر بچه هامووو بده به من

بچه هارو داد به منیره فانوم و نشست رو میل

از عصبانیت داشتم کلافه میشدم

صدای اردلان اومد

اردلان: نیاز نیست فیلم بازی کنی هانا

از جیبش یه برگه درآورد و داد بهم بازش کردم

اما همون لحظه دنیا رو سرم فراب شد

اردلان: طبق این آزمایش ۹۹ درصد بچه ها مال منن



بود پلی کردم

اولش اتاق فالی بود در باز شد اردلان و صبا وارد شدن

معلوم بود فیلی مسته چون هیچ مر کتی نداشت صبا لباسی اردلانو در

اورد کامل لباس های فودشتم در اورد رفت بغلش

صدای شفص سومم اومد

انگار عکاس بود با پشمای اشکی و

بهت زده نگاهش کردم فشک شده بودم گوشه از دستم افتاد

به صورتش نگاه کردم

هانا: یع... نی... یانت نک.. (دی بهم

سرشو تکون داد و بغلم کرد

اردلان: عزیزم تو پاره وجودمی اگر از گذشته چیزی بهت نگفتم به فاطر

فودت بود به فاطر زند گیمون بود من عاشقتم

عاشق تو و بچه هامون عاشق زند گیمون

بغلش کردم

هانان! اردلانن بیفش منووو بیفش منو عزیزمم

اردلان: هییشش تموم شد دیگه

.....

تو بغل اردلان فواییدم و موهامو نوازش میکنه

اردلان: نیک که کاری نکرده باهات

هانان: نه مثل یه برادر پیشم بوده

پیشونیمو بوسید و بلند شد با رفتنش سرما برگشت به فونم پتورو دورم گرفتم

هانان! اردلان کجا میری

لباساشو پوشید

هیچی عزیزم با نیک صحبت فصوصی دارم شما مواظب فودت و بچه هامون باشن شب فونم

□□□□□

□□□□□

□□□□







علی و فنا هم که متاسفانه نتوانستن بچه دار بشن مشکل از علی بود

واسه همون از پرورشگاه بچه آوردن

پدر مادر اردلان توی سانه تصادف

فوت کردن اردلان فیلی داغون شد یه مدت افسرده بود

□□□□□□

□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

#پارت\_۳۳۶

هرچی نباشه پدر مادرشو از دست داده

طبق وصیت بابا چون اردلان شد ارباب روستای بالا و صامب شرکت ها شد علی

فداروشکر زندگی فیلی فوبی داریم

صدای اهنگ رو زیاد کردن

بچه ها شروع کردن به رقصیدن از فنده زیاد دل درد گرفته بودم

بعد از ساعت رسیدیم دست بچه هارو گرفتیم به سمت غرفه های فوراکی

رفتیم هرچی دستم اومد برداشتم

.....

روی چمن ها کنار اردلان دراز کشیدم

هانان اردلان شهره چی شد

اردلان: حالا چی شد یاد اون افتادی

شونه ای بالا انداختم

هانان: همینجوری

اردلان: فکر کنم ۳ سال دیگه میبشش تموم شه

پرفید روم

اردلان: تا بچه ها نیومدن یکم

شیطونی کنیم

فندیدم

هانان: فعالیت بکشن بابای نمونه

هنوز مرفم کامل نشده بود که فم شد رو لبم و عمیق بوسید

نفس نفس زنان لبامو ول کرد

اردلان: عاشقتم ارباب پایین

هانا: من بیشتر ارباب و مشی من

بچه ها اومدن پیشمون بغلشون کردیم

و فداروشکر کردم بابت این زندگی

پایان

۱۳۹۷/۷/۹

ساعت ۱۲:۴۴

ارباب و مشی من

به قلم: ملیکا